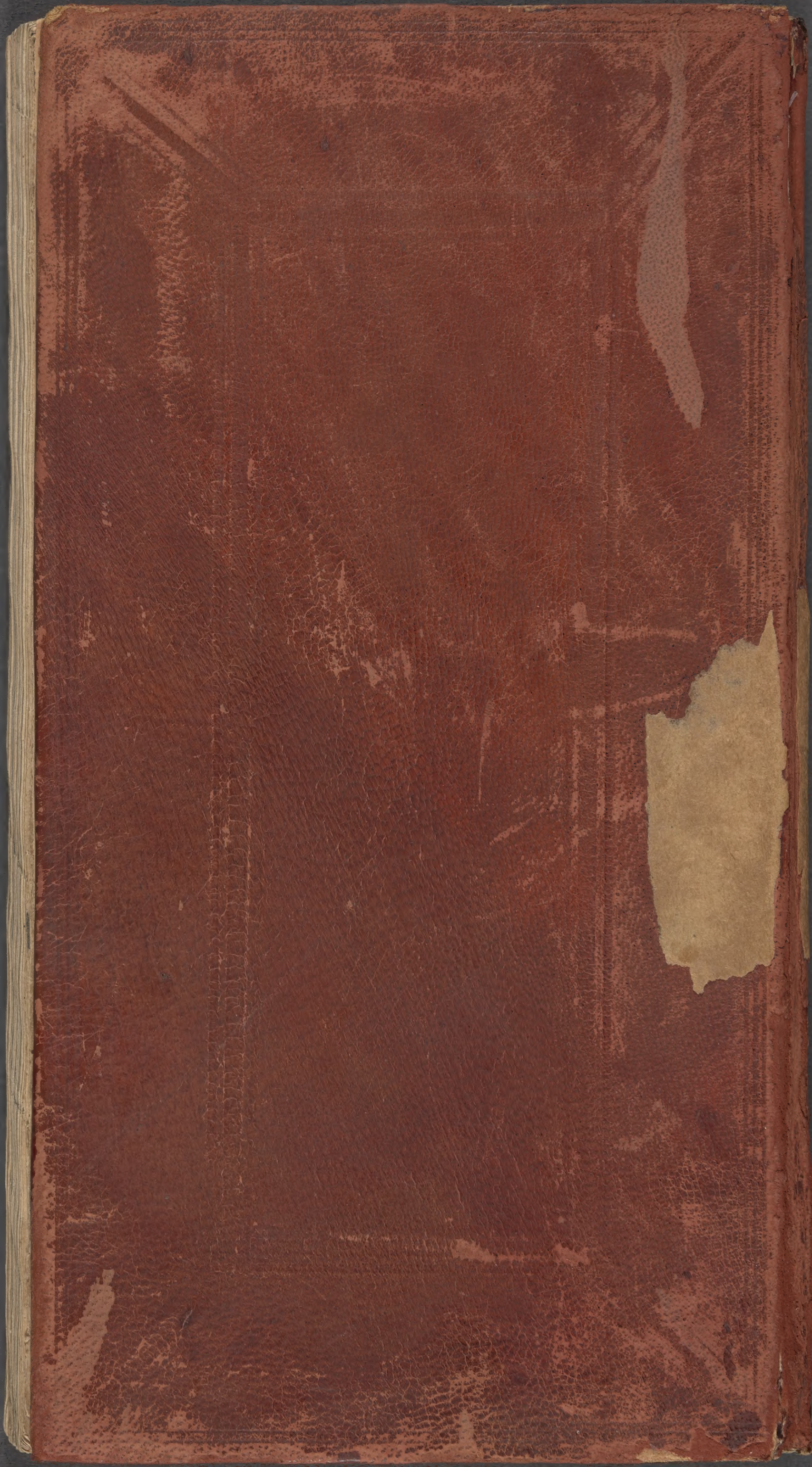
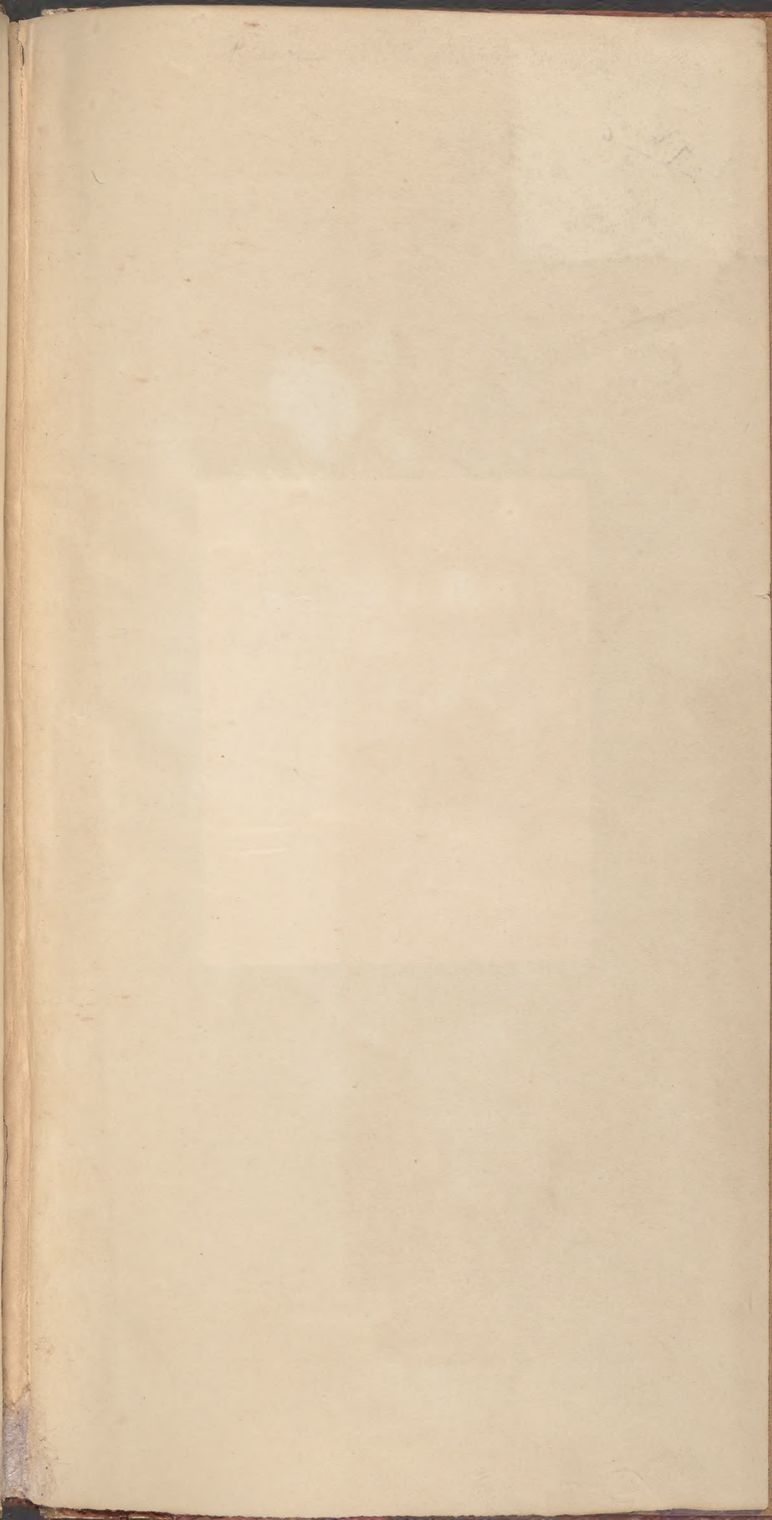



LIBRARY OF COLUMBIA UNIVERSITY
Presented
by
David Eugene Smith



No. 41

The book is named

(20 chapters of Mola Mozaffar)

It deals with Calendaring and thing relating to it, i.e. the stars relating to years, months, & Etc. It is in Persian
The Author was Abdol Ali son of Mohamad from Birdjand, who edited it in 883 A.H.
But Mola Mozaffar, the Astronomer, had described his book in Persian in the time of Shah Abass
This book is written in 1201 A.H

(150 years old) ca. 1787

22 T

(Made in Persia)

سهار

۱۲۲۷
۱۱۶۶
۶۱

۲۲۷
۶۱
۱۶۶



کتاب
شرح بیست باب ملا مظفر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

چهره دستان سپهر دوار قبهٔ مینای سپهرانک کلک صنعت لوح اوزره لعل افلاکی رازش

انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب رقم ثوابت و دراری سیاره ایله نقوش و

مصور صنعت شکر و سپاس بی حد و قیاس حکیم بی مثاله اول دستان قدرتی اوله صنعته

خالق السموات والارض نقشنما معمار ما بعد الطبیعة سبحان اول نهار و لیله

دشنبه و ... دیر کرده سبب ظهور صنایع بدایع و وضوح دقایق

حقایق از مولد عناصر مختلف نوعی آثار ادراحمن تعقیبا ترکیب ... بدرجه علیا ولکن مستقیم

رسانید و کیفیه حصول مقاصد امم و مصالح ... فرموده ... دانکه تقدیر

العزیز العلیم ... در ... سماء ... فرموده و حکمه موارم عباد ... دوام تنسیق حلقات

لعوده ... منازل ... العرجون القدیم ... قطع منازل و طی مراحل

ارزاد آن ... الا انه ... حسن الخالقین ... فلک رفعه ملک

... زبان لعقه کلک تقریر اوت ... ادب ... کتاب ... روز

... تحریر ... وصف الانه ... صلوات ... و ...

زرالکیات ... ادوار الفلاک ... دوار ... سوره ... منور ... معطر

سلطان سریر ... قران ... امیر دلپذیر ... دار ... شسواره

عالم ... ماه فلک مستقیم ... مهر ... نور ... آفتاب ... داحی

بنجم النجم ... ادراهی ... محرم ... لولاه

لولاک لما خلقت الافلاک ... کشت ... محمد

تعرلنه

حمد نشید سپهر لایزالی را که مهر گیتی‌فروز یک ذره از انوار اوست و ماه گیتی‌افروز پایه‌ای از انوار اوست برق فلک هم

در رم نور اوست برق از لامکان علم اوست و شمس [illegible] زر و شبش و اللیالی [illegible] زمین وشش

موصود زمین و آسمان اوست سعید آخر الزمان اوست و درین گشته زر [illegible] حضرت

همه انبیا محمد صلی الله علیه و آله الا [illegible] کشف الغطا صاحب لولاک

انا مدینة العلم و علی بابها و اولاده الاطهار و عشیرته الاخیار الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم

تطهیرا **اما بعد** بر ارباب فهم و فطنت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئت

آن علمی مشتمل است بر معرفت [illegible] و اجرام علوی و مخفی است بر حقیقت احوال اجرام سفلی

از جمله اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم [illegible] بر لطایف [illegible]

الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا و لهذا

اکثر علمای نامدار و اغلب فضلای عالی مقدار از این صنعت [illegible] معارج سموات علا [illegible]

[illegible] الله [illegible] توصیف [illegible] اند و در این باب تالیفات و تصنیفات پرداخته‌اند

[illegible] کار بنده [illegible] المحتاج الی رحمة الله [illegible]

[illegible] از کتب و رسایل اکابر و افاضل این فن [illegible]

تا در خلال این احوال [illegible] رساله [illegible] در معرفت تقویم تمام [illegible]

و اکمل المتبحرین [illegible] افضل العلماء [illegible] نظام الملة و الدین عبد العلی البرجندی [illegible]

[illegible] چون [illegible] در [illegible]

در نظر ارباب [illegible] بعضی [illegible] محلات [illegible]

[illegible] شرح [illegible] که [illegible] مستعد [illegible]

[illegible] تا آنکه در این اوان [illegible] اکثر [illegible] و [illegible]

الا [illegible] این [illegible] شده [illegible] کتاب [illegible] به طور [illegible] لکن [illegible]

و اکثر [illegible] مصطلحه [illegible] شرح [illegible] در [illegible] بشد

[illegible] الرفع [illegible] الصعیف [illegible]

دار زینت همایون و ... فیض ... آنچه بهر عام منوط ... منوط است ... آنرا اللهم و ... و آنچه

موقوف بر این ... اگر ... حواله بکتب اصول که از تطویل و اطناب ... مصون

موشح بالقاب همایون و دعای دولت روز افزون حضرت بارگاه عرش اشتباه فلک ... سپهر خلافت

و سپهر ارای ... سلطنت و کامکاری ... و مالک ... و عجم ... حجة الله فی الارضین

بلاد ... والاباء ... آثار الظلم والطغیان و واضع ... العدل ... و ... تبیان

المبانی ... آثار ... والمغارب ... آنست ... الحق و ... ناصر ... الدولة

المعظمة المصطفویة ... المرضیة المرتضویة شعر شاهی که ... حشمت ... سپهر لشکر است

در پیش ... عنصر است از ... در ... فیض ... لشکر ...

... کشور است هم ... اضطراب و غلغله در ... است هم ... القاب ... زلزله

در ... کشور است عباس پادشاه ... در ... هم مصطفی ... وصی ... و

خلد الله ملکه وسلطانه و افاض علی العالمین ... احسانه ... دام للعالم ... و ... النجوم ... سبعه

اللهم ارفع ... کالشمس فی وسط النهار ... و ظلال ... الصغار والکبار

بالنبی واله الاخیار ... از ... جمعی ... علی ... فضلای ...

و ... رساله ... خط ... از ... و ... ایشان ...

... البسیط والوقوف علی ... دل کفه ...

فاجز علی الله مقدمه در بیان ... اصطلاحات ... شرح ... قابل

است ... از اعراض ... ابعاد ثلاثه ...

نقطه خوانند و اگر منقسم شود ... در یک جهت یعنی در طول فقط آنرا خط خوانند

و نهایت خط اگر متناهی الوضع ... نقطه باشد و اگر در دو جهت قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط آنرا

سطح و بسیط خوانند و نهایت سطح متناهی الوضع ... خط ... و اگر در ...

در طول و عرض و عمق باشد ... آنرا جسم تعلیمی خوانند و نهایت آن ...

... مقرر ... ان ... در ...
... ... الکبرا
... الصغرا ... فی ...
... المجلد

[illegible]

و خط را و سطح تواند بود و خط دو قسم است مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که چون طرف او سایر اجزای

او را بپوشد هرگاه در مقابل بصر واقع شود و در رساله گفته که شعاع بصر با آنکه بعضی خطوط باشد نمی‌باید در نقطه

معینه و در کتب مبسوطه دیگر تعریفات دیگر است و منحنی آن بود که بخلاف این باشد

تعریفات گفته‌اند و چون خط را اطلاق کنند و گویند مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز

مستوی باشد و غیر مستوی مستوی آن بود که انطباق خطوط مستقیمه در جهت طول و عرض آن سطح

ممکن و میسر باشد یا آنکه خط واصل میانه هر دو نقطه مفروضه بر این سطح از این سطح بیرون مستقیم

نیفتد و چون سطح مستوی محیط باشد بر خط منحنی یا بشرطی که نقطه در این سطح باشد

که جمیع خطوط واصله میان این نقطه و آن خط محیط متساوی بود این سطح را دایره و آن خط را

محیط دایره و مرکز خوانند و قوس عکس این گفته‌اند و بعضی از محققین می‌گویند که تصدیق این

قول ... و آن نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از خطوط واصله را نصف قطر دایره و

هر خط مستقیم که دایره را بر دو قسم منقسم کند آن را وتر گویند و پاره از محیط جدا کند قوس

و اگر آن خط به مرکز گذرد آن را قطر نیز خوانند و تصویر این مذکورات این شکل تواند

بود و چون ضبط حرکات و سیر ابواب محیط هر دایره را به سیصد و شصت جزو قسمت

و قطر آن را ... بیست ... و هر یک را جزو و درجه گویند و آنچه از احاطه دو خط سطح

شود آن را زاویه سطحی خوانند پس اگر آن دو خط بر وجهی باشند که از انطباق آن

چهار زاویه متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر

بدین صورت ... و الا هر که بزرگتر است منفرجه و خوردتر را حاده بدین صورت

و هر زاویه مستقیمة الضلعین ... از دایره که مرکز آن راس آن زاویه باشد

سطح که محیط باشد به آن خطوط ... سطح مستوی خوانند پس اگر محاط سه خط

باشد آن را مثلث خوانند بدین صورت ... و این مثلث باعتبار زوایا و اضلاع

الاضلاع ... مختلف الاضلاع و ... متساوی الساقین و متساوی الاضلاع و اگر محاط چهار خط

[illegible]

قوس
وتر
مرکز
نصف

متساوی الاضلاع
مختلف الاضلاع

باشد آن را از نوع اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول آنکه اضلاع او
متساوی و زوایای او قایمه باشد آن را مربع خوانند بر این شکل مربع دوم آنکه با قیام زوایا
اضلاع متساوی نباشد و آن را مستطیل خوانند بر این شکل مستطیل سیم آنکه با تساوی
اضلاع زوایا قایمه نباشد آن را معین خوانند بر این شکل معین چهارم آنکه نه اضلاع متساوی بود
و نه زوایا قایمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد آن را شبیه بمعین خوانند
بر این شکل شبیه بمعین پنجم آنکه بر خلاف این اقسام چهارگانه باشد آن را منحرف خوانند
مثال این شکل منحرف و هر جسم که محاط یک سطح یا زیاده بود آن را مجسم شکل
خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه فرض توان کرد که
خطوط مستقیمه واصله میان آن نقطه و آن سطح متساوی المقدار باشند آن جسم را کره و آن سطح را محیط
کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن خطوط را نصف قطر
کره خوانند و دایره که از قطع سطح مستوی بر کره حادث شود اگر سطح بر مرکز رود آن را
عظیمه خوانند و الا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت آن نقطه بود
و یک نهایت او محیط دایره و جمیع خطوط مستقیمه واصله میان آن سطح و
محیط آن را مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خطوط واصله میان
مرکز دایره و راس مخروط را سهم مخروط و هر خط که بر سطحی قایم شود چنانکه اگر خطوط
مستقیمه از موضع قیام در آن سطح بیرون کنند هر یک با آن خط قایم بر زاویه
قایمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر یک جهت باشند
و بعد میان دو نقطه مفروضه بر ایشان از آن خط دیگر برابر بود آن دو خط متوازی
گویند و مراد ببعد نقطه از خط اقصر خطی است که از آن نقطه بآن خط ممکن باشد و بعضی
خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که دو خط اند که اگر از هر دو جانب الی غیر النهایه اخراج کنند
ملاقی نشوند و این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل دوم صحیح

مگر

منحنیه نیز چنانکه سطح سافل نیز همچنین باشد آن را هم متوازیان گویند و چون کره بر نفس خود حرکت کند

هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند لابد از آنها دایره دایره رسم کند سوای دو نقطه متقابل که

آن را دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز خوانند و آن دوایر را دوایر عظیمه مدارات آن نقط

خوانند و از آن جمله یکی را که ابعاد ما بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و آن را منطقة الفلک

نیز گویند و هر کره که [illegible] در اصطلاح [illegible] آن را کوکب گویند و

۱۳۹ فلک و آن [illegible] مصمت و مجوف مصمت فلک [illegible] و مجوف که هر آینه برین

وجه باشد [illegible] سطح متوازی باو محیط است سایر افلاک است و حرکت فلک نیز [illegible] قسم است

بسیطه و مختلفه بسیطه آنکه [illegible] متساویه [illegible] متساویه

از محیط آن فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث کند و مختلفه بخلاف این باشد

و باز منقسم است بمفرده و مرکبه مفرده آن است که از یک فلک صادر شود و مرکبه آن است

که از زیاده از یک فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکت مختلفه

ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت بسیط غیر

از ترکیب [illegible] نتواند بود و صدور آن حرکات از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متفقة دیگر

المناطق [illegible] اما هر بسیطه مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متحدة

المراکز منطبقة المناطق با آنکه مفرده نیست بسیطه است یا با آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر

[illegible] و ما یتألف منه اطلاق کنند آن را عدد گویند چنانکه [illegible] اجزاء

متساویه تقسیم کنند [illegible] اجزا اکسر گویند و مجموع آن را مخرج [illegible] تجزیه

[illegible] در هر [illegible] کنند [illegible] شروع

در [illegible] المصنف رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] تا [illegible] درنوول

[illegible]

[illegible]

اطلاق کنند مراد بموضع او باشد از اول حمل تا آن کیلی بهمه ازین معرفت تقویم است و آن مخصوص [illegible] دفتر

مستمات بود مراتب دیگر بعضی از اوضاع و متعلقات کواکب سبعه سیاره در هر یک سال شمسی از زیج و کتب

احکام مستخرج شده باشد پس اگر با تقویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا

اکثر مثبت باشد آنرا تقویم تام گویند و اگر اکثر از آن میسر نگشته باشد آنرا تقویم ناقص گویند

و تقویم شمسی نیز گویند و اگر با تقویم کواکب میسر نگشته باشد و بر بعضی از اوضاع و متعلقات اقتصار

کنند آنرا روزنامچه و تقویم قمری گویند و سبب این جمیع ذالک فی علم الاولیات است و بعضی

از منجمان سبعه بعضی مردم برای ایام اسبوع و غره اهله و [illegible] و سعد و نحس نظرات

او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در جدول مخصوص ثبت کنند و او را تقویم [illegible]

خوانند و ظرف ازین بتقویم اعلی تعبیر کنند **باب اول** در معرفت حساب جمل حروف

سبت داشت کانه [illegible] منقطع باشد حروف تهجی و حروف ابجد خوانند که ابجد والی

والسراج [illegible] و حروف معجم گویند یعنی منقوط از جهة الخصوص اگر این حروف منقوطه نیست

بحروف [illegible] و اگر مرکب باشد مثلا [illegible] آنرا حروف جمل گویند جمع جمله بمعنی مجموع

بحسب ترتیب و ترکیب منقسم می شود باسماء مختلفه و اشهر از همه حساب ابجد و ابتث و انقفج

و اهطم است و افضل همه ابجد است چه بنای زیجات و تقاویم بر آن است و نیز در بعضی کتب

جفر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که این حروف [illegible] بترتیب مرکوزه فی اللوح

المحفوظ و لهذا [illegible] اطلاق حساب بر حساب ابجد کرده است [illegible] و بجمع اعداد را

[illegible] و اعتبار [illegible] ارقام حروف [illegible] که مخرج بر ترتیب ابجد [illegible] خط

[illegible] قرشت [illegible] کنند در دفاتر [illegible]

وضع [illegible] حکیمی از حکماء یونانی [illegible]

مسمی [illegible] حرف [illegible] در [illegible] هندی زیج [illegible]

[illegible] اطلاق کنند [illegible] حروف [illegible] کنند [illegible] ملک علامه

الجفر ذکر

مقصد

منقوطه

اهمطح

—	٠	٩	٨	٧	٣	٢
٦	٦	٤	٥	٣	١٠	٣
٢	١	٢	٣	٥	٦	٩
٢	٩	٥	٨	٤	٨	٨

و بعضی دیگر آن را باد بر سین نیز نسبت کنند و گویند که ثبت هشت صورت چه فرا از صورت ثبت هشت
کانه منازل قمر است مجموع و اشارت بعض مفسرین نص این قول است آن سبب آنکه حروف مذکوران
بلغه عرب مخصوص ساخته آن است که در الفاظ بعضی از آن بعضی از این حروف را مدخل نیست چنانکه
هشت حرف از این ها در کلام فارسی بنیاد نیست الا نادر و آن این است ثاء مثلثه و حاء مهمله و صاد
و ضاد و طاء و ظاء و عین مهمله و قاف و شاعر این را در سلک نظم کشیده باین نوع هشت
حرف است آنکه اندر پارسی ناید همی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف بشنو از من تا کدام است
آن حروف یاد گیر ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف و بعضی حرف قاف را هم درین نوع داخل
دانسته‌اند و طریق وضع ایشان چنانست که از الف تا طا بر ترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هر یک از
ارقام این حروف موضوع است از برای عقد آحاد عدد که آن از یک است تا نه برابر یک یک
عدد پس ا یک باشد و ب دو و ج سه و د چهار و ه پنج و و شش و ز هفت و ح
هشت و ط نه و از ی تا ص بر ترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی هر یک از ارقام این
حروف موضوع است از برای عقد عشرات عدد که آن از ده است تا نود برابر ده ده
عدد پس ق رقم صد باشد و ر دویست و ش سیصد و ت چهارصد و ث پانصد و
خ ششصد و ذ هفتصد و ض هشتصد و ظ نهصد و غ را رقم الف گیرند
و توضیح این معنی بر وجه کمال آنکه هر یک از این عقود ثلثه یا الف این ها را اصول اعداد
گویند مشتمل است بر افراد متناهیه که آن نه است سوای اصل رابع که الوف است و اعداد
غیر متناهی است پس افراد اصول ثلثه اول با بعض اصل رابع بیست و هشت باشد که آن را
اعداد مفرده خوانند و جمیع حروف ابجد نیز بیست و هشت است پس هر یک از این
این حروف را بترتیب وضع کرده‌اند از برای هر یک از این اعداد مفرده به ترتیب و ارقام
باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام موضوع است از برای اعداد مفرده
ترکیب کنند باین طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اعداد

پس ی رقم ده باشد و ک بیست و ل سی و م چهل و ن پنجاه و س شصت و ع هفتاد و ف هشتاد و ص نود و از ق تا ظ بر ترتیب ارقام مئات گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد مئات عدد که آن از صد است تا نهصد برابر صد صد عدد ح

ابجد هوز حطی
کلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ

[illegible]

در الفاظ فارسی هم برین نهج است مثلا صد و چهار و پنج را چنین نویسند چون حرف رقم صد است

اگر از میم رقم چهار است سوم است بر او و همچنین بر ها لعالین طریق که هر منظور است حرف الف

مضعف نگردد و اگر مضعف گردد دیره او و اگر رقم تضعیف الف را چنانکه در الفاظ عرب

سه اول است بر الف ستهع دارند هر چند کمتر از الف باشد و فی الالف شتو مثلا دو هزار

و صد و چهار و پنج را چنین نویسند چه اگر رقم با مو حرف از رقمی باشد مشتبه گردد به هزار

و دو و چهل [illegible] استعمال است زیرا لعدد [illegible] تنویع هرگز از الف

نگذرد و در پنج هزار و سیصد و شصت زیاده نشد مگر در یک موضع [illegible] دیگر

رسد و در موضع دیگر به هزار و دویست [illegible] شده است [illegible] تیر نویسند

این صورت نویسند تا فرق تام باشد میان لو و [illegible] دال را برین صورت نویسند

زیرا که اگر بصورت اصلی نویسند مشتبه گردد به لولو و همچنین دال را و الف را همیشه

سقوط سازند و تا را بصورت دایره صغیره نویسند چنانکه در خط [illegible] است

و کاف مفرد را مسطح نویسند برین صورت چه اگر غیر مسطح نویسند برین صورت

یا ملتبس بلام شود اگر کاتب سر کشش او را فراموش کند یا [illegible] اگر سر کش زیاده کند

و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح و یا مفرد را معکوس نویسند

برین صورت چه اگر مستوی نویسند مشتبه گردد بدال با تنوین هرگاه نقطه تیز او

واقع شود و لیکن مفرد را [illegible] تیز تمام برین صورت نویسند و لیکن را اعم از آنکه

مفرد باشد یا مرکب همیشه منقوطات زنند و تا و جیم و زا و تا را نقطه ننهند اما

بجهة آنکه نقطه ننهند حروف [illegible] او که تا فوقانیه و تا مثلثه است معروف است و نقطه

مگر وقتی او را زیر نقطه باید نهاد که علامت تضعیف الف واقع شود تا مشتبه [illegible]

نقطه مخصوص است نشود هنگام علامت تضعیف الف باشد آن جیم حرف [illegible] است

از نقطه مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود اما زا را بجهة آنکه را مهمله

[illegible]

اشارت است در تقاویم و زیجات در موضعی که مشتبه شود بما قبل متعلق است و اگر اصلا
در آن مرتبه علامتی بر مثال لو نصب کنند برین صورت ۰ تا آنچه نبود دانسته
خاهر است از ... است و همچنین ترکیبات تسعین و تا و ثا و یا مشتبه نگردد الا چنین نقطه ح
آنها منصوص منقوطه لو را نقطه نهادن غلط است و در اکثر از تقاویم و زیجات
سین و شین و صاد و ضاد و قاف و فا چنین نشود بلکه اینها نویسند برین صورت
[illegible] تا گاهی که مرا زا ترکیب شود مشتبه نگردد و تا و جو و فرا ... طور
ملتبس کنند یعنی چنانچه در خط ... اول است و معروف ... بهر ... تحقیق از
این ارقام داله بر اعداد را در تقویم بجهت کمیت بروج و ساعات و درجات
و اجزای هر یک در برابر یکدیگر با زای هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم
کواکب رقم اول بجهت مرتبه بروج و دوم بجهت درجه و سیم بجهت دقیقه و رقم هر
مرتبه که مرتبه ما قبل حذف شود چنانچه در باب سیم مذکور گشت و گاهی بسیار
اتفاق افتد که بعضی از این مراتب ... در بیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل بود در این
مرتبه کسری باشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب اصل است معدود شده پس هر
یک صد و ... حکم آن کسر در آنجا می فرماید که هیچ مرتبه از مراتب اعداد موضوعه
بجهت آنکه ذکر کردیم خالی باشد از عدد در آن مرتبه صفر نویسند بجهت حفظ آن
مرتبه برین صورت ۰ و اگر صفر ننویسند مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا
اگر مرتبه بروج آنکه صفر حافظ اوست از عدد خالی باشد نظر رقم درجه را بروج
اعتقاد کنند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت خالی را گویند چه از شکل
خالی است [illegible] در معرفت ایام سبعه و تواریخ مشهور چنین دانسته
ای برادر که ساعت آفتاب و ماه است سالی که قطع شد بر دور آفتاب ... که آنچه مدت یک دور
از حرکت آن یعنی همچنانکه حرکت او از یک نقطه معین مثلا اول حمل تا می کند و باز بهمان نقطه

[illegible]

بیکسال اعتبار کرده‌اند و ماه که عبارت از دور ماه است یعنی از هنگام جدا شدن

از وضع معین با آفتاب مثل هلال تا معاودت بهمان وضع کما یجی اعتبار کرده‌اند و هر

دوازده دور ماه را نزدیک است بیکدور آفتاب یعنی دوازده دور ماه را سال ایشان شمرده

گرفته‌اند و این سال را سال قمری گویند و آنکه دیگر را سال شمسی و چون دور ماه نزدیک است

بمدت سیر آفتاب در یک برج یعنی مدت سیر آفتاب در یک برج بلکه ماه را اعتبار

گرفته‌اند و این ماه را شمسی گویند و آنکه دیگر را ماه قمری پس بهر یک از این

شمسی باشد و قمری و هر یک از این هر دو حقیقی باشد و وسطی حقیقی نیز در دو معتبر باشد عدد

ایام و شهور و اصطلاحی چه عدد در دو معتبر باشد و وسطی پس [illegible] و هر [illegible]

در ضبط تواریخ بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ بعضی گفته‌اند [illegible]

مسلط [illegible] بعضی گفته‌اند عربی است ماخوذ از ارخ [illegible]

را که بچه گاو وحشی است و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله است پس معنی تاریخ [illegible]

ازاله کهنگی و وحشت و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته‌اند مقلوب تاخیر است [illegible]

آخر وقت است و آن را بعضی گفته‌اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب است

و اصلش [illegible] در وضع تاریخ عرب بهرمزان که یکی از ملوک عجم بود [illegible]

اسلام مشرف شده در [illegible] مرجع [illegible] آن را ماه روز گویند

چون [illegible] که اسفندارمذ ماه روز [illegible]

و تاریخ [illegible] و همچنان تورخ و تاریخ [illegible] در اصطلاح [illegible]

و تاریخ روز [illegible] از [illegible] باد [illegible] و بعضی گفته‌اند

[illegible] وقت [illegible] است [illegible] آن [illegible] که از [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible]

[illegible] مبدا [illegible] ضبط اوقات [illegible] دیگر [illegible] مبدا نسبت میکنند

[illegible]

ولهذا زمان تاریخ خوانند و آن نشود که هر قومی حرفی دیگر بیان کنند چنانکه بعد از این معلوم گردد

لا الایام اسبوع جمع اسبوع که بپارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهور گشت از این جهت

حصر آن به ابتدا او کرده در ارقام آنها باسامی اینست یکشنبه ا دوشنبه ب

سه شنبه ج چهارشنبه د پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز و چون در دفتر تقویم علامت شهر

شده از ارقام الحساب آن بیان شد و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه گشت چه ابتدا خلق

آن آسمانها در روز یکشنبه شده است چنانکه حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب علیه السلام در تعداد ساعات ایام اسبوع فرموده انه که یوم الاحد البناء لان فیه ابتدی

الله کل شی … پس لا بد است الف علامت یکشنبه شد … مصنف ناصر … گشت

و ز علامت شنبه که آخر هفته است و بعضی که اول هفته شنبه میدانند علامت شنبه را

صفر نهند چه صفر برابر الف … علامت یکشنبه است … لکن در تواریخ مشهور …

اول تاریخ عرب که شهور و اسبوع نیز از آنجهت که مبدا آن از هجرت حضرت رسالت پناه است

و لهذا اسم ابتدا بآن کرده است و سال آن دوازده ماه قمری گشت و مراد از کلمه

رب العزة کرالله عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله این شهور است و بنا

بر آنچه سبق ذکر یافت سال … ماههای این تاریخ با من اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا

در آن کسر نباشد و اسامی شهور آن … محرم و این ماه اول است از شهور ایشان

و وجه تسمیه بمحرم آن گشت که درین ماه قتال از محرمات بود صفر ماه دوم است حرف

از صفر بمعنی خالی … که درین ماه مکه معظمه از حجاج خالی شد … عرب بعطاء حرف

کنند ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الآخر ماه چهارم بود و ایشان را ربیع بجهت آن گویند

که در وقت تسمیه شهور این ماه در فصل ربیع واقع که جمادی الاول ماه پنجم بود و

جمادی الآخر ماه ششم بود و وجه تسمیه آن گشت که درین دو ماه انجماد انهار حصول

پیوسته رجب ماه هفتم بود از ترجیب و تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی …

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رجبّ و رجبته ای عظّمته بسبب آنکه در این ماه مجادله و مقاتله حرام بوده لقب اصمّ از رجب

اذا کان مقطوع الید و روایت است از حضرت رسول صلعم رجب نام جویست در بهشت از

عسل شیرین تر و از برف سفید تر هر که در این ماه روزه دارد از آن جوی آب خورد و گویند

سبب ماه نه گرفته رجب نام کرده‌اند و اهل جاهلیت آنرا شهر الله الاصم خوانندی که در این ماه منع

منکرات کرده از شهور دیگر بودی و صدای سلاح و آلات حرب و غیره نکشیدندی

بعضی دیگر گفته‌اند چون قتال حرام بوده قعقعهٔ سلاح بر نیامدی شعبان و در این ماه ارزاق

عباد منشعب گردد و فیصل و تفرق گردد رمضان ماه نهم بوده مخفف از رمض که به معنی الم

اثر حرقه شوال ماه دهم بوده و گویند عرب در این ماه صید کردی تواترا شالت الکلب ذنبه

اذا ارسله للصید آنکه در این ماه شتران مستی کنند اذ شالت الناقة ذنبها لطلب الفحل

ذو القعده ماه یازدهم بوده در این ماه از محاربه و مقاتله قعود کرده جهت اشتغال به امر

حرمت ذوالحجه وجه تسمیه آنکه در این ماه حج کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند که

آنکه مبدأ سیر قمر است و او در این وضع منزله محجوب است از طلوع و از

هر ماهی که شهری است از ابتداء غروب تمام جرم آفتاب تا غروب بعد رویت هلال

تا غروب جرم او که قریب به رویت هلال بعد از آن بیست و نه روز باشد و کمتر نباشد

سی بود و بیشتر نه و همچنین تا چهار ماه متوالی سی سی آید و از آن زیاده نه و تا سه ماه

بیست و نه آید و زیاده نه و این ماه همه به استقراء و امتحان معلوم شده و سبب این

اختلاف اختلاف سیر آن قمر است و بعد از وضع و مختلف آفاق و میان آنها

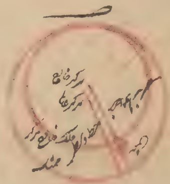
موجب اختلاف است و هلال در اول قمر است بر آنکه از جرم ماه اول که ستنید در شب

اول و دوم و سیم و در عرف لیالی سه‌گانه همین در شب غره هلال گویند و پس و در روز

اول از هر ماهی را غره گویند و اخر است بر وجه استعاره از بیاض شب

و شب سی‌ام را سلخ گویند مشتق است از سلخ گوسفند

سبب تسمیه آن بوده ...



۱۲۹ [illegible]

چه در آن روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون نیاید و حین وضع هلال مختلف نماید
بر صنوف حالات آید حساب یعنی منجمان اول ماه در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس
و قمر گیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز [illegible] گذرد
[illegible] و فلک [illegible] از خط اوسط قمر [illegible] و خطی که هم از مرکز
عالم بموازی فلک [illegible] شود خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز
جرم او [illegible] کرده خط اوسط شمس [illegible] و میان هیئت این افلاک
در باب [illegible] مفصل [illegible] اللّٰه و [illegible] خط اول [illegible]
اگر که باین کلام [illegible] فی علم الهیئة و چون [illegible] خط [illegible] از فلک البروج جمع شدند
آن را اجتماع وسطی گویند و [illegible] مذکور شمس و قمر [illegible] تصحیح [illegible] والا
اطلاق اجتماع وسطی [illegible] و ما بین [illegible] اجتماع یعنی از [illegible]
[illegible] هنگام اجتماع ایشان [illegible] از [illegible] بیست و نه روز است و دوازده
ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر [illegible] است پس
[illegible] دوازده این [illegible] سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و
چهل و هشت دقیقه [illegible] سی روز گیرند و [illegible] بیست و نه روز و همچنین [illegible]
یکی را سی روز گیرند و یکی را بیست و نه روز تا آخر [illegible] حساب [illegible]
چنین که [illegible] از نصف [illegible] بیست و نه روز [illegible]
دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه [illegible] زیاده از نصف [illegible] روز [illegible]
سی روز گرفتند و در ماه دوم [illegible] زاید [illegible] ماه [illegible]
از [illegible] ماه کمتر از نصف پس ماه [illegible] بیست و نه روز گرفتند و باز در
سیم کسر از نصف زیاده [illegible] سی روز گرفتند و در ماه چهارم [illegible] کسر زاید [illegible]
[illegible] ماه [illegible] کمتر از نصف [illegible] بیست و نه روز گرفتند [illegible]

سال بدین قیاس یکماه سی گرفتند و یکماه بیست و نه و اگر کسر زاید نصف شبانروز بود

یعنی همین دوازده ساعت پس شش ماه سی گرفتند و شش ماه بیست و نه

و در آخر سال هیچ کسر نماند لیکن چون حساب و چهار دقیقه از دوازده

ساعت زیاده است هشت در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه حاصل

الضرب دقایق مذکور است در عدد شهور یک سال آمده و آن زیادتی فصل آنچه خواهند

ولا محاله آنرا جمع بعد سی شبانروز است و ما طریق این حساب را در جدول تقویم

معلوم شود در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند گذشته بوده ماه محرم حساب

شده و چند مانده جدول اینست و در هر سی یازده روز از آن فضل است

اسامی شهور	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذی القعده	ذی الحجه
	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط و ل
کسور شبانروز	سید	اکح	بلدسه	بنو	للدم	دکد	کمح	ه نه	لو یح	رو	ده	ع ۲

ذی الحجه را سی روز گیرند و آن روز را کبیسه خوانند و آنرا فرض دو سی و پنج

و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم

و بیست و نهم بود و اینها در لفظ بهزیجهح کادوط جمع است و بعضی سال پانزدهم

شانزدهم سال کبیسه دانند و آنرا بر ترتیب بهزیجوح کادوط بس با عتبار پنجان

و ماهها شرح اصطلاحی دقایق از این مذکور است از کسور زاینده ماهها

از خیر بوقاعات در آخر سال کسر زاید نماند چنانکه گفتیم لیکن چون نیمی

یک شبانروز است و اقل عدد آن که از صحیح گردد سی است

آنرا شش است و سدس آن پنج و مجموع یازده بود پس در هر سی سالی آنکه یازده

روز تمام شود هیچ کسر باز و در میان یازده ماه ذی الحجه را سی روز گیرند تا ضافه

این روز زاید با ایام اصل او سی و نه روز بیست کبیسه آن سال الهی دارند

این روز را که کسر ازید بیست و سی یوم آنکه از نصف بیشتر بود

السنه ح

بهزیجهح کادوط

بهزیجوح کادوط

چون زیادتی نکنند و در سال دوم چون از نصف زیادتی شده است زائد بگیرند و زیادت

کنند و در سال سیم آنچه کسر زاید را بجهة جبر نقصان آن در حساب کنند و آنچه باقی ماند با کسر

سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف می‌شود در سال پنجم میگیرند و زیادت

کنند بر این قیاس تا آخر و منجمان را در رفع کسور دو طریق است یکی آنکه چون کسر به نصف رسد

آن را واحد گیرند و دیگری آنکه تا از نصف زیاده نباشد آن را اعتبار نکنند و طریق اول

اسهل است و چون در این قیاس کبیسه‌ها بر آن قاعده که حکم کل دارد بنا نهد بعضی

سال یازدهم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال نصف است و بعضی در سال شانزدهم

کبیسه کنند چه کسر آن سال از نصف زیاده است و ما این جدول را نوشتیم و در این کار از این

زمین سالی که سور زایده مثبت است کبیسه که بعد از حذف سی روز هر یک یا بیشتر در قدم عدد سی

و روز زاید دارند بسوی او نوشته شده و تا بجهت و ماه یونانی که کبیسه مشهور است

و ماه خود از کبیس است یعنی بر کهنی ماه از فاش چنانکه روز سیت و ار کسور

جمع کرده‌اند و بعضی گفته‌اند کبیس در آخر سال است در کرسیان هم آنچنان بوده است و می

در میان ایام سال در آخر است چنانکه سر در کریسان در آورند و کبیسه یعنی مکبوس است

وصف شده است و ما علامت آن را از صفیه یا بمیته و بعضی کبیسه را در

کبیسه واقع محسوب کبیسه گویند و مبدأ این تاریخ تاریخ هجرت پیغمبر است

از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفها الله تعالی یعنی روز اول محرم آن سال که هجرت فرمود و

در این ترک وطن است و بمار و ازین آن بوضع دیگر و تمام ساختن در آن و بخبت

مخصوص است بترک وطن فالحمد لله و بجهة آنکه قیام توانی بحفظ باطلان لوای شریعت و بدلکه عز را

پیش از اسلام تواریخ مختلف بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ رایت عمرو بن

ربیعه و چون وضع عام الفیل که هجرت از حبش اولد و تا هم الفیل این تاریخ مستعمل بوده

از آن تا تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان هجرت حضرت مصطفی ص تاریخ هاکه بنقض نمیکنم

سنه	[illegible]
ا	ح ح
ب	ز لو
ج	ب كد
د	يا يه
ه	ك ا
و	ك ح
ز	يح لو
ح	كه كد
ط	د يه
ي	يو ا
يا	ما ح
يب	ط لو
يج	يح كد
يد	ح يه
يه	يه ا
يو	كه ح
يز	ه لو
يح	يد كد
يط	كح يه
ك	لو ح
كا	بو ح
كب	ا لو
كج	ي كد
كد	لط يه
كه	ك ا
كو	سـ ح
كز	كا لو
كح	و كد
كط	له يه
	ا ا

این تعبیر بجهة آنست که عقد کنند از هجرت
تاریخ اول محرم تاریخ از اول محرم آن
سال گرفته‌اند در محرم بجهة
هجرت در ربیع الاول بوده

[illegible]

بعد از هجرت بود سالهای که آن اول سنة الاذن دوم سنة الامر سیم را سنة التمحیص

چهارم سنة الترفیه پنجم را سنة الزلزال ششم را سنة الاستیناس هفتم را سنة الا

ستغلاب هشتم را سنة الاستواء نهم را سنة البراءة دهم را سنة الوداع بعد از وفات

هیچ تاریخی منظور نمی داشتند تا در زمان خلافت عمر بن خطاب واقع شد که چنان بود که ابوموسی اشعری

از قبل او حاکم یمن بود بدار الخلافه عرض نمود که از جانب امیر المؤمنین مکتوبات آید که در

آنها شعبان است نمیدانیم که شعبان کدام سال است اگر یک تاریخ اختیار نمایید

چه بهتر است پس از آن با جماع صحابه بر آن شدند که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که از

مسلمان شده بودند گفتند ما را حسابی است که آن را تاریخ نامند و استعمال تاریخ روم

کنند هرمزان که به سبب اسیر حساب آن را [illegible] در دست که آن ماه روز است و نیز

است که تاریخ فرس کنند و آنها بدین سبب هرمزان [illegible] که ایشان بدین [illegible]

روز از ایام [illegible] استعداد زنند و از آن [illegible] منسوب به [illegible]

وقت را مذکور می خواستند که از زمان ولادت و از زمان بعثت و از زمان هجرت و از زمان وفات

و در روز ولادت اختلاف بسیار بود چه روز ولادت مردد بود میان چهارم و چهل

دوم و صاحب سیم از سلطنت انوشیروان و در روز بعثت نیز اختلاف بود و مردد بود

میان بیست و هشتم و بیست و سیم که آخر ربیع الاخر پس آن را با تاریک گفتند

لهذا از آن جمع گفتند که از بعثت باید گرفت و جمعی وفات را اختیار گفتند اما گفتند

هیچ کس از هیچ بهره نشانه نپسندیده است چه اگر از بعثت بگیریم هر لحظه نور

که در آن وقت هنوز در شکر اسلام منتظم نشده بود پس از آن خاطر شوریده اگر از وفات

گیریم حزن و مصیبت مثل آن گفتند پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آن

وقت ابتدای شوکت اسلام بود و ما نیز در جمع شدیم و علی اکبر فرمود از اسلام شروع کنیم پس

با جماع تاریخ از هجرت گرفتند و هم از تواریخ مشهور تاریخ رومی است که مستعمل

ادیبی [illegible]

[illegible]

رومیان است و این منسوب است بپادشاه اسکندر رومی مالک ممالک سبعه که

و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و ماهها سریانی که مشهور آن بلغه سریانی اینست تشرین الاول

و تشرین الآخر کانون الاول و کانون الآخر شباط آذر نیسان ایار حزیران تموز آب

ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در صحاح گفته است که سین مهمله است

و می شاید که اصل این شین معجمه باشد و معرب کرده سین مهمله و اول سال ایشان تشرین الاول است

در این زمان در روم اصطلاح بر آن است و بمرور ایام اندک تغیر در وقت واقع می شود و سبب آنکه

مبدأ اسمی در میزان کرده اند معلوم نیست و سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی

است بی زیادت و نقصان و این قدر کمتر است از سال در این تاریخ شمسی اصطلاحی است

چه شمسی حقیقی بحسب رصدهای مشهور از این کمتر است و مقدار کمی در رصد بطلمیوس [illegible] دقیقه

و چهل و پنج ثانیه است و بر رصد ایلخانی که منسوب است بمحقق طوسی یازده دقیقه و بر رصد

محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و بر رصد بتانی سیزده دقیقه و سی و شش ثانیه و بارصدهای

[illegible] نه دقیقه و بر رصد سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه

و بعضی گفته اند که اهل روم آنچه گفته اند بر رصد ربع تام یافته اند موافق رصد طیموخارس

از ابرخس متقدم بود و ابرخس گفته نسبت بر حقیقت سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند

بود اول قصور در آلات رصدی دوم نامعلومی رصد بجهت ازمنه سیوم دقت و غلط هوا چهارم

ضعف قوت باصره و هر یک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد

و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد و در چهار سال

این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی است چه مدت ماهها شمسی حقیقی با اینها [illegible]

چنانکه در باب چهارم معلوم شود و مصنف در شرح زیج سلطانی آورده که سبب آنکه ایام ماهها

ربیع م را این نوع کرده اند معلوم نیست و آنچه زاید در مدت چهار سال یک روز تام شود آن را ظاهر کنند

پس آن روز را در آخر شباط افزایند که روز کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند

که گفته شد که ایام آن کمتر است از ایام تاریخ هجری و بعضی گفته‌اند به جهت آنکه آن حقیقت است تا جی

طبیعی چه آنرا در تقویم حسابست و مبدا این تاریخ بعد از نقصان دوازده سال است از وفات

ذو القرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی و در مبدا این تاریخ اختلاف بسیار است بعضی از مورخان

گفته‌اند که اول جلوس اسکندر است و در زیج بطلمیوس در مجسطی چنان ذکر نموده که وفات

اسکندر است و کوشیار در زیج جامع آورده است که مبدا این تاریخ اول سال هفتم است

از جلوس پادشاهی اسکندر و در آن وقت از ولادت حضرت [illegible] در اطراف عالم سیر کرد

الا اکثر اهل تحقیق بر آن رفته‌اند که این تاریخ را بعد از دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنا نهاده

اند و منجم گفته‌اند با این سبب [illegible] این قول را اختیار نموده است و این بحسب ظاهر اگرچه بعید

می‌نماید به جهت آنکه چه لازم است که بعد از دوازده سال بعد از آن تاریخ بنام او وضع کنند الا در بعضی

رسایل به جهت تعصب این حکایت آورده‌اند که [illegible] ظاهر نشده و آنچه گفته است که چون

ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرد بعزم تسخیر فارس گذر او بر بیت المقدس افتاد جماعت

از رهبانان که معظم بنی اسرائیل بودند آنجا ساکن بودند التماس نمودند که تاریخی که از زمان

حضرت موسی عمل می‌کردند ترک کنند و تاریخ بنام او [illegible] کنند ایشان آن التماس قبول کرده

و گفتند که در اختیار ما [illegible] است که چون [illegible] این تاریخ ملحوظ است آنرا ترک کنند

و هر دو [illegible] که در آن سنه [illegible] از مبدا [illegible] دیگر گیرند و [illegible] دیگر هزار

سال تمام شود [illegible] بنام تو گیرند و در آن [illegible] از [illegible] اسکندر

گذشته بود بعد از آن [illegible] منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده

سال از وفات او هزار سال تمام شد و چنین [illegible] از امور عظیمه در آن سال حادث

نشد و از اسکندر نیز [illegible] بوعده [illegible] اسم او در ابتدای تاریخ ثبت کردند

و الله تعالی اعلم بالحقیقة سیوم از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیم است که مستعمل فرس بوده

به حسب وضع اقدم است [illegible] از تواریخ [illegible] مشهور [illegible]

روز فروردین چون یکی بیش از آن است بهشت آید و ماه خرداد و تیر که چون مرداد و شهریور پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی
و بهمن ماه و اسفندارمذ ماه های پیغمبر

و نام هر روزی در هر ماهی موافق نام آن ماه ... این روز در این ماه جشن سازند و عیدی گیرند
گفته ...

تاریخ که مجوس نیز گیرند و وجه این در آخر باب چهارم است و اسامی شهور ایشان اینست
فروردین ماه ۱ اردیبهشت ماه ۲ خرداد ماه ۳ تیر ماه ۴ مرداد ماه ۵ شهریور ماه ۶ مهر ماه ۷
آبان ماه ۸ آذر ماه ۹ دی ماه ۱۰ بهمن ماه ۱۱ اسفندارمذ ماه ۱۲ و هر یک سی روز و در میان ایشان مستعمل
است و هر روزی از ماه های ایشان را نامی است بر این ترتیب اورمزد ۱ بهمن ۲ اردیبهشت ۳
شهریور ۴ اسفندارمذ ۵ خرداد ۶ مرداد ۷ دی بآذر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ گوش ۱۴
دی بمهر ۱۵ مهر ۱۶ سروش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱ باد ۲۲ دی بدین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵
اشتاد ۲۶ آسمان ۲۷ زامیاد ۲۸ مارسفند ۲۹ انیران ۳۰ و گویند که جمله این اسامی اسامی ملائکه اند
الا اورمزد و دی که از اسماء الله است و سال ایشان همچو سال رومیان است چه آن
نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعی است الا آنکه از شهور ایشان هر یکی سی روز است
سی و یکی ... و چهار ماهی روز دیگر ... و در تاریخ هر ماهی را
سی روز گیرند و پنج روز زاید بر شهور در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ ماه
افزایند و وجه این تردید ... پس بر این تقدیر
... این تاریخ ... و اسامی این خمسه اینست ۱ اهنود ۲ اشتود ۳ اسفندمذ ۴ وهشت
۵ وهشتویشت و این کسر زاید که در تاریخ رومی ربع است از جمله کبیسه شد و در این تاریخ
در هر صد و بیست سال یک ماه ... و ... صد و ... سیزده ماه گیرند و این ماه
کبیسه است ... این ماه ... تفصیل ... در اول
... این ماه زاید شده در اول آخر فروردین ماه اضافه می کرده اند و این را
... فروردین ... در آخر اردیبهشت ماه اضافه می کرده اند
و این را ... اردیبهشت ماه ... در آخر ماه ... در سال ...
... کبیسه در آخر ماهی الحاق می کرده اند ... کبیسه ... و ...
است ... هر روزی از ماه ... دارند و در این روز ... اسم ...

زمزمه داشته‌اند و آن غایت ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یک روز اضافه می‌کردند بطریق
رومیان زمزمهٔ ایشان در تحویل ... تفاوتی ... می‌کردند همچنان ایشان در هر روز
اردی در آن طعام خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از زمان گشتاسب تا
هزار و چهارصد و چهل سال است نهصد و ... معترض شد ... گشتاسب
بتمام رسیده بود و خمسه مسترقه در آخر آبانماه بهم بعد فعل ... الحال در کرمان
نصب می‌شد نصرت پادشاه عرب در هم گشت که به هر طرف ... در آخر آبانماه بماند و جمیع
ارامنه مجوس که ... همه ... در آخر آبانماه ... و تغییر آن جایز ندارند
و گویند که از شیعیان ... است ... چند کبیسه متروک شده ... و بعضی از مسلمین
نیز تقلید ایشان کرده‌اند لا آنچنانکه بعد از این تغییر رسیده و میرسند ایشان را در آخر اسفندار
مذماه که آخر سال است نادر می‌گیرند چنانکه مختص ... است و مبدا این تاریخ
اول سال ملک یزدجرد شهریار بن کسری است ... وضع این تاریخ در زمان جمشید
کرده‌اند و بعد از ... چنان بوده است هر پادشاهی که ... ملک میشدی تاریخ از
ابتدای جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی ... بنام ...
دستیلا یافتی ... تا آنکه نوبت ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او
گفتند و آن روز ... ربیع الاول سنه احدی عشر هجری بوده است و چون در زمان عثمان
از لشکر عرب منهزم شده بمرو ... چنانکه در تواریخ مشهور است آسیابان
مرو او را بکشت دیگر کسی در عجم دستیلا نیافت تاریخ بنام او مسلوک شد
تاریخ بنام او قرار گرفته بود و مشهور شده و در این ایام این تاریخ را چندانکه اعتبار کنند
نهصد و ... دیگر ... در اول حال متروک شده بود
در ... تعالی ... این تاریخ ... اصطلاح ...
و خمسه مسترقه را در آخر ... آبانماه ... چهارم
اردیبهشت ...

تاریخ جلالی

از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی است و این را تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محمدشاهی نیز گویند بسبب
آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی آنرا اصطلاح کرده است و اسامی
شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را [illegible] قدیم
نامیده‌اند و شهور این تاریخ را جلالی یا ملکی و سبب اختلاف اسامی اینست که در وقت
وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل در پنجم فروردین ماه واقع شده بود پس پنجم
روز را [illegible] بطریق کبیسه [illegible] اعتبار کرده و اسم فروردین تغییر
نداده‌اند و تاریخ شهور را [illegible] حذف کرده‌اند [illegible] این تاریخ شمسی حقیقی باشد
ولی بحسب تاریخ [illegible] سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل
و هشت ثالثه است و وضع [illegible] از زمان سلطان ملکشاه بنا بر این تاریخ است و مبدأ سبب
آنست که ماههای این تاریخ شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار کرده‌اند یعنی مبدأ هر ماه
روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول برجی باشد از بروج اثنی عشریه از حمل
[illegible] در نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم [illegible] لاجرم [illegible] آفتاب در هر برج
مختلف است و جمهور [illegible] اول هر [illegible] تقویم اول [illegible]
[illegible] در تقویم مختلف [illegible] بنا بر این گفته‌اند و هر ماهی در این تاریخ سی روز [illegible]
پس [illegible] ماههای شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در این تاریخ [illegible] در آخر اسفندارمذ ماه
[illegible] تاریخ فرس [illegible] بعضی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در
هر چهار سال یک روز [illegible] جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند
و سبب [illegible] است از ربع [illegible] معلوم شده است چنین [illegible]
[illegible] کبیسه [illegible] اول فروردین ماه [illegible] آنرا نوروز
سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل [illegible]
که در نصف النهار [illegible] در حوت [illegible] این تاریخ کبیسه [illegible] در عصر
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان ملکشاه جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیامی و حکیم عبدالرحمن خازنی و غیرهم را بعد

سلطان پادشاهان فرمود که بنای او رصدی بنمایند حکما با یکدیگر مشورت کرده بعد از قبول وقت

اشکال را به دشواری ... داده به سلطان عرض نموده اند که کمتر زمانی که در رصد تمام نمودن سیارات است

و ما را مهلت نیست که عمر با آن وفا کند و بر آن تقدیر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب به مرور ایام

تفاوت ها حاصل میشود این شغل للضروره تصحیح می شود به رصدی دیگر و باین سبب این زیج

مرا در آن زیج هر یک منقطع گشت و در جمیع عیب شد پس صورت آن گشت که چون بسبب

عدم کبیس تاریخ فرس که مستعمل ایشان است ... اما مختلف میشود با کبیسه

سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یک موسم باشد و هم در زمان متغیر

نشود و باین سبب اسم او را ابدالدهر نامیدند پس چون سلطان را برین امر راضی

ساختند تاریخ مذکور را مطابق تاریخ شمسی حقیقی کرده بنام سلطان گفته در احکام

باطراف و جوانب نوشتند که مجاز بعد از تاریخ ... برین تاریخ وضع کنند

در روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز دانستند که در آن وقت اول

مبادات از سر گرفته شود و همچنین در آینده شبیه است کبیسات بعد از ماه ... و چنین

هیجده روز از فروردین ماه قدیم بطریق که مذکور شد در حین وضع تاریخ کبیس

گفته اند سبب این تاریخ ملکشاهی ... را باید و در تقویم علامات

لام شهور این تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیاء متعدده کند ارقام اعداد

است لیکن پس آنکه ما ... علامت ... با آخر ماه ... علامت

لام فرس ... سه قدیم است و در این زمان در جدول ننوشتند مگر که

در میان مجوس مستعمل باشد ... باید دانست که از جمله اوراق تقویم تمام و شصت

دوازده ورق متشابه ... دوازده

ماه ... صفحه

باب اول

(حاشیه: ابن اثیر ...)

(حاشیه: علامت هر)

یکی بر یمین ناظر بین صفحه یمنی گویند و آن دیگری را صفحه یسری و هر یکی از متعلقات این صفحه را
بر ترتیب خاص در جداول بیاورند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را یک صفحه نمایند
چنانکه بشش ورق یکجا شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمه الله از جمله جداول
صفحه یمنی ابتدا بموضع جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر موضع سایر جداول است
صفحه می فرماید که در تقویم شش جدول هر یک در صفحه یمنی بیاورند و در جدول اول
یعنی ایمن ترین جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام اشهر قمریه معلوم می‌شود و در دوم ایام
عربیه هلالیه بسبب آنکه اشرف است و مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه یعنی
بر آن است و در سیم ایام عربیه حسابی چه هر دو یک مقوله‌اند و در چهارم ایام جلالیه زیرا که بعد از
تاریخ عرب این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان سلطان [illegible] است
و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس
قدیم که [illegible] چه مستعمل مجوس است و چون ماه هر از این ماهها تمام
چنانکه در عربیه به ل یا ل رسد بحسب کمال و نقصان شهر و در جلالیه و فرس بلام
و در رومی به لا اگر از شهور رسیده که ایام او سی و یک است یا بلام اگر از شهور
که ایام او سی است یا به کح اگر از ایام شباط باشد در عربیه [illegible] در یکی کنند
در یمین صفحه یمنی یعنی در جدول هفتم بر یمین جدول اسابیع است
لا و آن را جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه آینده بازاء اول آن ماه اگر [illegible]
[illegible] و الا [illegible] ثبت کنند و در جلالیه و فرس نام خمسه بازاء اول ایام او نیز ثبت کنند
و در اکثر از تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم
است که روز اول صفحه اول آن ماه است [illegible] ایام [illegible] در تقویم ثبت کنند
و بر اسم آن ماه اکتفا نمایند چه موضع [illegible] ایام [illegible] معلوم است و ایام عربیه حسابی را
[illegible] در تقویم شمسی ننویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر همه مترکب باشد

مگر ایام فرس که گاهی برج کبیسه که اکثر بر بعضی ازین رو حش درشته اند در حسب جدول ساعات نویسند

نام او اللهم ماه کمتر نویسند ... او لا لمنظور معروف

که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند به موضع محاذی منطقه فلک هشتم یعنی آن را منطقة البروج

و نطاق البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند مجاز دایره دایره یا منطقه فلک نهم متقاطع

بر دو نقطه متقابل که آنرا دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که بر فلک اعلی بر دو قطب فلک

هشتم گذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج برا دوازده قسم متساوی منقسم

ابتدا از نقطه اعتدال و بر مبدا هر قسمی یکی دایره عرض بگذرانیم آنگاه فلک اعلی و سایر افلاک کلا

بسطوح موهومه این شش دایره به دوازده قسمت متساوی منقسم شود چنانکه هر قسمی مختصر شود میان

دو نصف متباور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برجی گویند این است معنی

قول مصنف که در فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت

قصر عالی را گویند چه هر یکی ازین بروج قصری اند مر کواکب را که حلول یابند در آن برج و اسامی

بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته در

وقت تسمیه در محاذی آن گرفته اند با علامات ایشان این است حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان

د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت یب و نصف صور البروج

بنا بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان است چنانکه علامت حمل صفر علامت ثور یک و ...

زیرا که تقویم کوکب بعد اوست از اول حمل و در جدول ... رقم موضوع گشت اول برج

درجه سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنا بر قاعده کلیه رقم بود ناظر تقویم کوکب را از جمله

هشت بیست برج زایده خیالی خواهد که مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود پایان صورت

رقم خواهد بود پس در این جا خواهیم گفت که چهار برج و ده درجه از اول حمل

شده است و جای که سه برج و ده درجه گشته باشد و هر برجی را که عبارت از سی قوس است از منطقة

البروج که محصور باشد میان دو نصف متباور از دو دایره عرض به سی درجه قسمت کنند یعنی بسی قسمت

کنند

بعد ازین باید دانست که هر گاه گوییم چرا علامات برج ...

[illegible]

کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلک سیصد و شصت باشد که آن عدد درست است

که از روی کسور ستینی مخرج منحصر الاسبع در درجه ۲ هر درجه را به شصت دقیقه و هر دقیقه را

به شصت ثانیه قسمت کنند و همچنین تا به عاشره پس قسمت اول اجزا کل باشد و قسمت ثانی جزو جزو و قسمت

سیم جزو جزو جزو و همچنین و اعتبار شصت درین قسمت بسبب سهولت است که در حساب

ظاهر می‌شود چه کعب عدد ستین است که از روی کسور ستینی بر فرض مخرج الاکثر الاسبع و ثمن و سبع

مع هذا نسبت دادن ما دون او را بدو سهولت می‌است لا کواکب بر دو قسمند سیارات

و ثوابت چه اگر در حرکات فی الجمله تفاوت بهم رسانند در جمیع احوال لیکن از ثوابت گویند و الا

سیارات و سیارات هفت‌اند بدین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان دوم مشتری که هرمز

خوانند سیم مریخ که موصوف است به بهرام چهارم شمس که مهر است پنجم زهره که ناهید

است ششم عطارد که ملقب است به کاتب هفتم قمر که ماه است و هر یکی از این کواکب را

فلکی است علیحده زیرا که سوای حرکت شبانه روزی هر کدام را حرکت مخصوصه است که بشهادت اختلاف

مشرق و مغرب و در منازل مختلف ثابت است پس هر یک را در بادی النظر فلکی اثبات کرده‌اند بنا

بر اصول ایشان که حرکات مختلفه ممتنع است و آنچه مرئی است که کوکب در فلک

بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام با اعتقاد ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق

همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیب که مذکور است فوق فلک کوکبی است که بعد از وست بطریق

لحاظ چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف اوست مشهور است و این

ترتیب افلاک بدین صفت که نه درجه ثابت شده است اولا بطریق کسوف و انخساف

که که زحل در بعضی مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره

بعطارد و عطارد بقمر و هیچ کس نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است الا آنکه

معلوم شود که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است که کواکب در حالت مقارنه آفتاب منخسف

می‌گردند الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم قمر ...

در الحجه یجمع با پایه کیف الیس ... جو آفتاب
بسبب ... هر یکی از زمین ...
کسوف و همچنین ...

... فلکی ...
... الکواکب ...
... المعین ...

علاوه بر آن ... اولو است ...
کوکب ... کدام کوکب کاسف
و کدام منکسف ...

بر شد و منع ضوء او از ابصار کرده پس در حصول مطلوب رجوع کردند بطریقی

که آن را اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع

دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شده و هر کوکبی که اختلاف منظر

داشته باشد این زاویه در مرکز هر کوکبی که بزمین اقرب است اعظم است از آنکه ابعد است

چنانکه از این تصویر معلوم می‌شود و بعد از امتحان مقدار این زاویه در قمر بسیار یافتند

پس بایستی بطریق تیر معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس در نهایت صغر بود

از غایت صغر زاویه پس از این محقق شد که فلک شمس در ترتیب تحت

و لیکن باین طریق معلوم نشد که فوق فلک زهره و عطارد است

یا در تحت ایشان باید در باب ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است

زیرا که آلتی که بدان اختلاف منظر رصد کنند و مسطره ایست که آن را شعبتین گویند و مخصوص است

تا آنکه آن را در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این هر دو کوکب در وقت وصول بدایره

نصف النهار مستور مییباشند چرا که بعد هر یکی از آفتاب اقل است از ربع پس از این طریق

عدول نموده اند بطریق دیگر استدلال کرده که یکی آنکه شمس در وسط سیارات باشد

و سیما اذا ذالک من حسن الترتیب کالشمسة القلادة و وسطی آنکه جمیع کواکب

علویه را با آفتاب ربط خاص است و سفلیین را نیز ربط خاص پس باید که او در میان علویه

و سفلیین باشد و ستعرف آنرا جابجا ... سیم آنکه کواکب ... هر گرا

او ... از آنکه ابعد ... و حرکتش اسرع از زحل و ابطأ از زهره است

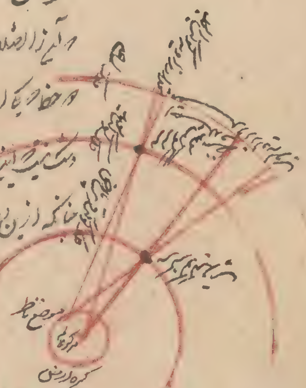
باید که میان زهره و مریخ باشد و بدین جهت آنکه اکثری از اکابر متقدمین و متأخرین ...

و ... حسن الظن ... ترتیب افلاک باین وضع است ...

بعضی زهره را ... آفتاب ... و منهم الشیخ الرئیس و بعضی ...

...

ما ...



مریست و لذا آنک یقولون بهرة دلالات اوضحیه لا قطعیه و این قصیر را بخاطر قاصر رسیده است

و در فن خاص بطریق اختلاف منظر در دلالت قطعیه است بمطلب اینجا هم توانیم کرد لیکن از مراد

این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند چه اعظم و اضوء کواکب است و اهتدا بهره ور

نیرین گویند و کواکب را که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری علویین و زهره

و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با زهره باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه

و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت و بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در

علامت هر کوکبی از این کواکب سبعه رقم حرف آخر اسم آن کوکب است بدین نسق زحل

مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر و الا کواکب ثوابت بسیارند بحدی که احصای آنها

ممکن نیست و تسمیه اینها بثوابت بجهة ثبات اوضاع ایشان است با یکدیگر یا بجهة بطوء حرکات

ایشان و از اینها کواکبی باشد که [illegible] خوانند بجهة آنکه مانند جمعی باشند نشسته براه و بر راه

منضم فرود آمده یا آنکه بسبب این کواکب [illegible] قریب با اینها [illegible] بمقصد [illegible]

و آنچه از اینها برصد در آمده و موقع آنها از فلک البروج معلوم گشته هزار و بیست و دو

کوکب است و رصد در اصطلاح جمع راصد است بمعنی [illegible] است و در راصد و رصد

[illegible] گویند [illegible] باین اعتبار و در اصطلاح رصد را اطلاق کنند بر جمعی که رصد کواکب کنند

یعنی منظر حرکات بینند و رسیدن ایشان بمواضع معینه [illegible] اطلاق کرده اند

بر موضعی که در رصد کواکب کنند مجازی [illegible] تسمیه [illegible] باسم محل [illegible]

و این هزار و بیست و دو کوکب برصود موافق آن نیست که کوکب است که آنها صغیره خوانند [illegible] بطلمیوس

این را از غایت صغر در اصناف برصود در آمده و خلاصه عبدالرحمن صوفی در اصناف داشته پس عدد کواکب

برصوده هزار و بیست و پنج شد و اهل صناعت اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه

را قدر [illegible] و عظم گویند و هر قدر را سه مرتبه [illegible] اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب اقدار کواکب

هیجده بود و حصص هر مرتبه [illegible]

صغیره

و قمر را نیز اصغر [illegible] و ابعد از [illegible] اضواء کواکب [illegible]

آن را حقیقه و منطقه گویند و آنها که داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب اند ایشان را اسمی علم

گویند همانند لحیة ابریق الکبیره مرصوده اند ایشان را قدر ششم پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول

باشد و اصغر اصغر قدر ششم است و از برای تعریف و تبیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند

بعضی تام و بعضی ناتمام چنانکه هزار و بیست و دو کوکب از این کواکب بر نقش این صور واقع‌اند بر

خطوط که این صور از این خطوط متوهم می‌شود یا در میان این خطوط و آنها را کواکب داخل

این صور گویند و چون خواهند که از این کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت است

یا بر دست راست او یا بر سینه او و غیر ذلک و سیصد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقع شده اند

و آنها را کواکب خارج این صور گویند و چون از این کواکب خبر دهند گویند کوکبی

که نزدیک است به پای فلان صورت است یا بقرب ذنب فلان صورت و بیرون و پیش از این پنج

چهل و هشت که بیست و یک صورت در جانب شمالی است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب

و دوازده بر نقش منطقه و حوالی آن که صور بروج دوازده گانه اند و ما اینجا یک یک صورت را

تفصیل یاد کنیم و کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم الا که موجب تطویل است و مقصود ما نیز حاصل

نشده لیکن یاد کنیم ناظرین مشهورات را که رصد شده کواکب را معین کنیم و ما بالله التوفیق اما از صور شمالی

اول صورت دب اصغر که آن را بنات نعش صغری گویند و هم بنات نعش کبری و هر یک هفت

ستاره اند چهار را از آن نعش گویند و سه را بنات و بعضی این هر سه را

بر دو خوشه تشبیه کرده اند اول را از بنات صغری گویند و او را ... دو ستاره

او را فرقدان گویند که یکی از دیگری روشن تر است او بیشتر ستاره روشن که بر ذنب است آن را جدی خوانند و با او قبله شناسند صح

و میزان او را تصغیر کنند و جدی گویند تا به سبب جدی شش دیگر که نزدیک است دارد تشکیل ستاره

است قطب عالم ... باریک ... ظاهر نکنند و خارج این هفت ستاره است کوچک ستارگان

سم آهو گویند ... ذنب اکبر ... از این سبب ... اگر خواهند ... کوکب

... از ذنب ... روشن ... نور چشم ... کنند و او را ... خوانند

الدب الاکبر

و ستارگان داخل این صورت بیست هفت اند و خارج هشت سیم صورت تنین است ازمانا [illegible]

ماری ماند که بر گرد قطب شمالی فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب است بر هیات مربع منحرف

او را عرب عوائذ خوانند و ستارگان او سی و یکند چهارم صورت قیقاوس است مردی [illegible]

ملکی را ماند با تاج بر سر نهاده و دست ها پیش نهاده برای دویدن و از جهار [illegible]

و اسم [illegible] ستارگان او یازده اند ماننده دست [illegible] از که [illegible]

دست چپ او بر بالای کوکب [illegible] از کواکب بنات النعش کبری است و دست راست [illegible]

کوکبه از پس صورة [illegible] برابر این [illegible] بر بالای سر گرفته ستارگان

او بیست و دو اند خارج یکی [illegible] رامح خوانند او را حارس السماء و حارس

الشمال نیز گویند [illegible] دیگر را [illegible]

این صورت است رمح رامح گویند ششم صورت فکه است [illegible] ایشان

خوانند و منجمان اکلیل شمالی دایره را ماند [illegible] ستارگان [illegible]

نیز [illegible] خوانند هفتم صورت الجاثی علی رکبتیه است و او را اقص نیز خوانند

مردی را ماند بر سر زانو ایستاده [illegible] کوکب او بیست و هشت اند خارج

یک هشتم صورت شلیاق است و او را سلحفات و مغزفه و چنگ رومی نیز گویند [illegible]

پشت را ماند ستارگان او ده اند [illegible]

دیگر تاریک بر هیات مثلثی [illegible] او را [illegible] خوانند و منجمان نسر

واقع [illegible] بهت [illegible]

او [illegible] نهم صورت دجاجه است مرغی را ماند [illegible]

[illegible] ستاره اند خارج دو [illegible] کوکب [illegible] مجره [illegible]

کوکب واقع [illegible] را منقار الدجاجه گویند [illegible] کوکبی [illegible]

روشن در [illegible] مجره او را ردف گویند [illegible] ردف [illegible] کوکب [illegible]

[illegible] بیان بنج است [illegible] گویند [illegible] کوکب [illegible]

خارج پنج صورت عوا است و او را نقار و صناج نیز خوانند [illegible]

اکلیل [illegible] است [illegible] ملوک [illegible]

سه پیه مستقیم بر عرض مجره یکی از آنها بر جانب راست دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ
و این چهار کوکب را عرب فوارس خوانند گویند و ذنب دجاجه چون تابع آنهاست از
آنجهت او را ردف گویند و نهم صورت ذات الکرسی است زنی را مانند بر کرسی نشسته
و آن زاویه‌ای است چون قائمه منبر و پایه‌ای در وگذشته سیزده کوکب است و در صور عبد
الرحمن صوفی مذکور است که بعضی ازین صورت تشبیه کرده‌اند در اخذ صورها و هشت
کانه نیست بلکه کواکب آن بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از برساوس المسلسلة
و بعضی از حامل راس الغول بعضی غیر مرصود چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی
بر خطی اند شبیه مستقیم بر مجره ساقط که است بر عرض ایشان بر بدن برتند و از
طرف جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود که چهار کوکب متقارب
بمنزله سر رشته اند و آن سطر مقوس بمنزله کف زن و در تحت این کواکب در جنوب مجره
دو کوکب نیره اند قریب بیکدیگر و آنها بر دست زن است و آن کوکب سیم که بر بعض
مجره است در تحت این کواکب بر سر رشته است و عرب این کواکب را کف الخضیب و کف
الثریا گویند چه از تحقیق ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود و باین کواکب بدین
بر مجره اند متصل شود و آنرا ید الثریا گویند و این کواکب سه‌گانه بمنزله دست
و هریک کوکب بمنزله یک انگشت حنوب که لا اهل ضبع ازین کواکب یکا بیشتر یمنی
آنرا کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز خوانند چه بر کوهان شتر است و قطب العلیا
در نهایت للادراک او آورده در جنوب کف الخضیب بضعف النار در دستجات [illegible] الله
دهم طالع بازدهم صورت حامل راس الغول است و او را پرساوس نیز خوانند
صورت شخص ایستاده که سر سوی شمال و پایها سوی جنوب یا راست گرفته و در دست چپ
سر غول با جوشش گرفته و دست راست بر بالای سر او برده و آلت قطع بدست
گرفته کواکب او بیست و شش اند خارج و در بین راس غول کوکبی است سرخ از قدر

موضع ۴

ثامن آن را رأس الغول گویند دوازدهم صورت ممسک الاعنه است مصور مانند مردی ایستاده
یک دست عنان و بر دست دیگر تازیانه گرفته کواکب او چهل است و بر جانب جنوبی او شصت است
روشن بسرخی و در اکثر از مواضع بار با طلوع کند آن را عیوق خوانند چه رقیب ثریاست
هشتم از عیوق یعنی بار دوش و نگاه [illegible] چه یک همچنان بار زد ارزند [illegible] از امور ستاره دیگر
از عیوق تاریکتر که با او دو باد برابر که بعد از این در باب دوازدهم معلوم کرد در میان مثلث منفرج الزاویه
بعد و بر زاویه حاده خطوط منفرجه این آن را کوکب الغدان گویند سیزدهم صورت حوّا است مصور
مانند مردی ایستاده و پاهای او بر شمال برج عقرب است و بهر دو دست حیه مار گرفته و سر آن مار
بر جنوبی کواکب فکه است سی و چهار ستاره است خارج پنج از جمله شش را است روشن بسر
او هر یا بسیر بر میان مثلث مستوی الاضلاع است آن را رأس الحوا خوانند چهاردهم صورت
حیه است و او را حیه الحوا نیز خوانند ماری مانند است سر دو هم بر داشته برابر سر حوا هجده کواکب است
از آنجمله بر کعبی حیه سه ستاره است از قدر ثالث [illegible] بر مثال مثلث است ح بر فکه
بر زاویه اعظم آن مثلث است آن را عنق الحیه خوانند پانزدهم صورت سهم است و آن را نبل نیز خوانند
تیری مانند واقع میان منقار الدجاجه و نسر الطایر در درازی سه کرده [illegible] بمشرق
و سوفار [illegible] بمغرب پنج ستاره است شانزدهم صورت عقاب است عقاب را ماند در [illegible]
بمشرق نه ستاره است خارج [illegible] کوکبه روشن [illegible] در بین المنکبین او [illegible] کوکب بر طرفین او
تاریکتر بر [illegible] خط مستقیم و عوام آنها [illegible] این [illegible] گویند و منجمان آن را نسر الطایر گویند
[illegible] کوکب [illegible] ده [illegible] هفدهم
صورت دلفین و آن حیوانیست بحری [illegible] اگر [illegible]
و یکبار [illegible] کواکب او ده است از آنجمله چهار کوکب است [illegible]
[illegible] عوام آن را صلیب خوانند [illegible] صلیب [illegible] کواکب
آن را عمود الصلیب [illegible] دلفین خوانند هجدهم صورت قطعة الفرس است و آن [illegible] رأس الفرس [illegible]

خوانند سر اسبی را ماند در پس و لیکن تا بدور کز گوشش بسوی جنوب چهار کوکب است نو فهم

صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست

از آنجمله چهار کوکب اند بر شکل مربع فراخ که ضلع او قریب پانزده بود لیکن ضلع شمالی

این نصف از ضلع جنوبی بود و عرب این مربع را دلو خوانند و آنکه بر زاویه شرقی شمالی

مربع بود این را سرة الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبی است جناح الفرس و آنکه بر غربی

شمالی است منکب الفرس و دیگری را متن الفرس خوانند بیستم صورت المسلسله است

و عوی او زنی بی شوهر گویند زنی را ماند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او

و پاهای او سر اصلاف او آن زنجیر نیست و کواکب او بیست و سه اند از آنجمله کوکبی که بر سر

و سرخ است از قدر دوم بر دو ماجه سرة الفرس بعد از هفت کیر چنین است شمال و بر پهلو

این صورت است آن را جنب المسلسله گویند و بعضی الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت مثلث است

شکلی را ماند مثلث و کواکب او چهار است یکی بر راس مثلث و آن را راس المثلث خوانند و سه

بر قاعده آن و مجموع کواکب داخل این صور سیصد و شصت و یک گویند خارج بیست و نه الا از صور منطقة البروج

که صور بروج است دوازده اند اول حمل است گوسپندی را ماند که سر او را بس گردانیده است و روی او

بطرف مشرق و منحرف او بطرف مغرب و پاهای او بطرف جنوب و ظاهر گشته است بطرف

منحرف نه موضع که کواکب است حمل سیزده اند خارج پنج دوم صورت

ثور است گاو را ماند که او را کفل و پای نیست سر برداشته و دو پیش نیز اصلاف

روی او بطرف مشرق و منحرف او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند خارج یازده

سیم صورت جوزا است او را توأمان و دو پیکر گویند که آدمی را ماند متعانق در

شکل یکسان سر آن دو طرف شمال و مشرق است و پاها بطرف جنوب و مغرب و نقش

مجره و جوزا بسبب این گویند مرور این صورت بمیان آسمان است ... کواکب

وسط و بعضی گویند ... از صور جنوبی است جوزا ...

گویند

المستقیمات ... الکشد

[illegible]

در سفارت است از گوسفندی که وسط او میخ بود پس توالی ... در جوار او دست یمنی جوزا

گویند کواکب او هجده است خارج هشت چهارم صورت سرطان است خرچنگ را ماند ... در مغرب

مشرق و مؤخر او بمغرب و جنوب ستارگان آنرا نثره خارج چهار پنجم صورت اسد است شیر را ماند روی او

بطرف مغرب و پشت او بشمال و ... ۲۷ ... است خارج هشت از جمله کوکبی در لفظ کوکبی است روشن

در قلب اسد است آنرا قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله ۲ کوکبی ... نیره مجتمعه است در ذنب

آنرا زبره خوانند و آنرا ... بطلمیوس ضفیره خوانند این کوکب است ششم صورت سنبله است

و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته در دست چپ او آکه سنبله و در دست راست ...

و بال ... گرفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است و آنرا سماک اعزل خوانند از جمله

از ربع او سماک دار ... سماک اعزل و برابر سماک رامح ... نیزه دار کواکب او

بیست و شش است خارج شش هفتم صورت میزان است ترازوی را ماند و کفه او یک بجنوب و دیگری

بطرف مشرق ... هشت ... است خارج نه هشتم صورت عقرب است کژدم را ماند سر او بطرف

مغرب و دم برداشته میان جنوب و مشرق کواکب او بیست و یک خارج سه نهم صورت قوس است

و او را رامی نیز خوانند دابه را ماند از کمر تا ... از اصل کمر او ... بر سر

تا کمر عامه بر سر دارد و ... از او ... کمان ... گرفته و دست دیگر بر کشیده

و کواکب او سی و یک است دهم صورت جدی است بزغاله را ماند ... دارد سر و دست او

بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت او تا دم ... مؤخر ماهی است کواکب او بیست و هشت اند

یازدهم صورت دلو است و او را ساکب الماء و دالی نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده

سر او در شمال و پایهای او در جنوب و میل ... بطرف مشرق و دست ... دراز کرده و ...

کوزه گرفته و از آن آب میریزد بطرف قدم ... و آب جاری ... تا دهن حوت جنوبی کواکب

او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند ... گویند ... صورت

... عرب ... گویند ... و این صورت ... دوازدهم

[illegible]

حوت است و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را مانند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق
و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف جنوب کشیده و دو شاخ حوت دو بهم متصل شده کتانی
محیط شده است طویله از کواکب صغار متصور شده و آن را خیط الکتان گویند کواکب او
سی و چهار است خارج چهار مجموع کواکب این صور سیصد و هشتاد و نه است خارج صورتها و هشت
سوای ضفیره ابر را برای برج محض نه از صور دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متمم کنند
سایر فلک تحت از هموار راه رفت آن را برج اعتبار کرده اند پس صفت سعد کواکب صور ج
حمل و ثور و کوکب ثور بجوزا رفته و شاهد الیتس جنبه و ... اوکب اول حمل
تا جزو دیگر مشغول شده و از صورت جوزا الا القدر او در دو ماه نه لیکن ایشان فی التعبیر
اسما جاری بوده اند تا تطابق اسماء ایشان با برجها نه برجها ... برج است نه صورتهای واز
اسماء صور خطا قیاس نه ... اول از صور جنوبی اول صورتها که بمنطقه البروج نزدیک است صورت
قیطس جنوبی است حیوانی را ماند بحری و او را دو پا است و دمی چون دم مرغ کواکب او
بیست و دو است از آنجمله کوکبی بر سر شعبه دم است ستاره و بزرگ از ... که
بطرف جنوب است ذنب قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که ... است ذنب قیطس
الشمالی صورت جبار است و عوام آن را ... و جوزا نیز گویند چنانچه مذکور
شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر بالای ... و ... را ... عصا بر بالای سر گرفته و دست
چپ را پیش کشیده و آستین ... سر ... را ... ها ... منطقه الجوزا و ... و نظام گویند ... صورت نهر ... آب را
ماند عطف ... ابتدای او از زیر قدم چپ جوزاست و بعد از عطف ...
بطرف ... آن را ... گویند ... صورت ...
خرگوش را ماند ... دوازده است پنجم صورت کلب اکبر است سگی را ماند
رونده ... صورت جبار را از پی او ... او را الکلب الجبار گویند ... کواکب ... خارج

یازده ...

یازده از جمله کواکب داخله کوکبی است بر دهن کلب و روشن‌ترین کواکب ثابته است

او را شعری یمانی گویند چه مغیب او به یمن است و او را کلب الجبار نیز گویند و کوکبی

خرد است که بعد از او ... او را مرزم شعری خوانند صورت سیم کلب اصغر است

و آن دو ستاره است یکی از او روشن‌تر است شعری شامی گویند چه از آنکه مغیب او بجانب

شام است و آن دیگر را که بعد از او گذارد ... مرزم شعری و سبب تسمیه این دو ستاره

بکلب ... او دست ... شعری مرزم او ... شعری را عبور ... غمیصا گویند و از

جمله لغات ... شعری ... سهیل ... میان سهیل و جوزا ...

داده پس سهیل است جوزا را بشکست و بجانب جنوب گریخت شعری ... از عقب او از مجره

بگذشت از نیجه او را عبور گفتند و شعری شامی چندانی بر ... رفت که بگریست چشمش ... شده

از این جهت او را غمیصا گفتند چه غمص در لغه پوشیده شدن چشم است چهارم صورت سفینه است

کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است و از این کواکب سهیل معروف است در جنوب ... است

پنجم صورت شجاع است ماری را ماند دراز و باریک ... چهار کوکب ...

ما بین قلب الاسد و شعری شامی و دهان او ... در جنوب ... اعزل است ستارگان او بیست و پنج‌اند

خارج ... از جمله کواکب داخله کوکبی سرخ ... صورت است ...

کوکبی دیگر است او را فرد الشجاع و عنق الشجاع گویند ششم صورت باطیه است ...

ماند ... او بر پشت شجاع از جمله ... این صورت ... کوکب

هفت ستاره است هفتم صورت غراب است زاغی را ماند سر بسوی مغرب بر پشت شجاع نشسته

و کوکبی از شجاع بر منقار ... او را منقار الغراب گویند هشتم صورت قنطورس است حیوانی را

ماند از سر تا پشت بصورت آدمی و از آنجا تا آخر بصورت اسب ...

و هفت ستاره است و کوکبی روشن از اینها بر دست ... است ...

او ... سهیل ... قنطورس ... صورت ...

سیوم شلیاق ماند و قنطورس ... را گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت مجمره است

عود سوز ماند ... هفت ستاره است چهاردهم صورت اکلیل جنوبی یعنی تاج جنوبی

ماند و عرب آنرا قبه خوانند سیزده ستاره است پانزدهم صورت حوت جنوبی است ماهی را ماند

عظیم ... کواکب ... و دم او ... ستاره است خارج ... از جمله کواکب ...

کوکبی است ... از قدر اول ... این صورت آنرا فم الحوت جنوبی خوانند جمیع

نقش این صور یکهزار و ... است و خارج نوزده است تا آنچه در معرفت صور

ثابته مشهور ... اما ... ده ... الحمد لله ... و ثوابت بر فلک ثامن اند

فوق فلک زحل و قبل ازین ... حرکت مختلف مشهور است و ...

سبب ... ثابته ... که ... فلک ... قبل از ...

دقیق در کواکب ثابته حرکت ... همه ... درجه ... ثابته ...

نیز ... در ... ثابته ... در ...

بالضروره این فلک المحیط ... و ... سطح این فلک ... شده

جرم الاعظم ثوابت ... بر ... نقطه ... از سطح او ... ثوابت ... در ... الکعاب

فلک ... فلک البروج و فلک مکوکب و فلک ... صور ... گویند ... عبارت

ازین فلک است و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلکی تاسع است که ... مشرق

بمغرب حرکت ... کواکب ... ثابته ... موجب ... افلاک ...

شده است و ... دیگر است ... ستاره ... افلاک

ثانیه ... حرکت آن فلک المحیط ... هر ... ثابته ...

فلک داخل خارج ... در ... و ... کواکب

هیچ کوکب نیست ... فلک ... فلک اطلس خوانند و ... محیط است ...

فلک اعظم و فلک ... گویند و ... فلک الافلاک گویند و ...

بلکه دوری کند ... شده اند
فلک ... دیگر ... حرکت ...
...
...

لافلاک ...

بدان و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه که به ترتیب در جوف یکدیگر اند
ح ح ح

افلاک را هشت آن را افلاک ارض گویند و چنین ثابت الکواکب هشتم محدد جهات گویند و در عرف اهل

شرع آن را عرش گویند و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی است از مغرب بمشرق

مگر فلک اعظم که آن از مشرق بمغرب است چنانکه بنظر حسی پدید می آید بر آن دال است

و چون هر برج ابتدا از مغرب گرفته اند و حرکات از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج است سطح

باید دانست که از افلاک مذکوره هشت فلک را متعلق

بکواکب سیاره است فلک هشتم که آن را کواکب ثوابت خوانند و در ضمن

هر یک افلاک دیگر است که آن را افلاک جزئیه

گویند و چون در این رساله بعضی نکات

هندسی است که ادراک آن موقوف

بر معرفت افلاک جزئیه است و لهذا بعضی

که در این اشکال ثابته و کیفیت هر یک بیان کنیم

بعون الله و توفیقه بدانکه از تحقیق محققان فلک که هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند به

بکه ممثل فلک البروج است چه مرکز آنها با مرکز فلک البروج که آن را مرکز عالم گویند

متحدند و منطقه و قطبین آنها نیز در سطح دایره منطقه و قطبین بروج است و در حرکات نیز

با او موافقند هر در هر روزی و هر درجه موازی ممثل قمر که متحرک حرکت او بر خلاف توالی است

و زیاده از سیر حرکات بر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات را مجاز نیز ممثل گویند و در حکم الجوزهر

سایر بسایطیه اند و حرکات از سیارات که هر یک متشابه نیستند و تحقیق حرکات

لهی است که متشابه باشند باین سبب در تحت ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی حامل

ارض و بعضی غیر حامل چنانکه شمس را فلکی است که ممثل فلک که آن را متمم است

حامل مرکز آن فلکی است متوازی السطحین در داخل ممثل و مرکزش نقطه غیر مرکز عالم

لکن منطقه اش در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب او محدب ممثل بود بر نقطه که از

مماس سطح ح

زوج گویند و مقعر شمس نیز مماس مقعر او بود بر نقطهٔ مشترکه که آن را حضیض گویند و همچنین فلک شمس

خارج مرکز از ممثل منفصل شود آنچه گرد حشو که آن را متممات خوانند مانند یکی محیط به خارج مرکز

و دیگری محاط او اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی و رقت حاوی از جانب اوج بود و غلظ او از جانب

حضیض و رقت و غلظ محوی بر عکس و منجمان ما بین شمس که بینه هر چیز نبرار از فراز مهر جرم شمس خارج

مرکز زند ممثل تا بحرد شمس جز بر نوکری مسمت مشرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح اوسط

بر سطح خارج مرکز منطبق است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را نیز از ممثل و فلک دیگر است

اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است چنانکه گفتیم در آفتاب الا آنکه منطقه این افلاک در

سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه می‌قطعند بر آن دوم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج

مرکز نهان بود در آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر مغرق است چنانکه سطح تدویر

با سطح کوکب بر یک نقطه مماس گردد و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند

و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر است اول مایل و آن فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل

چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این

فلک اگرچه با ممثل متحد المرکز است الا منطقه او منطقه البروج را تقاطع می‌کند بر دو نقطه که آن را

عقدتین گویند و فلک ممثل او را در قمر جوزهر نیز گویند دوم حامل است و آن در ثخن مایل چنانکه

حامل در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق سیم تدویر و آن مغرق است

در حامل بطریق مذکور تدویرات کواکب لکن منطقه این فلک دایما در سطح حامل بود منطقه

بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز غیر از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر و آن در ثخن ممثل خود

بود بطریق حوامل در ممثلات خود و منطقه او بر سطح منطقه ممثل بود دوم حامل و آن در ثخن مدیر

چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه او در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل الکره

و بهر سبب از این کواکب نیز ... در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم آید که عطارد را و

... ممثل و مدیر و آن را اوج مدیر خوانند و یکی مشترک میان مدیر و حامل و آن را اوج حامل خوانند

سایر کواکب

تحت

او حضیض نهان


شمس
متمم محوی
مرکز خارج
مرکز عالم
فلک ممثل
حضیض
متمم حاوی


صورت فلک عطارد
تدویر عطارد
متمم محوی مدیر
متمم محوی ممثل
مرکز خارج
مرکز مدیر
مرکز عالم
فلک حامل
فلک مدیر
فلک ممثل
متمم حاوی مدیر
متمم حاوی ممثل


صورت افلاک علویه و زهره
متمم محوی
مرکز خارج
مرکز عالم
فلک حامل
فلک ممثل
متمم حاوی


صورت فلک قمر
تدویر
متمم محوی
مرکز خارج
مرکز عالم
فلک حامل
فلک مائل
حضیض
متمم حاوی
فلک جوزهر

با مع خواهند ... ظهور نجم ابن ز افلاک کنند ... ثابت با ربع حضیض
محور حضیض کنند و دور او را بالعرض ... دبینند با این طلوع ... کند
دیگر از دو بر موازی افلاک کرده ... منطقه ... و از دو بر
... قسیم و از دو بر صغیره در ... المتوازی ... بدو ...
منزه [illegible]

و در حضیض همان طریق و نیز او را چهار متمم باشد از ممثل و از مدیر و صورت افلاک هر کوکب
بدین نمط نموده شده است
مرکز دایره است

زائد

زائد

زائد

لا تقویم کوکب عبارت است از بعد موضع او از راس حمل یعنی قوس است از منطقة البروج میان اول
حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و این را طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول
طرف خطی بود که از مرکز عالم بر مرکز کوکب گذرد و بفلک البروج منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج باشد
والا نقطه تقاطع دایره عرضی بود با طرف خط مذکور اگر گذرد با منطقة البروج آن نقطه که از آن
بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت خط تقویم گویند و حرکتی که کوکب
بآن حرکت این قوس را قطع کند حرکت طول و حرکت تقویم بود و در تقویم تام شمس بعد از جدول
تواریخ مشهوره جهة تقاویم کواکب سبعه سیاره جدولها وضع کرده اند و استدلال بنفس کنند زیرا
استعمال آن اسهل و اضبط است و در اعتبارات تا حوالی قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس قمر مقدم بر همه
است از زحل بترتیب افلاک ها و غیره و اسم هر یک از سبعه سیاره در سطر در فوق جدول
اثبات است و موضع نویسند در جدول هر کوکب موضع آن کوکب را از فلک البروج تعیین
قوس تقویم آن کوکب از منطقة البروج در نصف النهار هر روز از ایام اسابیع و شهور و تواریخ
آن روز ثبت کنند تا معلوم شود در هر نصف روز تقویم کوکب چه مقدار است در اعتبار نصف النهار

لصنیا زیر کره عالم سبب این است. و درین امر
غرض از معرفت حرکات کواکب معرفت آثار نسبی
از اوضاع آنها در زمین جای شخص پس سزاوار
آن است که استعلام حرکات نسبت بسطح زمین
و جمیع ارض را نسبت با افلاک قدری معتد به نیست و حرکات
افلاک را از مرکز ارض و مرکز افلاک یکسان است
اعتبار کنند لذا
و اشرف و اعظم کواکب شمس است پس تقدیم
به بعد از شمس او اظهر و اضو است ح

از نهایت لطافت که آن است که باعتقاد منجمین مبدأ شبانه روز است چنانکه در باب ششم معلوم گشت

سه رقم اول رقم هیچ یعنی رقم اول که الیمین ارقام است موضع یک کمیت هیچ و آن هرگز از یازده

تجاوز نکند چه اگر دوازده شود باول حمل ابتدا کنند و آنچه از اینها گرفته شود در رقم صفر

در آن مرتبه ثبت کنند و رقم دوم موضع یک کمیت درجه و آن هرگز از سی تجاوز نکند

اگر سی شود از آن مرتبه ساقط کنند و عوض آن یکی هیچ بر رقم اول زیاده کنند و این را رقم گویند

درجه سیم موضع یک کمیت دقیقه و آن هرگز از شصت زیاده نکند و اگر شصت شود از آن مرتبه

ساقط کنند و بر مرتبه ما قبل حفظ مرفوع شده یک درجه اضافه آن مرتبه کنند و مراتب تقویم

کواکب در دقایق از دقیقه زیاده نباشد الا نادر و گاه بعد از چند روز متوالی یا از این

ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کواکب در اکثر ایام در هر مرتبه آن رقم مجدد کنند

و در آن خانه آن رقم یعنی آن رقم را در آن روزها بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول تحریر

ننویسند و جای آن خالی گذارند تا مرتبه مشخص شود چه اگر خانها بالکلیه رقمی از آن مرتبه

در آنجا نوشته شود تا خط آن از الارزین هر مرتبه اعتبار کنند و باید مراتب نیز با این سبب محفوظ

و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جای آن خالی گذارند

[illegible] مراد از سیر اینجا

مدت یک دور کوکب است ... از دور کوکب ...

از نقطه معین از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و سیر ... معلوم شده است

دورات ... کواکب ... المدت است ... دورات ...

و بواسطه این تفاوت ... حفظ ... کوکب ... که ... آن

حرکت ... گویند که ... حقیقی آن کوکب منظور ... کسور آن

... حقیقی از ... کمتر است و گاه بیشتر ... در ...

... کنند ... از ... برج ... گیرند

تقریبا قید تقریبا بجهة اختلاف ملک او است در سیر و هر ساعت در بطؤ و سرعت او و درین زمان
که مبنی بر زیج جدید سلطان الشهید است ملک آفتاب در برج حمل سی روز و پانزده ساعت
است و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و نیم تقریبا و در جوزا سی و یک روز و نه ساعت
و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز
و نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت
و در قوس بیست و نه روز و دوازده ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در
دلو بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای شمسیه حقیقی عبارت
ازین مدتهاست و تغییر و جنس و دین از نسخه ملکی مدتهای جدید و مدعا از روم
مقام شناختن دورانست و [illegible] ماه در بیست و هفت روز و ثلث روز تمام کند تقریبا
چه کمتری از ثلث کمتر است بهفده دقیقه و شش ثانیه لیکن چون اعتبار نکرده اند که است بعضی قید تقریبا نکرده است
و برج ها را در بیش از دو روز و کمتر از سه روز تمام کنند بحسب سرعت و بطؤ سیر او و گاهی
که چون در حدود غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز یا بزکم کمتر از نیم ساعت برج
تمام کنند و زحل در قریب سی سال دورانی تمام کنند قید قریب بسبب آنست که دوران او بسطی
کمتری بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و یک دقیقه است و مراد او از سال
درین مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز و مشتری در دوازده سال تمام کند تقریبا و قید
تقریب اینجا وجه داده که از ان جو [illegible] در هر برج یک سال [illegible] است و حال که
ملک او در هر برج بحسب بطؤ و سرعت سیر او متفاوت است و هم که هر [illegible] ملک چنین
مدت دوره را تقریبا گفت [illegible] دوازده [illegible]
سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوران او یازده سال و ده ماه و سیزده روز و یازده
ساعت و نه دقیقه است و مریخ [illegible] دوره را
در قریب یک سال و ده ماه نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت [illegible] یکسال و ده ماه و [illegible] و بیست و [illegible] روز

سبب دور حصت دهگانه دقیقه است و مرجع را در یکماه و نیم تمام کنند تقریبا چنین سریع

السیر بود و مانند استقرا المنفصل در حالت سرعت سیر در مدت چهار روز یا کمتر

تمام کند و هر یک از علویین دوره را در قریب یک ماه تمام کنند قید قریب بکمتر نظر بدور [illegible]

بود والله اعلم در وسط احتیاج [illegible] چنین [illegible] و سریع السیر باشند زهره مرجع را

در مدت [illegible] روز تقریبا تمام کنند و عطارد [illegible] سیزده روز تقریبا قید تقریبا بجهه

هر یک از زهره و کوکب کاتب [illegible] در سرعت سیر بیشتر یا کمتر ازین مدت مرجع تمام کنند

در حالت سرعت سیر در وسط سه معدل [illegible] بیکدیگر نرسد و مانند استقرا و المنفصل زهره در مدت چهار روز

دیگر مرجع تمام کند و قید سرعت سیر در [illegible] کوکب [illegible] بسبب آنست که کاتب

در حالت سرعت سیر در مرجع باشند و در حالت بطو در مرجع [illegible] [illegible]

آسمان و [illegible] مرجع [illegible] بسیار [illegible] [illegible] در مدت [illegible] [illegible] [illegible]

سریع و چنین [illegible] [illegible] تمام [illegible] در [illegible] [illegible] بود و قید [illegible]

آنست [illegible] چنانکه محقق طوسی در [illegible] ذکر کرده چه او در رجعت [illegible]

[illegible] در مرجع [illegible] [illegible] و سریع [illegible] [illegible] [illegible] در مرجع

در [illegible] مستقیم و سریع [illegible] [illegible] زهره [illegible] در رجعت [illegible]

سرعت عبارت آنست از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر وسط او چنانکه [illegible]

باید و حرکت رجعی ایشان در [illegible] [illegible] حرکت [illegible] پس قید سرعت سیر در

[illegible] [illegible] [illegible] زهره را در قید مستقیم [illegible] [illegible] ممکن است [illegible]

و در وسط با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با در [illegible] اگر [illegible] [illegible] تمام سریع در زهره و کوکب قید مستقیم [illegible] خواهد بود [illegible]

دوره را در مدت [illegible] از [illegible] کند و مرجع را در [illegible] [illegible] خارج قسمت [illegible]

[illegible] [illegible] آنست [illegible] و سریع و در [illegible] را در [illegible] [illegible] خارج قسمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوقات هم است که بحد یک برج تقریبا و دو به تقریب ثلث آن است چه که خارج قسمت است و بعضی بجهت تهاون است

اسقاط آن کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که حرکات ثوابت الحجب ارصاد محققین قدما ثابت شده

و قدما از امثال ارسطو و من تبعه او عقیده آن است که حرکت ثوابت را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست

و لهذا استناد آن حرکت بفلک ثامن کرده اند و جمعی نسبت [illegible] شده بعضی از ثوابت قریب به منطقه را

رصد کرده و در آن حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کمیت آن مطلع نشده است

بعد از آن بطلمیوس و مالاناوس بطریق تدقیق بعضی بر کتب ایشان اثر شده اند و از آن بر آن قرار گرفته

که در هر صد سال درجه قطع می کنند و جمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم و غیره در [illegible]

[illegible] اکتفا کرده اند که در هر سی و شش سال درجه قطع می کنند و این نیز موافق آنچه محقق طوسی سلطان ثابت

المغفور در ارصاد خود یافته الا اکتفای جمعی که در زمان مامون خلیفه رصد نموده اکثر بر آن که

در هر شصت و شش سال درجه قطع می کنند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از رصد این جماعت است

چند کوکب مثل عین الثور و قلب العقرب را رصد کرده مطابق یافته است آنچه در زمان مامون یافته اند

و [illegible] بر این قول است و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت کنند

و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و گاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مرکز تدویر

کوکب در یک نصف النهار بیشتر از نصف النهار سابق باشد مستقیم بود و اگر کمتر باشد راجع و اگر

مساوی باشد مقیم و اوقات این نوع حرکتها در کواکب علویه و زهره محسوس گردد و در عطارد [illegible]

سریع السیر است [illegible] بسیار دور نیست اگر ارصاد در هر نصف النهار متوالی

مرتب شود [illegible] بلکه بعد از نصف النهار اول از آن دقیقه [illegible] و در رابع

راجع یا مستقیم گشته و در نصف النهار ثانی [illegible] دقیقه [illegible] کند و در حوالی مبدأ رجعت

و استقامت یعنی بعد از انتهای [illegible] و قبل از [illegible] دیگر مقیم شوند چه در [illegible]

متعذر است که در مابین دو حرکت مختلف [illegible] سکونی متخلل نباشد پس از [illegible]

[illegible] رجوع [illegible] است پس [illegible] و چنین [illegible] خارج [illegible]

[illegible]

تدویر مماس او شوند بمنطقهٔ تدویر بر این دو نقطهٔ مماس هر دو قسم منقسم شود بقسم اعلی و اسفل

و اعلی قسم اعظم بود از اسفل و منتصف آن را ذروه و منتهای بعد ابعد از نقطهٔ عالم تدویر و آنچه

بر زاویه اقرب است اعظم باشد از آنچه ابعد است و همچنین منتهای بعد اقرب از نقطهٔ اسفل آنچه

اقرب است حضیض تدویر اعظم باشد از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر و مرکز نقطهٔ تقاطع خطی باید بر آنست

در قسم اعظم سریع باشد و در قسم اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض تدویر هم

تا جمیع اجزای مرکز عالم خارج شود از مرکز تدویر گذشته کواکب اعلی بالا می‌شود آنگه در آنست

در زاویهٔ مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی و حرکت این خطها را حرکت متحیره بر حرکت

مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بر این خط است و آنکه همیشه بر توالی باشد و چون مرکز تدویر از مرکز

متحیره از مرکز عالم خارج است لازم شود که مرکز تدویر از مرکز عالم در یک نقطه حامل بعید بود در نقطهٔ دیگر

ابعد قریب و حامل بعد وقت وصول او بنقطهٔ بعید و حامل قریب وقت وصول او بنقطهٔ حضیض

و از این لازم آید که حرکت مرکز معدل در نقطهٔ بعیده بطی بود و در نقطهٔ قریبه سریع و حرکت

در وسط این نقطه [illegible] این سرعت و بطو لازم است حرکت کوکب را تقویم گویند فاذکره

باید دانست که جمیع افلاک تدویر ... للعجم اگر اعلای ایشان بر توالی

حرکت کنند ... اسفل بر خلاف توالی حرکت کنند چنانکه در متحیره است و اگر اعلای

ایشان بر خلاف توالی حرکت اسفل بر توالی ... چنانکه در قمر است ... متحیره

جمیع ذروهٔ اعلای تدویر باشند حرکت ایشان بتوالی سریع باشد چه کوکب در این حالت ... حرکت مرکز

معدل ... تدویر متحیره ... تدویر ... کنند حرکت کوکب بتوالی بطی باشد

بسبب آنکه کوکب در این حالت ... حرکت مرکز معدل بتوالی حرکت تدویر بر خلاف

توالی حرکت کنند و بنا بر آنچه ... هر چند کوکب بحضیض نزدیکتر شود حرکت

تدویر بخلاف توالی سریعتر و فضل ... کمتر شود و کوکب بطی‌تر باشد تا جایی هنوز حرکت مرکز

کوکب بتوالی است کوکب را مستقیم گویند تا کار رسد حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز

معدل بتوالی متساوی گردد و کوکب چند گاه ... ظاهر ... است و در این کوکب

بنوعی

و کوکب بمقدار زیادت بخلاف توالی متحرک باشد

مقیم گویند و بعد از این حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز تدویر بتوالی و در این حالت
کوکب را راجع گویند هر چند به حضیض نزدیکتر گردد حرکت در رجعت سریعتر شود تا کوکب به حضیض
رسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد در
رجعت بطی‌تر گردد و هر چند برآید بطی‌تر شود تا باز به موضعی رسد که ثانیاً مقیم گردد و بعد از آن مستقیم
شود و در استقامت سریعتر شود تا به ذروه رسد که غایت سرعت است در استقامت و وسط زمان
آن و بعد از آن حالت اول عود کند و از این جمله معلوم شد که لازم می‌آید که کوکب در یک دوره تدویر دو بار
مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آن را مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و پیش از
استقامت و آن را مقام ثانی گویند و قمر را اگرچه تدویر هست لا حرکت [illegible] در قطعه علیا بخلاف
توالی نیست اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی‌تر و در قطعه سفلی
سریع باشد و چون حرکت مرکز تدویر نسبت به مرکز عالم مختلف است لاجرم مدت استقامت [illegible]
در رجوع [illegible] هر کدام حرکت مرکز [illegible] اسرع باشد حرکتش در [illegible]
استقامت بیشتر [illegible] و در [illegible] رجعت کمتر و هر کدام بطی‌تر [illegible]
[illegible] و در [illegible] رجعت بیشتر پس [illegible] استقامت [illegible]
و در [illegible] کمتر [illegible] رجعت [illegible] استقامت [illegible] زحل را
هشت ماه و چهار روز است و مشتری را سه ماه و [illegible] روز و مریخ را [illegible] و پانزده روز
و زهره را شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و چهار روز و [illegible]
روز است و نصف زمان استقامت زحل را هشت ماه و [illegible] و مشتری را [illegible] ماه
و مریخ را [illegible] ده ماه و [illegible] روز و زهره را [illegible] روز و عطارد را سه ماه
و سه روز و نصف زمان رجعت زحل را چهار ماه و [illegible] و مشتری را چهار ماه و [illegible] روز
مریخ را [illegible] ماه و [illegible] روز و زهره را [illegible] ماه و چهار روز و عطارد را [illegible] و نصف زمان حرکت
زحل را [illegible] ماه و [illegible] روز و مشتری را [illegible] ماه و [illegible] روز و مریخ را [illegible] ماه و [illegible] روز

در هر سالی یک ماه و ده روز و چهل ... رجعت دیگر روز و در تقویم تامه شمسی علامت ابتدای رجعت

و استقامت هر کوکبی از خمسه در ارتفاعات تقویم آن کوکب ثبت کنند بنحوی که فاصله بین ... روز

که در مابین نصف النهار بین آن روز کوکب ابتدای رجعت یا استقامت کند بنحو جدا و تجربه تعیین وقت

آن نیز در حاشیه نیز نویسند یعنی در جدول اتصالات یعنی در محاذی روزی که در آن روز رجعت قبل

از آن ابتدای رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت ابتدای استقامت ... و از ابتدای رجعت

و چون خواهند در حاشیه ثبت کنند اول علامت ابتدای استقامت یا رجعت نویسند مثلا ... کوکب

راجع ... استقامت پس علامت روز ... باشد یا علامت ... پس علامت

از لام ... رابع یعنی ... روز ... پس علامت ... دقایق ... اول روز

و در بعضی تقاویم ... اکتفا نمایند و در ... تقویم کوکب ... نویسند و در تقویم قمر ...

ثبت کنند ... ساعات و دقایق کمتر نویسند و در بعضی تقاویم تامه شمسی در جدول تقویم

هر یکی از علویین در ... لفظ ... صحیح نویسند چنانکه ... رجعت یا

استقامت ... در ... زحل ... و در مشتری ... و سیر تقویم

کوکب خواه راجع باشد خواه مستقیم در شبانروزی آن را بهت آن کوکب خوانند اگر ...

سیر شبانروزی وسطی آن کوکب بیشتر از سیر اوسط گویند و کوکب را در آن حال ...

السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط و هر چند ... زاید ...

بعد آن ... سیر زاید ... گویند و اگر ... ناقص ... آن از سیر زاید ... گویند و ...

در این حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط ... روز و ...

آن را سیر ناقص ... گویند و کوکب را در این حال بطیء السیر خوانند و در تقویم تامه ...

... این احوال را در ارتفاعات تقاویم کواکب سبعه در ... جدول ... ثبت کنند و علامات آنها

... سیر اوسط ... سیر زاید ... سیر زاید ... ناقص ... سیر ناقص

... سیر ناقص ... و در ... شبانروزی ...

بهت لفظیست هندی

ناقص ... گویند و اگر در ... زاید بعد ... سیر ...

[illegible]

چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و میل زحل از سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را میل نه دقیقه
و هشت ثانیه و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و دو
ثانیه باب ... در معرفت میل آفتاب و بعد ... کواکب و جهت هر یک از آن
اولا باید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه‌ای که بر نقطه و بر دو قطب آن
دایره گذرد ما بین آن نقطه و محیط آن دایره از جانبی که اقرب باشد از آن نقطه پس بعد
بعد نقطه معروضه از منطقه فلک البروج آن را ... و از معدل النهار گویند دایره فرض کنند که بر دو قطب
فلک و آن نقطه گذرد و قوسی از این دایره میان نقطه معروضه و معدل النهار بین بشرط آنکه زیاده
از ربع نشود آن را بعد آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج از معدل النهار
میل اول آن جزو گویند و میل ثانی آن جزو آن قوس بود از دایره عظیمه که بر جزو معروض
که نو ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد
میل اول باشد و چون آفتاب دایما بر منطقة البروج است میل اول جزوی را که آفتاب در آن باشد
میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نباشند بعد ایشان را
میل مطلق نگویند بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایره میل که بر رئوس برجها
و بعد کوکب گذرد آن را دایره میل یا دایره اقطاب اربعه گویند چه بر دو قطبین معدل النهار
و قطبین فلک البروج گذرد و قوسی که از این دایره ما بین منطقة البروج و معدل النهار بین از جانب
اقرب باشد آن را میل کلی و میل اعظم خوانند چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل کلی
را حکمای ... متقدمین ... و بحسب رصد ... بیست و سه درجه و سی و دو دقیقه و سیزده
ثانیه یافته‌اند تا میل آفتاب یعنی میل اول او بعد او است از معدل النهار در منطقه فلک
البروج است و دایره معدل النهار را ... گویند چه چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد
تقریبا شب و روز مساوی شود در جمیع معموره و فصل مشترک میان سطح این دایره
و سطح کره ارض را خط استوا گویند و دایره ... آفتاب ... است ...

و منظور عبارت از این دایره عظیمه است که مراد از قطبین ... [illegible]

[illegible]

از مجرکت خاصه او که دارد حرکت در سطح منطقه فلک هشتم است که آنرا منطقة البروج گویند از جهت مرور او برین دایره باوساط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از جهت ملازمت

آفتاب برین دایره این دایره را شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج متقاطع معدل النهار است

بر دو نقطه متقابل چنین معدل النهار و منطقة البروج ازدو ایر عظام هستند و دو قطب هر یک غیر

دو قطب دیگر است لازم است که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه مشترک که متقابل

منحصر باشند میان این دو نقطه منتصف هر یک این دو دایره و این در شکل دوازدهم کرده

بادشنوی مبین شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب حین حرکت خاص

خود از آن بگذرد در سمت معدل النهار بی تعین در جهت قطب که در نصف تر است یک

جدب آنرا نقطه اعتدال ربیعی گویند از جهت تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت

وصول آفتاب بآن نقطه در معظم معموره و مبدا بروج ربیع ذوال حمل را از این نقطه گرفته اند

و لهذا او را نقطه حمل نیز گویند و آن دیگر را که حین آفتاب از او بگذرد در جنوب معدل

النهار آن نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه حین آفتاب بآن نقطه رسد تساوی شب و روز

و حصول خریف بطن دایر معموره و وجه تسمیه این دو نقطه بشمالی و جنوبی آنست

نسبتی که از این دو نقطه بهر دو نصف موسوم گشته باین دو اسم و از ابتدای گذشتن آفتاب از

نقطه اعتدال ربیعی باین سمت او و بعد از معدل النهار که محل تقاطع دو دایره تا بقطعه

اربعه است منطقة البروج دیگر را نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان در حین وصول آفتاب

بآن نقطه از ربیع بصیف و از آنرو که سکون میل شمالی صاعد را اید بعد از آن سبب

در بعد دور در سمت معدل النهار الا را اید بسبب شرایط در جهت منطقتین از نقطه اعتدال

ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول سرطان است لا صاعد بسبب صعود او در نصف شمالی ساکنان

الربع المسکون مقصر نیز آنرا این حکم مخصوص است ببلادی که آفتاب از سمت الرأس این بلاد دور دائم

و قریب بشمال میل نکند که اکثر معظم بلاد معموره که آفتاب از سمت الرأس این موضع مکان

دو انقطه ... ازو ... اگر

مسائل ...

وقوع آفتاب در سمت معدل النهار
و هبوط او از سمت الرأس و صعود

سمتهای مساوی در نیمه هند حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند در این جانب
از وقت گذشتن او از سمت الرأس تا آفتاب به میل شمالی هابط و زاید بود و در آن موضع و از آنجا
یعنی از آفتاب میل یا رسیدن به نقطه اعتدال خریفی میل شمالی هابط و ناقص بود از سبب آنکه ناقص
قرصه منطقتین در ما بین این دو نقطه ~~هبوط آفتاب به سمت الرأس~~ و اگر آفتاب در این دو روز بطرف
شمال سمت الرأس این موضع گرفته است آنجا به هنگام در این موضع میل شمالی صاعد و ناقص بود و از
ابتدای گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا نوبت به محل تقاطع دیگر است از دایرهها
تا قطبهای اربعه با منطقة البروج دایره اول صد بود و نقطه انقلاب شتوی خوانند بسبب انقلاب
زمان حین وصول آفتاب بان نقطه از خریف به شتا در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید
بود و از آنجا تا رسیدن بار به نقطه اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد و ناقص بود و اینها همه نسبت به سبق
معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکی است چه در ربع مسکون همه آفتاب در
میل جنوبی بود هرگز به سمت الرأس نمیرسد و کواکب دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار
لیکن نسبت آنها در تقویم به اصطلاح منجمان و عمل ایشان محتاج معتبر است و صورت وضع معدل
النهار با منطقة البروج و شراید و ناقص میل بدین شکل است

لا عرض کوکب عبارت از بعد او است از منطقة البروج یعنی
قوسی است از دایره عرضیه که به مرکز کوکب گذرد و میان خط تقویم
کوکب و منطقة البروج از جانب اقرب پس سمت او عرض نامند
چه هر کره داید در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه ممثل
و منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مدار است نه در سطح منطقة البروج بلکه سطح
است با منطقة البروج در دو نقطه متقابل مدار که مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر
در سطح منطقه مایل و منطقه مایل در سطح منطقه [illegible] پس منطقه مایل مدار قمر بود و هر کره
از او از اینها نشود و حین این منطقه مائل است منطقه تدویر هر دو از دو در سطح منطقة البروج است

پس من قطع منطقة البروج نتوانند و چون منطقه [illegible] قطع بر دو نقطه متقابل چنانکه در میل

النهار و منطقة البروج گفتیم این دو نقطه را از دو نقطه مذکوره قمر بگذرد از آن

عرض شمالی یابد یعنی بطرف شمال منطقة البروج آید نقطه راس و جوزهر شمالی گویند و آن دیگر را

که چون قمر از آن بگذرد عرض جنوبی یابد نقطه ذنب و جوزهر جنوبی گویند و راس و ذنب بسبب

آن گویند که [illegible] حادث شده است در مابین نصف [illegible] و نصف متمایل از جانب [illegible]

تشبیه کرده اند [illegible] طرفین آن دو نقطه است [illegible] راس و

جنوبی ذنب بسبب [illegible] جوزهر خوانند

ایشان [illegible] بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک [illegible] در میان [illegible]

از [illegible] دایر است [illegible] جوزهر [illegible] گویند [illegible]

[illegible] دیگر گفته اند [illegible] از [illegible] مذکور

واقع اند [illegible] و [illegible] در عرض [illegible] یعنی از وقت گذشتن

قمر از عقده راس [illegible] آن معلوم [illegible] عرض قمر است و مقدار آن [illegible] اگر

[illegible] درجه است عرض شمالی صاعد [illegible] اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد

چنانکه در اکثر [illegible] زاید [illegible] چنانکه در بعضی [illegible] عرض [illegible] رسیدن

بعقده ذنب عرض شمالی [illegible] و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد شمالی صاعد [illegible]

[illegible] عقده ذنب [illegible] رسیدن [illegible] عرض جنوبی [illegible] زاید [illegible] اگر قمر از سمت الراس در طرف

جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره [illegible] جنوبی صاعد زاید [illegible] چنانکه در بعضی [illegible] عرض

بعقده راس عرض جنوبی صاعد [illegible] و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد جنوبی [illegible]

[illegible] صاعد [illegible] الوتر [illegible] منطقة البروج [illegible] عرض [illegible] هر یک [illegible]
گویند [illegible] الوتر

ذنب [illegible] یعنی [illegible]

[illegible]

معکوس است و مقدار این حرکت در ازمنه معهود را هر شبانه‌روزی سه دقیقه و ده ثانیه باقیه لذا

تقویم رأس — و در زمان و همین موضع رأس قمر را در جدولی که از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روز

بازاء آن روز بنا در پند نسبه رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع

ذنب برج هفتم موضع رأس باشد بهمان درجه و دقیقه چه موضع او نقطه مقابل در فلک بروج بود

و جهت پس ایراد موضع نقطه کافی است و علامت رأس در تقویم [illegible] و اصطلاح این صورت

سبب این است که اگر سین نویسند بر قمر شمس مشتبه شود و علامت ذنب [illegible] و گاه [illegible]

و علامت رأس سین نویسند چه بعضی قرائن مانع اشتباه است چنانکه بعد از این معلوم شود

و بباید دانست که چنانچه مرکز جرم قمر را مداری است متقاطع منطقة البروج و همچنین مرکز هر یک از

مدار دیگر خمسه متحیره را مداری است متقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که آن را رأس و ذنب آن کواکب گویند

و نقطه اول که چون مرکز بر گذرند و از آن بگذرند در شمال منطقة البروج بود در زهره نقطه چنین

مرکز گذرند و از آن بگذرند متصل شود و در عطارد [illegible] و دیگری ذنب که این در کواکب علویه نقطه

بود که چون مرکز گذرند و از آن بگذرند در جنوب منطقة البروج شود و در زهره متوسط جنوب شود

و در عطارد متوسط شمال شود و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته‌ای است که در کتب هیئت معلوم

شود و بیان آن از این لایق نیست و اصطلاح مرکز گذرند از این کواکب در این امر چه عدم [illegible]

است آن است بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز گذرند و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف

جنوب آن و مختلف است مدار او با مدار مرکز و در یک سطح اند و جوزهرات خمسه متحیره سیر است

سیم چه هر یک نقطه مخصوص از منطقه که فلک البروج متحرک کند و مقدار این حرکت هر شبانه‌روزی

هشتاد و سه ثانیه است و در بعضی تقاویم نامه موضع رأس هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای

جلالی بر سر جدول تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر هر شش جدولی که بعد از الاد [illegible]

جدول هر کوکب که نظرات آن کوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند چهار رقم تا برج و درجه و

سیم دقیقه چهارم ثانیه و در اول سطح که آن است جوزهر این کواکب در هر شش بجای تفسیر

نقطه‌ای که چون مرکز بدو رسد وی را از آن [illegible] گویند

بدقیقه نمیرسد پس ثبت کنیم بدقیقه ثانیه در اول هر ماه عربی ثبت و موضع ذنب هر کوکب بسرچ هم موضع

راس کنیم کوکب ثابت همان را بجز احوالیکه موضع ذنب قمر به منتسبه راس بود در تقویم تمام مقدار سیر آن کوکب را

در جدول عرض کیب در پهلوی آسته تقویم او در نصف نهار هر روز نیز باز آن انجزو در مساوی رقم بنویسند

رقم یکی در رجه حمه دقیقه و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول عرض در پهلوی آن جدول تقویم

بطریق هم در سطر کلیم ما ورند و در بعضی تقاویم همین عرض قرار ضبط کنند و در بعضی دیگر عروض

باقی کواکب را در هر ده روز باز او روز ها نیز هم ثبت کنند و در عرض در هر پنج روز در الجدیک

هیچ ننویسند و مقدار رفت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیگ بر این موجب است زحل ب ح

مشتری ... و مریخ ... زهره ... عطارد ... و علامت شمال شه است و از جنوب ... و از صاعد ...

و از هابط ه و از زاید ... و از ناقص ... و این علامات مشعر است که در زمان جدا اول میل و عرض

کوکب هرگاه یکی از این صفات متبدل بدیگری شد کیفیت آن ثبت کنند لهذا از آنکه هر سر جدول نوشته باشند

پس علامت شمال صاعد زاید چنین ... و علامت شمال هابط زاید چنین ... و شمال

هابط ناقص چنین ... و شمال صاعد ناقص چنین ... و جنوب هابط زاید چنین ...

و جنوب صاعد زاید چنین ... و جنوب صاعد ناقص چنین ... و جنوب هابط ناقص

چنین ... و گاهی نیز هم علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی

صاعد و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض شمالی هابط و همچنین جنوبی صاعد ناقص

لیکن این حکم مخصوص است بمدار بعضی از معمورات هیچ یک از شمالی از سمت الراس آن مواضع بطرف

شمال نگذرند پس اگر معلوم شد که جنوب و شمال کی زند ایراد علامت زاید و ناقص الزام باید گفت

للاصل باب ... در معرفت ... آن و ظاهر و در ... البلاد

اولا باید دانست که دایره عظیمه که بر قطب دو سمت الراس و دیگری سمت القدم موضعی بگذرد

لیز را دایره افق آن موضع گویند پس اگر معدل النهار بر سمت الراس آن موضع گذرد آن را افق

استوائیه و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بر سمت الراس آن موضع گذرد افق رحویه

کسبند و ما ...

جدول ...

غایت عرض ... و ... این ... بجهت ... ... و ... سیما ...

... التقدم ...

... استوائیه ... افق ... منتصبه ... مستقیمه ... دولابیه ... و ... افق ... رحویه ... موضع ...

گویند و ماسوای این افق را آفاق مائله گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه
مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بر دو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد آنرا دایره نصف
النهار گویند از جهت انتصاف نهار حسیه هنگام وصول آفتاب بدین دایره فوق الافق و اگر ربع
دو عظیمه که بر دو قطب افق و مرکز کوکب گذرد آنرا دایره ارتفاع آن کوکب گویند و صغیره
که از مرکز تقویمی کوکب مرتسم شود بحرکت فلک کل آنرا مدار یومی آن کوکب گویند و آنرا با معدل النهار
لامحاله یا موازی باشد یا متحد پس اگر آن مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الافق است
قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الافق است قوس اللیل و آنچه بین طرف خط تقویم کوکب و افق
شرقی بعد از قوس النهار و افق غربی از قوس اللیل است آنرا ... آن کوکب گویند لاکن شبانروز
که عامه مجموع یک شب و دیگر روز است و مبدأ آن نزد ایشان اول شب است چه ظلمه اصل است
و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز است چه نور وجودی است و ظلمت عدمی الا نزد اهل حساب
از رسیدن آفتاب است بتقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه این اصطلاح در جمیع
معمورات شبانروز در یک زمان تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوت است چنانکه
بر عالم علم هیئت مخفی نیست و معتبر نزد حکماء یونان تقاطع افقی است و نزد حکماء هند
تقاطع افق لامحاله مبدأ روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح صادق است و مبدأ
شب بعد از استتار غروب آفتاب و نزد اهل روم و فارس مبدأ روز از طلوع جرم آفتاب است
و مبدأ شب از غروب جرم او و این فصل طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است
و وجود لیل مشروط بغروب او و ذکر شب و روز و اجزای آن که در ضمن ابواب
خواهد آمد بدین اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه هند ما بین ابتدای طلوع صبح صادق و طلوع
آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترک است میان شب و روز
داخل هیچکدام نیست شبانروز عبارت از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است
و شب ... قسم متساوی کنند ... مسمی ... دارد ...

می‌کنند و این اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت آنکه در مقدار مستوی‌اند بخلاف ساعات
معوجه چه عنقریب مذکور می‌شود و این مقدار از معدل النهار که بر آن عشر از ساعات معوج یا مستوی طلوع کنند
این را اجزاء این ساعت خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی ربع سدس دوره فلک است یعنی
پانزده درجه معدل النهار شود و اگر روز و شب هر یکی را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس
اللیل آفتاب را علیحده بدوازده قسم متساوی کنند این اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند چه بطول
و قصر شب و روز طول و قصر می‌شوند پس از این حیثیت که زمان این ساعات طول و قصر اتباع زمان شب
و روز است این را ساعات زمانیه گویند و از این حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات
شب مختلف است بحسب اختلاف طول و قصر ملوین این را ساعات معوجه گویند و بسبب ارتسام خطوط آنها
بر آلات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه نیز گویند و هر عشر را خواه مستوی و خواه معوج بشصت
دقیقه قسمت کنند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و هر ثانیه بشصت ثالثه و هکذا تا بی‌نهایت
و لامحالة دقایق و ثوانی ساعات مستوی با دقایق و ثوانی ساعات معوج متساوی نیست بحسب
اختلاف شب و روز در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز و کسور آن و همچنین اجزاء
ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز
بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی در تناقص و ساعات
شب بر عکس این یعنی عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه شب از اول جدی
تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر در تزاید و از اول حمل تا اول
میزان یعنی عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه روز زاید باشد بر مستویه و معوجه شب
و از اول میزان تا اول حمل بالعکس و سر این انتصاف آنست که چون منطقة البروج و معدل
النهار دو دایره متقاطع است هر دو جزو از منطقة البروج که بعد ایشان از نقطه اعتدال
متساوی بود بحرکه متوازی مدار رسم کنند و افق جمیع این مدارات متساوی تنصیف کند
بغیر شانزدهم از اوائل اکثر تا ده ... پس آفتاب در هر مدار که بعد قوس النهار

قید اکثر بجهت آنست که در خط استوا عدد ساعات متزاید و متناقص نیست بلکه متساوی است ...

[illegible]

[illegible]

او یا قوس اللیل مساوی بود پس دائما شب و روز را یکی متساوی بود تقریبا الا در آفاق مائله معموره چه قطب

شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است از آن افق همین منخفض معدل النهار بود

و لیس و سایر مدارات متقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه

اعظم بود از قسم خفی و لهذا آنرا مدارات ابدیه الظهور خوانند و قسم مدارات جنوبیه بعکس این

را مدارات منخفضه خوانند بشکل نوزدهم از ثانیه اکر کتاب پس چون آفتاب در مدارات شمالیه

بود یعنی در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زاید بود بر قوس اللیل و همچنین ساعات

النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی در مابین اول میزان تا اول حمل بعکس

این بود و چون بر معدل النهار بود مساوی باشند و بحکم پنجم از مقاله مذکوره هر مداری که از قطب

شمالی معدل النهار اقرب بود قسم ظاهر او اعظم است از اجزاء قسم ظاهر آن مداری که ابعد است

و اجزای قسم خفی بعکس این هر مداری که بقطب شمالی معدل اقرب است اجزا قسم ظاهر او اکثر است از ظاهر آن مداری

که ابعد است و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول حمل هر مداری که بعد مداری است

بسبب آنکه از قطب شمالی تا رسیدن به اول سرطان هر مداری که اقرب است از مدارات تا قطب قوس

النهار بیشتر بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان

تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص بود و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و هو المطلوب

و از اینجا که تبیین معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتاب است به اول سرطان و اقصر ایام

و اطول لیالی وقت وصول او به اول جدی و در تقویم ساعات و دقایق مسطور بود هر روزی که از طلوع مرکز

آفتاب است تا غروب او بار آن روز طلب کنند در جدولی بعد از تقویم راس و در تقویم قمر بعد از

جدول ماه ترکی که بر ابراز من معلوم کنند پیدا در جدول یابد و رقم یکی رقم ساعات دوم رقم دقیقه و چون خواهند

که ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار ساعت که مساحت شبانروز است نقصان کنند تا به

ساعات و دقایق شب تا حقائق نقصان کنند چنان است که از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه

فرض کنند دقایق مذکور را از آن شصت نقصان کنند و ساعات مانده را از بیست و سه دیگر تا باقی ساعات

(حاشیه:) زیرا که مدارات ... علی حفظه

(حاشیه:) یعنی قرار اول حمل تا میزان

(حاشیه:) از اجزاء قسم

(حاشیه:) از جدول راس

(حاشیه:) شب معلوم کنند ساعات و دقایق

(حاشیه:) بلغ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم که منجمان خوی نگاه نهند ارتفاع یا ادل [illegible]

که سطر از زیج منجمی نخود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال بر آن

موقوف بر معرفت ساعات نصف النهار است پس چنین خوانند که ساعات و دقایق نیم روز حاصل کنند ابزار

مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید و اگر ارتفاع کوکب که کوکب ثابت است ارتفاع [illegible]

نمی‌گیرند از دایره ارتفاع ما بین الخط [illegible] کوکب و افق فوق الارض نسبت که ارتفاع زیاده [illegible]

و قید فوق الارض [illegible] است که اگر دوش مذکور شرط مذکور در طرف تحت الارض بود ابزار ارتفاع

کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و لیکن ارتفاع که اعظم از آن نباشد در آن مدار کوکب [illegible]

بود از مدار [illegible] آنرا غایت ارتفاع آن کوکب گویند و در آن مدار و آن وقت بود که کوکب بر تقاطع

آن مدار و دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الرأس بعید آنچه غایت ارتفاع ادار

هر [illegible] غایت ارتفاع بر منطقه و در تقویم‌ها غایت ارتفاع آفتاب را در هر روزی [illegible]

در جدولی [illegible] از جدول ساعات با در زند بدو رقم یکی درجه و جمع دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر در

تقویم‌ها ثبت نکنند مصطلح منجمان ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق

باشد در وقت آفتاب در غایت ارتفاع یعنی وقتی که بر دایره نصف النهار باشد نه بر سمت الرأس که اگر

بر سمت الرأس بود آن روز ظل نصف النهار معدوم باشد و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سطح ارض [illegible] از جانب فوق

دو [illegible] نصب [illegible] که [illegible] زمین [illegible] کنند بر وجهی که اگر آب بر او ریزند از همه جانب

سیلان کند چه اگر بعضی اجزاء زمین اخفض از بعضی بود آب بر آن جانب میل کند چنانکه [illegible]

[illegible] در برابر [illegible] زمین آلتی سازند [illegible] که آنرا [illegible] گویند و اگر آن [illegible]

این آلت [illegible] [illegible] برابر بودن [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible]

در [illegible] زند [illegible] [illegible] سطح زمین [illegible] زند این

[illegible]

[illegible]

به هر طرف که بگردانند شاقول بر این خط افتد که وضع خیط بر این سطح دلالت کند در سطح افق حسی

بود موازی افق حقیقی و مقیاس چنین بود مستدیر مخروط الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع خود قائم

بایستد و بعضی آن را از چوب سازند و قاعده آن را مثقوب ساخته سر آن را در زمین زنند پس

دایره در زمین هموار بکشند و مقیاس را بر این دایره نصب کنند به نوعی که راس مقیاس بر

مرکز دایره عمود بود و علامت آن که از سه موضع از محیط دایره در راس مقیاس به اندازه [illegible] گزیند

اگر هر سه برابر بود آن مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی که [illegible] سطح افق است و سایه در وقت

غایت ارتفاع آفتاب از مقیاس بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و ابتدای زوال خود رسد

بسبب آنکه حاصل کنند
و این ظل اقصر ظلها بود که در این مدار از این مقیاس که حاصل شود و تقدیر ظل با قامت مقیاس

و مقیاس را گاهی به دوازده قسم کنند و گاهی به هفت قسم پس اگر مقیاس را به هفت قسمت کنند

آن ظل را که از این مقیاس حاصل شود آن ظل را اقدام گویند به جهت آنکه عادت مردم [illegible]

است که تقدیر ظل به هفت قدم کنند و قامت را با قدم تقدیر کنند و غالب آن است

که طول قامت هر کس [illegible] شش قدم و نیم [illegible] قسمت کنند [illegible]

به قدم او شش قدم و نیم می‌باشد و اگر مقیاس را به دوازده قسمت کنند آن ظل ماخوذ از آن

مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع به جهت آن گویند که [illegible] اشیا را به [illegible] تقدیر کنند

با جهت آنکه اگر مقیاسی که از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس [illegible] دوازده اصبع [illegible] از

او و هر [illegible] را به شصت [illegible] قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را [illegible] در جدول [illegible]

با اصابع [illegible] زوال هر روز را یا به قدم یا [illegible] در موضع کنند تا اگر کسی را احتیاج به [illegible] زوال افتد

از تسویه [illegible] و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل [illegible] تقدیر [illegible] در [illegible]

اگر استخراج آن [illegible] ظل اصابع [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] از [illegible]

[illegible] در جدول [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

بر عمود در [illegible] از نهم مقیاس و از [illegible] دایره [illegible] متساوی [illegible] ضلع [illegible] حاصل است از نهم مقیاس و [illegible] پس نهم مقیاس عمود [illegible] بر [illegible] سطح کما هو مقرر فی کتاب الاصول [illegible]

چون دو کوکب از سیاره در یک جزو از فلک بر منطقة البروج جمع شوند یا بر یک نصف دایره
متحد باشند بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو کرنه انتزاع کنند یک کوکب [illegible] قران و نسبت [illegible] هر دو
مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در این حال خط تقویم هر دو بر یکدیگر منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی
حقیقی گویند و اگر دو خط از مرکز عالم خارج شده بر مرکز هر دو بگذرند در سطح یک نصف دایره متحد بقطبین البروج
باشند آنرا مقارنه مرئیه خوانند و اگر خطین منطبق باشند آنرا مقارنه عرضی مرئیه خوانند لیکن
غرض از لفظ مقارنه حقیقی در اینجا تقویمی است که متعارف است و چون شصت درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد
بین میان آن یعنی میان موضعین این دو کوکب آنرا تسدیس گویند و لا محاله یکی در برج سیم
دیگری بعد یا در برج یازدهم و اگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است
آنرا تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج دهم بعد و اگر بعد صد و بیست
دیگر بعد و درجه بود که ثلث منطقة البروج است آنرا تثلیث گویند و لا جرم یکی در برج پنجم یا در برج
نهم و هر یک از این سه بوده دو صنف باشند ایمن و ایسر چه اگر کوکب ثانی در برج بعض [illegible] بتوالی
بیشتر از فوق بیشتر ایمن بود و اگر فوقانی بتوالی بیشتر بود ایسر و اهل احکام گویند
اتصال ایمن از ایسر در اثر قوی تر است و چون صد و هشتاد درجه نصف منطقة البروج آنچه
بعد بین آنرا مقابله خوانند چه در این صورت موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع دیگری باشد یعنی
در برج هفتم دیگری و اهل احکام این دو یکدیگر را غیر این چهار بعد را این را اعتبار نظر خوانند
بجهت عدم تاثیر اعتبار نکنند و در اینجا نهایت اینکه اگرچه در برج مختلف نزدیک باشند در
درجه و اجزا آنرا متحد باشند هر یک از این پنج بعد را که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله است نظر و اتصال و مشاکله نظر گویند و بعضی مقارنه را اتصال جرمی خوانند
و باقی نظرات را اتصال شعاعی و موضع قرانی را مطرح شعاع قرانی و [illegible]
دافع تدبیر و [illegible] و در سایر نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب که [illegible] ناظر و متصل
قابل تدبیر و [illegible] گویند و آن دیگری را منظور و ناظر و متصل به پس قمر در این احوال دایم متصل بود و زحل متصل به
و نام دیگر نظر

و صورت انظار بحسب تقسیم فلک بر یک گونه است



وسایر کواکب متصف بهر دو صفت نتوانند شد چنانکه بر جنین بصیر ظاهر است و نظرات قمر را با کواکب

دیگر مزاوجات و ممازجات و امتزاجات گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب و آمیزش دادن

طبایع ایشان با یکدیگر و قرانات نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه اهل [illegible] شمس را مذکر گیرند و قمر را مؤنث

و این وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاح بنا بر مناسبت کلمة العزة باشد که جمع الشمس و القمر و مقابله

ایشان را استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت ننماید یعنی پیش گیرد در طلوع هر

روز بروز متقارب با او شود پس مستقبل او بود چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس این دو وضع مستدبر او

بود و بجهة این مبادرت است که او را در این حالت بدر گویند و بعضی گویند که بدر ماخوذ است از

بدره و هی بمعنی بدره که مملو باشد از زر یا چشمی که مملو باشد از دمع چه در این وقت صفحه ماه از نور مهر

ممتلی بود و از این جهة است که منجمان مقابله را امتلاء نیز گویند و قرانات آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق

آن کوکب گویند بسبب مشابهت بآتش و احتراق کوکب تحت الشعاع بجهت شعاع او با احتراق و مجاورت یکی از کواکب

سیاره را با یکی از علویین قمر می‌باشد آن کوکب را گویند [illegible] است و بعضی آن را داخل

نظرات داشته و غیر از مقارنه نظر دیگر را که میان علویین اعتبار نکنند چه ایشان را نور و شعاع

نیست و اعتبار علویین هر دو در مقابله دون علویین کواکب دیگر بجهة آنست که این دو علویه

عالم سفلی اقرب است و خسوف و کسوف [illegible] دو امر عظیم اند در این دو علویه حادث

می‌شود و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلاً نظر دیگر نباشد زیرا که مرکز تدویر آفتاب

و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائم پیوسته با یکدیگر اند [illegible] و از این جهة است که حرکت

وسط السیاره [illegible] حرکت وسط شمس گرفته اند [illegible] و بس الحجم چنین است

کوکب [illegible] و حضیض [illegible] می‌رسند [illegible] و حضیض [illegible]

[illegible] هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشند آنرا [illegible] گویند زاده

از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشان است [illegible] در زهره [illegible] درجه

و [illegible] درجه پس این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق نظر دیگر صورت نبندد

با آنکه عقده

[illegible]

معتبر از نظر تسدیس که اول تماد بر انتظار است شصت درجه است و در بعضی ثقلین را با آفتاب است

و در باب سیم اشارت را بآن رفته است همین است و آن نیز اینست که ثقلین را با یکدیگر غیر از قران و تسدیس

نظری دیگر نباشد بسبب آنکه هرگز بعد دیر این دو کوکب چنانکه گفتیم و ایام مقارن یکدیگر تسدیس هیچ

نسبتی نیست که ایشان را با یکدیگر قرانی متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب

باشند میان ایشان تسدیس نیز ممکن است چه غایت بعد ایشان در این حالت از یکدیگر بقدر مجموع غایت

بعد هر یک از آفتاب که آن از هشتاد درجه متجاوز است تواند رسید و ظاهر است که حد

تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن معتبر از نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع که اول

متماد بر انتظار است بعد تسدیس نود درجه است الا ناظر که این از اتصالات [illegible]

مسمی گویند بر دو نوع است یکی ناظر نوری که آن را ناظر زاید و اتفاق طریقیت نیز گویند و آن بعد

دو کوکب سیار است در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه الانقلاب صیفی بر وجهی که بعد [illegible]

از ایشان یعنی ازین دو کوکب بر توالی بروج بیش و درجه یکی بر خلاف توالی مثلا چون کوکبی در ده

درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان ایشان ناظر بود چه بعد هر یک از

رأس سرطان پنجاه و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را

اتفاق طریقیت بسبب آن گویند که دو جزو از منطقه البروج که متساوی البعد باشد از نقطه الانقلاب

چنانکه سبق ذکر یافت در باب ششم یک ارتسام کنند پس هر دو در طریق متفق هستند و نوری دران

بسبب آنکه زمان نهار یکی و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن جزو دیگر مساوی بود

چه هر دو بر یک مدار باشند و ناظر مطلعی یعنی نوع دوم ازین دو نوع ناظر ناظر مطلعی است و آن را

اتفاق قوت نیز گویند و آن بعد دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی

بر وجهی که بعد مبدأ هر یک ازان متساوی باشد و این نیز در یک کوکب بر توالی بود و در دیگری بر

خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست و پنج درجه ثور هر آینه میان

ایشان این ناظر واقع شود چه بعد هر یک از رأس حمل یکصد و بیست و پنج درجه بود اول

از اینجا یعنی از سر سرطان متساوی باشد ولا محاله این بعد در یک کوکب [illegible]

بر توالی و ثانی بر خلاف توالی

بر توالی د تانی بر خلاف توالی و این نوع را مطالع ببیا لنی گویند و چون معدل النهار و منطقة البروج
دو دایره متقاطعند هر آینه قوسی از منطقة البروج بحرکت معدل متحرک شده با مقداری از معدل طلوع کنند
و لامحاله آن مدت قوسی بود از معدل النهار و آن قوس از منطقه طالع شود آنرا مطالع آن
قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت مبین شده است که مطالع دو برج که بعد ایشان
البعد از اول حمل یا میزان در آن متحقق شده متساوی بود و اتفاق قوس سبب آن گویند که مطالع
هر یک از دو برج مذکور چنانکه گفتیم مساوی مطالع آن دیگر است پس قوه یکی مثل قوه آن دیگر باشد
در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار قوس است و چون در حرکت مساوات بود در قوه نیز مساوات باشد

تنبیه

و چون کوکب متوجه نظر یا اتصال کوکبی دیگر یا متوجه می باشد یکی از عقدتین قمر شود پیش از
رسیدن بغایت آن نظر یا اتصال یا محاسده حرکت یکی کوکب از آن دو کوکب قریب یا نقصان یا
یا کوکب قریب می باشد العقدتین متغیر شود یا بسکه بعد از استقامت یا رجعت یا سرعت یا بطو
راجع یا مستقیم یا بطی یا سریع شود و سبب یکی از این امور رفع آن نظر یا اتصال می شده
باطل شود آن بطلان را انتکاث گویند و این معنی میانه قمر و سایر سیارات صورت نبندد و همچنین
میانه قمر و سایر شمس و هر یک از متحیره چنانکه بر عالمان علم هیئت مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی
شکستن و تاب از رسن باز دادن است و وجه نسبت ظاهر است و اهل احکام انتکاث را عبارت
دلیل عدم شکستن و پشیمانی از کارها و نا امیدی دانند [illegible] لحوق آن را حلول نیز گویند
از انتهای نقطه [illegible] آخر برج [illegible] تا اول برج بعد از او و اگر انتهای آن نقطه از اول
برج تا آخر برج متقدم باشد آنرا عکس گویند یعنی عکس لحوق و مراد از نقطه مرا اگر کوکب و عقدتین
قمر و نقطه اوج هر یک از سیارات و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی بحث کنند و گویند
از بعضی بموضعی دیگر منتقل نیز لحوق گویند و لحوق قمر را از برجی ببرجی در اصطلاح اسقاط گویند
و در تقویم انتقالات اوجات و خمسه متحیره و مناظرات و انتکاثات می باشد و لحوق و عکس ایشان
و لازم رجوع است و عکس رأس قمر نه عکس ذنب او از آن مجموعه معلوم است در صفحه [illegible]

خمسه متحیره است لکن [illegible] آنکه گویند [illegible] و جوزهرات [illegible]

لا میانه قمر و سایر کواکب [illegible] چه قمر [illegible] کوکب [illegible] سریع [illegible] سرعت [illegible] است و بطلان [illegible] صورت نبندد لا میانه [illegible] و علیه [illegible] کوکب [illegible] از [illegible] سمت [illegible] کوکب [illegible] بود چنانکه [illegible] اگر کوکب [illegible] بود و اگر [illegible] و اگر [illegible] است [illegible] کوکب [illegible] دیگر کنند چنانکه [illegible]

[illegible] چنانکه در [illegible] انتکاث صورت نبندد [illegible]

بر حاشیه تقویم در جدول اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات گذشته از آن شب و روز

را از این اصطلاح و اتصال [illegible] واقع شود تعیین کنند و علامات اینها مذکور شد [illegible]

علامت مقارنه [illegible] علامت تسدیس ع علامت تربیع [illegible] علامت تثلیث و این را هر که حفظ

نکند [illegible] برین زوال است [illegible] علامت مقابله و [illegible] تمیز حروف [illegible] را بالای مقابله الحاق

کنند چنین نویسند [illegible] علامت انصراف و از عین تربیع [illegible] ق علامت

احتراق [illegible] علامت [illegible] علامت ناظر [illegible] علامت [illegible] علامت [illegible] و تمیز او

از علامت [illegible] بغیر این [illegible] علامت [illegible] و [illegible] عکس [illegible] نویسند و

[illegible] علامت [illegible] نویسند و این را [illegible] همچنین [illegible] علامت [illegible] را

با رأس [illegible] و با ذنب [illegible] نویسند و در بعضی ازین [illegible] مصطلح و چنین

ناظر مصطلح [illegible] بالای [illegible] ناظر [illegible] نویسند و اگر [illegible] حرف [illegible] نویسند

و اگر [illegible] از این حروف التزام کنند [illegible] و بعضی علامت ناظر [illegible]

[illegible] نویسند و علامت ناظر [illegible] و در نظرات [illegible] نظرات اول علامت نظر [illegible]

ثبت کنند پس علامت یک کوکب [illegible] ناظر [illegible] فلک او [illegible] کوکب دیگر

ثبت کنند پس علامت [illegible] دیگر [illegible] پس علامت روز اگر اتصال در روز

یا شب اگر در شب [illegible] پس علامت [illegible] روز یا شب پس علامت ساعات

و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب [illegible] در این روز یا شب اگر [illegible] پس علامت [illegible]

از [illegible] پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا از اول

شب [illegible] در این روز یا شب اتصال واقع شده [illegible] و اینها همه شروط است [illegible] در محاذی رقم

این روز ثبت شود اگر [illegible] خمسه متحیره علامت [illegible] نویسند

علامت احتراق [illegible] کوکب [illegible] احتراق [illegible] کوکب محترق [illegible] نویسند

و در [illegible] نویسند [illegible] کوکب [illegible] رقم عدد [illegible]

[illegible]

و اگر علامت مسدس یا تسدیس باشد بعد از آن اول رقم کوکب نویسند پس رقم محسوبه یعنی مسدس

یا بعد علامت روز یا شب و ساعات و دقایق بطریق مذکور ثبت باید نمود یعنی

هر یک چه در نظرات و مناظرات مذکور شد ثبت نمایند و در انصالات لیکن اگر کتاب نقطه

انصالات علامت لیکن هر کدام را اعتبار کرده باشند علامت نظر اگر انصالات نظر باشد

یا مناظر اگر مناظر باشد با محسوبه اگر محاسبه باشد نویسند پس علامت کوکب که

از هر کوکب در بعضی ایشان انصالات واقع شده باشد پس علامت کوکب دیگر

انصالات این انصالات واقع شده باشد پس علامت کوکب دیگر یا علامت یک از عقد یعنی

قمر اگر انصالات در محاسبه شده باشد بر اکثر قیاس چه در نظرات و غیرها مذکور شد

در انصالات ساعت و دقیقه نویسند الا نادر از برای آنکه در یافتن وقت آن تعسیر است

خصوصاً در علویین و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب

محول پس علامت برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم می شود پس علامت

روز یا شب و ساعات و دقایق لیکن بر قیاس نظرات و غیرها در جمیع تحویلات شمس را

بهر برج که میرسد بلون دیگر غیر سواد نویسند جهت اهتمام بشان آن بهتر است

و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند

پس علامت کوکب عاکس یا رد کن پس علامت برج منعکس الیه در جمیع حتی

خواهند عکس ثبت کنند لیکن از علامت کوکب یا ردن لفظ نویسند خاطر نمود

بسبب آنکه بعد لفظ عکس جمع زده است در شرح کتاب با لفظ بعد دیگر و خیر

بسیر ولی بهتر است چه ایراد آن معا باید است و اگر نظر یا مناظر یا غیر آن در تحویلات

و محاسبات و دیگر بعد از آن حاصل آید در تعیین کوکب با لفظ نسبت در نیم روز

یا نیم شب واقع شد جهت تخفیف کتابت کتابت علامات ساعات و دقایق رقم علامت

نصف است نویسند و در تقویم قمر ساعات و دقایق از انصالات مذکور شد متروک

صح

بیت و شاطر نیز در این زمان نصب الله در تقویم تمام نویسند **باب ششم در معرفت شرف و**
هبوط کواکب و سبب و حقیقت آن بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام
نجوم با الهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یکی از بروج و اجزاء آن ادراک
تأثیرات سعد و نحس نموده اند و آنرا اعتبارات نام کرده تا از آنجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است
چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه نوعی قوتی یافته اند و آنرا شرف آن کوکب نامیده اند و ضعف
آنرا هبوط آن کوکب گفته اند پس هفت نقطه در میان موضع شرف و هبوط هر یک در آن ره
میفرمایند شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف
زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ
در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم
درجه سنبله و در عقده نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه
جوزا است و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل عربیه اول تتبع در استقراء
کلام کرده اند و در بابهای کلیه ضبط قواعد صرف و نحو دلالات استنباط ایراد نموده اند
همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلالات و نکات مستحسنه نتیجه این معتبر است در مدارج
حق مذکور ساخته اند و اعتبار اشراف از ثبوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است
و چون ادوار آن زایچه طالع و عاشر است و سابع و رابع است هر اینه بروج منقلبه اند
سزاوار آن است شرف شمس و کواکب علویه که ابطأ سایره اند باشد در این بروج تا
ماهیت آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات و ثبات لایق آن است
در سرطان بود چه طالع است چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف آفتاب
پادشاه کواکب است مناسب آن است در حمل بود چه عاشر است چه عاشر اعلی
ثبوت است و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب محنت و ملامت است

در میزان بود

موافق آنست که در منزل بیت رابع است چه رابع خانه ضیاع و عقار است و شرف مریخ که
کوکب حرب و عداوت است و بیت آنست که در جدی که بیت سابع است که بیت
اضداد و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین آفتاب است اصل آنست که در جوار
شرف او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر باشد و چون زهره سعد است و کوکب لطافت و حرکت است
و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باید که خانه نهم که برج
شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب علم و فهم و فراست و کیاست است سزاوار آنست
که در سنبله باشد که برج او و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم
و چون موضع شرف هر یک از این کواکب ظاهر است طالع وقت تحقیق قرار کواکب باشند
اولی آنست که شرف ایشان در مواضعی باشد که از طالع قطبها بود و هبوط ایشان ساقط هم ششم
و هشتم و دوازدهم است پس از اینها بیت دوم و پنجم یازدهم که شرف رأس الصیاد
که کوکب جوزهر است بسبب مجاورت با ثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل رأس است
پس باید که شرف او نیز مقابل شرف رأس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از هبوط
ساقط است شرف او باشد و معرفت طالع و سایر مواقع و منسوبات هر یک از این
منصوب بطالع کواکب است و اهل این فن گویند که لوازم کوکب در برج شرف مثل شخصی
باشد در مملکت خود با سلطنت و حکومت و موضع هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب
در درجه مقابل شرف ایشان باشد و مخصوص آنست که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند همچنین دو برج — یعنی در برج هفتم همان درجه
چه اگر یکی از آن فوق الارض بود آن دیگری تحت الارض بود و اگر یکی طالع باشد آن دیگر
غارب بود و اگر یکی در سمت الرأس بود آن دیگر در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود — در ارتفاع و
آن دیگری هابط بود در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط در تأثیر نیز
ضد شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف باشد مانند هبوط شمس
در نوزدهم درجه میزان است و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم

[illegible]

درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه
سرطان و هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه
حوت و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا
و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور کرده‌اند بنوعی که سید الفضلاء و امیر العلماء
غیاث منصورا در مواقع النجوم ایراد فرموده‌اند و میانه جمهور نیز خلاف است در آنکه
اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج تا درجه شرف است (بابر اوایل برج)
مصنف [illegible] در تذکره می فرماید و جمیع شرف نامه شرف آن
دارند و هبوط بر همه هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب به برج شرف یا هبوط
تحویل کند ابتدای قوت هر یک بعد روز بروز در تزاید شود تا آن درجه و آنگاه [illegible] قوت
بعد از آن شروع در تناقص کند تا که در حین حلول به برج دیگر منتفی شود و بعضی بر آن
رفته‌اند که هر کوکب را ابتدا از درجه شرف حدی است که شرف او آنجا منقطع می‌شود و آن
حد آفتاب را تا بیست و پنجم درجه حمل است و ماه را تا بیست و سیم ثور و زحل و مشتری را
تا بیست و ششم سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا [illegible] حوت و عطارد را
تا بیست و یکم سنبله و در تخصیص این مقادیر طایفه دلایل بسیار گفته‌اند و اکثر
از آن خرافات است که در خاطر قرار نمی‌یابد و حقیقت آن است که در این اعتبار
بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متشبث به تجربه سلف شوند و متعرض دلیل
نشوند که قال الامام [illegible] ابو الحسن کوشیار الجیلی [illegible] الاصول
ومن المعترفین [illegible] العلم التام [illegible]
الجدل و یظن ان لها برهان لجهله بطریقة البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا
العلم انه مدرک بالتجربة والقیاس [illegible] کوکب چون [illegible]
مواضع شرف و هبوط کوکب [illegible] شروع نمود در تحقیق مواضع [illegible]

و الحضیض [illegible]

وحضیض نشان دهد آنکه اوج در ثلث جنوبی فلک است و آنکه گفته است هندسه بمعنی علو چه ابعد
نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم و حضیض کلمه ایست عربیه بالذات بمعنی
پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم و اهل یونان اوج را افنجیون
و حضیض را افرنجیون گویند و جمع حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان [illegible]
جزئیه ایشان [illegible] پس گوییم تقویم اوج در آنکه [illegible]
گویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع اوج
طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج گذشته بفلک البروج منتهی شود اگر
نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است و الا نقطه تقاطع دایره
عرضیه ایست که بطرف خط مذکور گذرد [illegible] اقرب است بطرف خط مذکور
چنانکه در سایر کواکب است و چون ممثلات [illegible] مثل فلک قمر بعد [illegible] حرکت ثوابت متحرک کند پس آنکه
اوجات این کواکب [illegible] از ممثلات نیز بحرکت متحرک باشند از این جهت است
[illegible] در تحقیق موضع اوجات رعایت تاریخ که بر فراهم در [illegible] ازمنه ملک است
کما سبق زیج خاقانی موضع اوج آفتاب در سیزده درجه قوس و موضع اوج مشتری در درجه
[illegible] درجه میزان و موضع اوج مریخ در [illegible] درجه اسد و موضع اوج زهره در [illegible]
[illegible] درجه جوزا و موضع اوج عطارد یعنی اوج مدیر او نه اوج حامل او در پنج درجه
عقرب و موضع حضیض هر کوکبی در مقابل موضع اوج آن باشد یعنی در همان
درجه که اوج و حضیض چه نقطه تقابلند از فلک و در اول سال هفتصد و هجده
شاهیه که زمان تحریر این شرح است بموجب زیج جدید الغ بیگی اوج آفتاب در چهار
درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان بوده و اوج زحل در نوزده درجه و یازده
دقیقه و سی و هشت ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هشت دقیقه و سی و هشت
ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد

بامنطقة البروج

آفتاب یعنی اشاره بقوس مذکور در درجه [illegible]
سرطان [illegible] و موضع اوج [illegible]

[illegible] اوج و حضیض عطارد [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible]

و اوج زهره در سنبله چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و لیکن عقده

در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که از آنچه مسطور

از زیج خاقانی نقل کرده تا آنچه ما از زیج جدید استخراج کرده ایم با آنچه حرکات سنین الزمانی

منظور داریم تفاوت بسیار پیدا کنند و لله الحمد که نتیجه کمال و [illegible] خیر الواقعین [illegible]

و اگر کسی اراده کند که در حساب [illegible] ازین مواضع نقطه بداند که بجهت [illegible]

تاریخ گذشته [illegible] ثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آید و از مواضع العقدات

موضع رأس هر یک از خمسه متحیره [illegible] چنانکه [illegible] از اوج زحل و [illegible]

درجه از اوج مشتری و [illegible] چهار درجه از اوج مریخ و [illegible] از عقده زهره

[illegible] بر [illegible] بیفزایند تا [illegible] حاصل موضع رأس هر یک ازین

[illegible] در تقویم شرف و هبوط کواکب خمسه متحیره و رأس را یعنی وقت وصول هر یک را با اول درجه

شرف در صفحه [illegible] در میان اتصالات کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط

نویسند پس علامت کوکب یا رأس [illegible] بعد از علامت شرف یا هبوط پس علامت [illegible]

که در آن شرف یا هبوط واقع شده [illegible] پس ساعت و دقایق [illegible]

ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره یعنی آفتاب و متحیره با دو جانب [illegible]

ایشان [illegible] مذکوره در میان اتصالات کلیه ثبت کنند [illegible]

که اکثر از منجمان [illegible] در موضع [illegible] واقع است [illegible]

اهل رصد در شمس و علویین نقطه دیگر را غیر الاوج نامیده اند [illegible]

که [illegible] در عمل ظاهر [illegible] و بیان آن [illegible] لایق [illegible]

جهت تحقیقات اهل [illegible] وقت رسیدن این کواکب به آن نقطه [illegible] که اوج

استخراج کرده اند در تقاویم ثبت کنند و حال که کواکب [illegible]

معتبر در شمس [illegible] از آن نقطه [illegible] درجه [illegible] درجه و در مشتری دوازده

یا حفیظ

شرف بجرة با لونه دیگر بسواد

درجه و آنچه در زیج کیشی در حضیض نیز وارد شده تعبیه کرده که لا ینفهم و نیز اولو الالباب ظاهر است چه اثر

بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم

ف برج از هبوط ط دارد رسیدن کوکب با اوج دارد رسیدن او بحضیض و در اکثر

از تقاویم علامت شرف را بسبب آنکه مشتبه با جزا آن شود و همچنین هبوط را به تبعیت او نویسند

و قمر در هر اجتماع و استقبال در اوج بود و در هر تربیع در حضیض و هر بار در حضیض و هر

دهم و فطرت پوشیده نماند که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت ازلیه حسابی نهاده است حفظ

وسط شمس را با اجزاء تدویر و قرب و بعد اوج لوامع تا بنوعی است بیان آن بیان آنکه

ازفلک البروج

است چون این هر سه با یکدیگر در یک نقطه مثلا اول حمل مجتمع شوند هر شبانه روز مرکز تدویر

از آن نقطه

قمر بحرکت حامل سیزده درجه و سه چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی حرکت کند و اوج

بحرکت مایل و جوزهر بمقدار یازده درجه و دو از دو دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه بر اعتبار

و چون این هر دو فلک ظرف حامل اند بمقدار مذکور حرکت مرکز تدویر را تند کنند پس لهذا مرکز

تدویر از خط وسط شمس سیزده درجه و ده دقیقه دور شود و چون خط وسط شمس نیز پنجاه و نه دقیقه

بتوالی حرکت کند لا محاله بهمین مقدار مرکز تدویر نیز دیگر شود و از اوج دور تر و ما بین آن

و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود ازین جهت است حرکت

حامل را به مضعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسط شمس چون مضعف کنند بعد

مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لا لابد آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع

و استقبال وسطی در اوج باشد و در تربیع اول با خط وسط شمس افتد در حضیض و در بطن

آفتاب را اما ماه است دو دور ماه بسیم همچو به همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار

با اوج و دو بار به حضیض رسد و آنچه مضعف یعنی بر مرکز تدویر دیگر که گفته شد و از ذکر اجتماع و

استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع مراد تربیع حقیقی

نه وسطی ظاهر است چه قصد تقریب کنه [illegible]

طالع در اصطلاح منجمان جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی
یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان ولادت شخص بود آن را طالع آن شخص
گویند و اگر در اول سال شمسی بود آن را طالع آن سال گویند و اگر وقت دیگر بود آن را با آن وقت
اضافت کنند و آنچه بر افق غربی بود در همان وقت هم از منطقة البروج آن را سابع گویند
و آنچه از منطقة البروج در آن وقت بر دایره نصف النهار بود از طرف فوق الارض آن را
عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی
آن را ثانی خوانند و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا الخره تا عاشر گشت و ثانی عشر
متصل بطالع بود و تفصیل این حساب به وجهی که اکثر گشت که اهل تنجیم فلک البروج
را بدوازده قسم تقسیم کنند و آن را تسویة البیوت خوانند و این تقسیم به نسبت شش دایره
عظیمه بود که از آن جمله افق گشت که بر مبدأ قسم اول و هفتم که طالع و سابع گشت گذرد
و دیگر نصف النهار که بر مبدأ قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع گشت گذرد و قسم را از مبادی
این بیوت اربعه که از این دو دایره حصول می رسد اصلا خلاف نیست و لهذا این قسم را بیان ...
البیتین ... الا در مبادی سایر بیوت خلاف کرده‌اند آنچه جمهور برآنند آن گشت که نصف
سه ... قوس النهار جزو طالع و نصف ... قوس اللیل آن را به سه قسم متساوی کنند و دوایر
میول بمبادی آن اقسام بگذرانند و آنچه مخرج استاد ابوریحان بیرونی گشت که آن را
... اگر محققه خوانند آن گشت که هر یک از ارباع دایره اول سموت که واقع گشت میان
افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و دایره اول سموت دایره بود که بنسبت الرأس
و سمت القدم و به نقطه مشرق و مغرب گذرند و دوایر عظیمه بمبادی این اقسام بگذرانند بر قطب
... گذرند بنقطه شمال و جنوب که از نقطه تقاطع نصف النهار و افق گشت و آنچه منعقد
حبش حاسب گشت آن گشت که هر یک از دو قوس افق را واقع گشت میان جزو طالع و نقطه
جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند و دوایر از قطب بمبادی این اقسام بگذرانند و این

طریق دیگر محققین تعریف که نهند چه اگر منطقة البروج بسمت الرأس گذرد باین طریقه تسویة البیوت نکرده آنچه
مستعمل معمول این است که هر یک از چهار قوس را از منطقة البروج که واقع است میان افق و نصف النهار
به سه قسم متساوی کنند و مبادی آن اقسام را در این صنعت مبادی خانهها دانند و چون منطقة البروج بر دایره مفروضه بیک
از این طرق بر دوازده قسم کنند هر قسمی را بیتی گویند و ابتدای قسمت را مرکز بیت خوانند و ابتدا از طالع
گرفته متوالیا بشمرند و چون شکل مدور یا مربع بکشند و در آن دوازده خانه رسم کنند و طریق
رسم آن بحسب عادات مختلف است و جمله آن را بر قسمی رسم کنند که مقصد بنوعی از این جانبها
بعضی دیگر در خانه دوازده که آخر بیوت است متصل بخانه اول بیند و در هر خانه درجه اول بیک
از این بیوت دوازده گانه یعنی فوتی از منطقة البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز آن خانه ثبت
ثبت کنند و موضع کواکب سیاره و عقده راس قمر در هر خانه از آن خانهها که باشند ثبت نمایند و آن
یعنی این شکل را زایچه خوانند مأخوذ است از زیج معرب زایچه و آن خیط است که بنایان
در استوار عمارات تا آن چوب است و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است بر من ظاهر
نیست که لفظ عربی للأصل است یا معرب یعنی که نهند که زایچه مشتق است از زایش بعربیه گفته اگر
استعمال آن در مولد است الجزء الطالع جزوی است از منطقة البروج که در آن جزء طالع واقع
یعنی جزوی که موضع تربیع و آنچه متعین است جزء استقبال جزوی است هم از منطقة البروج که در آن جزء
استقبال واقع شده باشد در حالت استقبال در یک جزء متقابل متحقق نیست لیکن چون در این باب
نمایند آن جزء دیگر منسوبه معلوم نشود پس اگر استقبال در روز باشد آن جزء یعنی جزء استقبال موضع
آفتاب باشد که در این هنگام آن جزء موضع آفتاب است فوق الارض باشد این جزء فوق الارض را
در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب باشد موضع قمر جزء استقبال باشد در این وقت آن جزء که
موضع قمر است فوق الارض باشد و در تقویم نام و سهمی طالع در عاشر اجتماع و استقبال بعضی با جزو آن
در جدول با ریک در این جدول اتصالات کلیه ما در بند با این طریق که اول علامت اجتماع یا استقبال ثبت
کنند پس علامت روز با شب مقصد بیکی از ایام هفته پس ایام شهر عربیه هلالی پس اسم آن شهر

است و اگر آن را قمر در هند که استقبال
در احد طرفی خط نصف النهار دستی به
در سمت جزو استقبال موضع آن نیز
باشد برافق شرقی ۹۹

و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا از اول شب در این اصطلاح یا ستواب واقع شده پس طالع

اصطلاح و استواب به رقم وضع کنند اول رقم برج و بعد درجه سیم دقیقه و درین قیاس یعنی بر قیاس طالع

هر یک از ده‌ها وجوه را به رقم ثبت کنند و جمیع طالع و عاشر ثبت محقق هر آینه سابع و رابع معلوم

معلوم که عقد سابع مقابل طالع است و رابع مقابل عاشر که الا کسی و چون خواهند ارقام گشته هر یک

از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامت شب را بنویسند و علامت آن اینست له

ساعت لو طالع ش عاشر ه و لفظ جوزا مصرع طی تا لف لام ثبت کنند پس حرف تنصیص

پس رقم برج را بتصحیح گشته پس رقم درجه و دقیقه را بعض گشته که ابتدا به کتابت و تخفیف کنایت

علامت روز یا شب ساعات و دقایق اصطلاح و استواب در این جدول یا رند چه آنکه از صفحه یسری معلوم

زیرا که مقارنه و مقابله شمس که در صفحه یسری بازا هر روز واقع گشت عبارت از اصطلاح و استواب

گشت که تخمیناً یعنی سبحان و در تقاویم اعتبار خود خواهند زیاده بدقیق نمایند چه هر اصطلاح و

استواب تجدید را نسخه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی و دیگری در اول صفحه یسری و گاهی بعد

هر جزء را در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف النهار ظاهر و نصف حق منطقة البروج بدایره

نصف النهار در اغلب اوقات بد و قسم مختلف می‌شود لاجرم گاه بود که برج که بحسب عدد عاشر

برج طالع بود بحسب واقع برج یازدهم باشد که که بر دایره نصف النهار نبود بلکه در طرف شرق

دایره نصف النهار بود در این حال در اکثر معمول برج طالع عاشر ثبت یا در طرف غرب

او بود و درین حال در اکثر ممکن برج یازدهم طالع عاشر ثبت شد در بلده فاخره هرات

صنعت صحی اللآلی و البلدیات هر گاه طالع سنبله پنج درجه دلو بر عاشر بحسب عدد برج عقرب

بعد الحساب عاشر درجه قوس که برج یازدهم گشت چه درین وقت آن بر دایره نصف النهار گشت

و برج عقرب در طرف غربی او و ازین استکمال بسبب این اختلاف در ایام بعضی

نوسیند مح بیع عاشر برج عقرب گشت بحسب عدد از برج قوس نهم درجه گشت

بحسب عدد و اینجا در بلده هرات هر گاه سه درجه ثور طالع برج عاشر بحسب عدد دلو بود

قید اکر که است در او اف
عبارت که برج هشتم و هفتم
طالع عاشر بود کالا کخی ...
سنه رحم

بحسب عمل بیست درجه جدی اشد که برج نهم گشته چه درین وقت آنکه نزد دایره نصف النهار
گشت و برج دلو در طرف شرقی او بود و این خانه را چنین نویسند من ... یعنی عاشر
برج دلو گشت بحسب عدد از برج جدی بیست درجه گشت بحسب عمل در رابع که مقابل عاشر است
نیز باین نوع مختلف شود و مثال این اختلاف که هم در خانهای دیگر شود از طالع و سابع نیز
واقع شود و چون در تسویة البیوت بطریق الرموج باشد مختلفه منقسم شود هر آینه کاهی
که مرکز خانه در برج سیم آن نیست واقع شود یا مرکز خانه در یک برج افتد و باین سبب
بعضی یا اکثر از بیوت بحسب عدد و عمل برعکس باشد مختلف شود مثلا چون همین بیست درجه
دلو که منتهای آن درجه در بلده مذکوره طالع باشد بحسب عمل عاشر که بحسب عدد قوس گشت
بحسب عمل درجه جدی واقع شود پس این خانها را چنین باید نوشت ... من
... و بیت ثانی بحسب عدد حوت گشت بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آنرا درین حالت چنین
باید نوشت ... من ... و بیت ثالث بحسب عدد حمل گشت بحسب عمل پنج درجه ثور واقع شد
پس آنرا چنین باید نوشت ... من ... و هو بیت تنظیر انتها ... و ... شعت
نیز باین قیاس بعید چون نقطه طالع مبدأ التقسیم گشته بپیوست در اول این اختلاف ... و همچنین
در سابع که مقابل اوست ... منطقة الکواکب سبعه ... خمسه
... اولا بباید دانست که در تحت خارج مرکز دایره موهومه که
آفتاب بر آن حرکت کنند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در تحت حامل هر کوکب دایره
که مرکز تدویر بر آن موهوم گشته منطقه حامل آن کوکب گویند و در تحت تدویر نیز دایره موهومه را
که مرکز کوکب بر محیط تدویر بر آن حرکت کند منطقه تدویر آن کوکب گویند و اهل این صناعت
منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه تداویر آنها را که بار
که اند ... بر دو جزء دو قسم ... متساوی اند اعظم ... از دو قسم ... هم ... و بینه ...
اقسام را نطاقات خوانند و اینست معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج

نطاقات ...
مجره ...

نطاقات

ایشان یعنی فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاق است که آنرا نطاقات [illegible] گویند و هر یک
از خمسهٔ متحیره و قمر را که تدویر دارند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و آنرا نطاقات
تدویری گویند و نطاق و منطقه یک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق
در لغت هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق
نطاق بر [illegible] از قبیل اطلاق کل است بر جزو و بعد ازین معلوم شود که بعضی در تقسیم نطاقات
اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف سیر را معتبر اختلاف ابعاد گرفته که مبدأ النطاق
اول در هر فلکی [illegible] نقطه بود از منطقه ایشان بنسبت بمرکز [illegible] عالم و مبدأ النطاق
سیم نقطه دیگر [illegible] نقطه هم از منطقه ایشان بنسبت بمرکز عالم و معتبر اختلاف سیر گرفته که مبدأ النطاق
اول ابد هر فلکی انجا بود که حرکت هر یک بنسبت بمرکز عالم در کمال بطؤ بود و مبدأ النطاق اول
سیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض [illegible] کما لا یخفی علی من له
ید فی علم الهیئة و مبدأ النطاق [illegible] چهارم [illegible] معتبر اختلاف ابعاد هر نقطه [illegible]
یعنی [illegible] اوسطه [illegible] میان ابعد و اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه
او است با دایره که مرسوم بر مرکز عالم ببعد [illegible] نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه
تقاطع محیط او است با دایره که مرسوم بر مرکز عالم ببعد [illegible] مرکز تدویر از مرکز عالم و
معتبر اختلاف سیر [illegible] اوسط [illegible] سیر یعنی [illegible] آنجا حرکت سریع [illegible] بطیء
در تدویر [illegible] نقطه تماس منطقه او است با خطی که از مرکز عالم [illegible] و در خارج مرکز
شمس و [illegible] طرف [illegible] از مرکز عالم عمود [illegible] بر خط مار باوج و حضیض و در [illegible]
علویه و زهره [illegible] طرف عمود [illegible] خارج [illegible] بر خط مار باوج و حضیض او از نقطه [illegible]
از مرکز عالم در طرف حضیض ببعد از یازده جزو و ثلثان جزو [illegible]
قطر فلک [illegible] شصت جزو [illegible] هندسی [illegible] اقتصار کرده اند [illegible]
لا یوجد [illegible] نطاق اول [illegible] آفتاب باید [illegible]

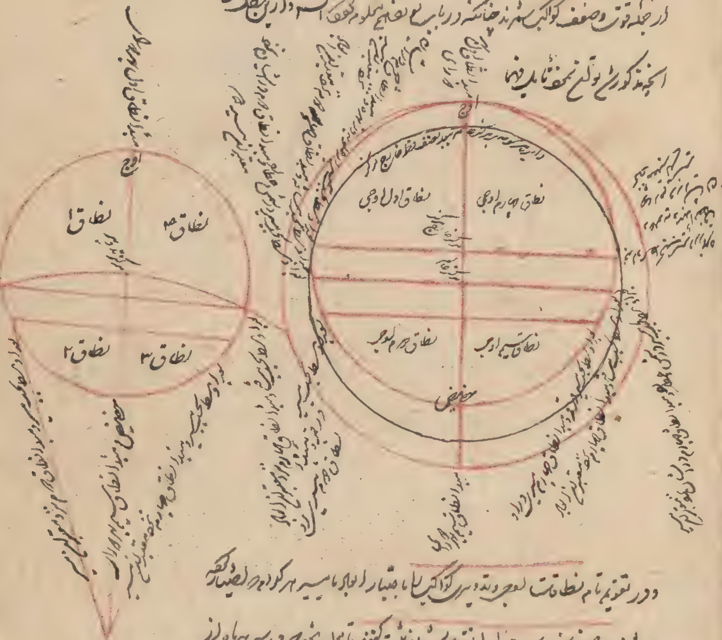
چنانکه در خارج مرکز منطلق و در تدویر
[illegible] در کمال سرعت [illegible] چنانکه در تدویر او بر
[illegible] متحیره است و مبدأ النطاق سیم آنجا که در کمال
سرعت بود چنانکه در خارج مرکز منطلق و در
تدویر [illegible] در کمال بطؤ چنانکه در تدویر [illegible]
متحیره است [illegible] ؟؟؟

[illegible]

که از مرکز عالم خارج [illegible] بر قطر [illegible] بر اوج و حضیض او
[illegible] در جانب قمر بطرف عمود [illegible] ؟؟

[illegible]

و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز در نطاق اول تدویری که حس مرکز کوکب از ذروه مرئیه
کند و در دیگری و باقی بر توالی حرکت تدویر و کوکب اعلی در [در نطاق] دوم با بطالت و در نطاق سیم و چهارم
صاعد و در نطاق چهارم و اول مستقیم بود و در نطاق دوم و سیم منخفض و اهل احکام [ایشان را]
از جمله قوت و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوع نهم علوم کوکب اشاره داده از این بنگاه شود
آنچه مذکور شد بر توالی نموده تا بدانیم



و در تقویم نام نطاقات لعجوی تدویری کواکب را باعتبار ابواب ماسیه هر کدام را اصطلاحی کرده
باشند در صفحه یمینی در رسم جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود هر روز در سر هر ماه از
ماههای حساب مرکز تدویر هر کوکب در کدام نطاق لعجوی و کوکب خود در کدام نطاق
تدویریست و علامت اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات لعجوی و تدویری اینست
نطاق اول لعجوی نطاق دوم لعجوی نطاق سیم لعجوی نطاق چهارم
لعجوی نطاق اول تدویری نطاق دوم تدویری نطاق سیم تدویری
نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که مرکز کوکب یا مرکز تدویر در یک نصف النهار
در آخر نطاقی بود و در نصف النهار دیگر بعد از حرکت به نطاق دیگر رود علامت آنرا نطاق

به بادی منقسم شده در مابین آن و نصف النهار و در جهاتی تقویم آنکه کواکب بار بند تا معلوم شود چه
بر کرده‌اند هر یک کوکب در کدام شب از ماه در بان بخطوق شعاع است کجا و چنین حرکت افلاک سفلیه سریع
است از افلاک سایر کواکب لکن بعض از جهت تفاوت قوت جداول باز یک در طرفین جدول التقویم
او باز دید و در یک جدول در طرف تقویم او باشد عدد ساعات او و در دیگر که در سایر است عدد
ساعات دیگر را ثبت کنند چه اگر در حاشیه تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب ارقام
در این جداول بسیار مخشوش و در هم رفته شود آن ظهور و خفای خمسه متحیره مراد از
ظهور کوکب اول ظهور است که او را بعد در یک از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت الشعاع
آفتاب مختفی بوده باشد و مراد از خفای کوکب اول در آمدن او است در تحت شعاع آفتاب بعد از
آنکه ظاهر شده در یک از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور بوده باشد و مختفی تا آنکه ظهور
و خفا در کواکب مختلف می‌شود بسبب کثرت و قلت بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض شمالی
و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء و بسبب کثرت مطالع و مغارب اجزای بروج و قلت آن و اگرچه صفا
و کدورت هوا و حدت و کلال بصر را نیز در این باب دخل است لیکن آن را اعتبار
نکنند لا کیفیت ظهور و خفای آن است که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق چند روز
در مغرب مختفی شوند بعد از آن چند روز در مشرق ظاهر شوند بسبب آنکه چه جای آن از زمین بعد [illegible]
کوکب علوی منصرف شده هر آینه سرعت در طلوع هر کوکب سبقت گیرد در روز بروز متقارب باشد
تا چون بمرتبه انتها رسد در به آید و کوکب را در این حالت مغرب گویند بسبب آنکه شب بشب نزدیک
باقی عرض هر شب شود هر چند بر آید نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع آفتاب مختفی
شود و در آن حالت او را مغرب و تحت الشعاع خوانند تا محترق شود بعد از احتراق چون
اسرع است از کواکب و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب لا از غلبه نور خورشید هنوز
مرئی نشود تا چون بمقدار [illegible] از یکدیگر برسند کوکب صباح در مشرق بنظر در آید و آن ظهور
او بود بعد از آن او را مشرق خوانند تا بمیان او و آفتاب [illegible] درجه شود و چون از آن

لیس ه

چه هر گاه عرض کوکب شمالی بود خفا دیرتر و ظهور زودتر باشد و هر گاه جنوبی بود بعکس و هر چند عرض بلاد و عرض کوکب در شمال بیشتر شود این تفاوت بیشتر باشد کما ثبت فی علم الهیئة [illegible]

چه هر گاه کوکب سریع السیر [illegible] [illegible]

[illegible]

بگردند مشرقی بود و مغربی تا که بعد از مقابله بحد تغریب رسد و بر سمت دیگر است و حالت اول
عود کند و بعضی حد تشریق و تغریب را در علویه بعد ربع دانند و تشریق آنست که کوکب علویه
در اواسط ایام استقامت بعید باشد لیکن آنست که قدر ربع دور باشد بعد از انتصاف خویش است
دایما کوکب علویه از ذروه تدویر آن نسبت با جرم تدویر بعید گرفته دور گشت از آن
نسبت با جرم فلک البروج و حضیض بعید دایما کوکب علوی را احتراق در ذروه تدویر بود چه
وسط ایام استقامت است و مقابله با آفتاب در حضیض در وسط ایام رجعت است دایم هر
تقریب است و اما اشتراک او با علا گفته است و در ابطا علویه با آفتاب در باب سیم و [illegible]
شده بجا آمیخته هر یک از سفلیین تقریبا در وسط ایام استقامت و هر وقت وصول ایشان است
بذروه تدویر و در وسط ایام رجعت و هر وقت وصول ایشان است که حضیض تدویر محترق شوند تقریبا
مانند و هر قبل از این در باب ششم مذکور خواهیم شد و در اغلب احوال پیش از احتراق و استقامت
در مشرق مختفی شوند و این را اختفاء صبحی گویند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شوند و این
ظهور مسائی گویند و بعد از احتراق در مشرق ظاهر شوند این را ظهور صبحی گویند و سر این
آنست که هر یک از این دو کوکب در وقت ظهور صبحی با علاوه تدویر [illegible] اتصال کنند
هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت کوکب در این حال [illegible] حرکت
اعلای تدویر بتوالی بر حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی و قرب طلوع آفتاب
مختفی گردد و بعد از آن چون محاذی بذروه رسد که در وسط ایام استقامت است محترق گردد و پس
به اسفل استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت گیرد چنین مقداری از آفتاب [illegible] شد بگذارد
در مغرب ظاهر شود و او را در این حال مغربی خوانند و هر چند برآید کوکب از آفتاب دورتر شود
چنانکه هر شب [illegible] ارتفاع او بیشتر بینند تا بعد از آنکه منتصف نصف قطر تدویر او رسد
و این را ابعاد اعظم و حد تغریب [illegible] گویند و چون از این بگذرد [illegible] تدویر [illegible] کنند
و بر خلاف توالی متحرک است پس روز بروز نزدیک آفتاب شود چنانکه هر شب ارتفاع او کمتر

در اغلب احوال پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شوند و آن را اختفاء مسائی گویند ۲۲۲

ببینند تا در حوالی افق غربی بسبب شعاع آفتاب در آید و در اول خفا تا رجعت بحضیض رسد
در موضع وسط ایام رجعت گذشت و لامحاله اینجا محترق شده بعد از آن تیز رکت شود تا بدورترین
بخلاف توالی انست بطرف صبحی آفتاب میل کند تا چندی مقداری از آفتاب دور شده باید که
در افق شرقی ظاهر گردد او را در این حال مستشرق خوانند و هر چند بیرون آید از آفتاب
دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارتفاع از صبح بیشتر بینند تا بار دیگر بابعاد العظمی و چند
شرقی رسد پس باعلای بعد دیگر منتقل شود و حالت اول عود کند و اما احکام زحل
کوکب علوی و مریخ کوکب سفلی را از جمله قوابل ایشان دانند اما قید اغلب که به اکثر است
در کواکب علوی بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در مشرق باید ظاهر شد
ظاهر نشود هر چند بابعاد العظمی رسیده باشد و همچنان منخفی بماند با احتراق دیگر بسبب آنکه
در برج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط تقویم اگرچه او را در مغرب
باید ظاهر شد ظاهر نشود هر چند آنجا نیز بابعاد العظمی رسیده باشد و همچنان منخفی با
احتراق دیگر بسبب آنکه در برج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط
رجعت در اول خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در قسیم پنجم در حین الاحتراق
مراتب دیگر دقیقه بود در برج حوت را اعجم باشد و زحل مثل هم است پس در این جای قید
از احتراق وسط رجعت مخفی شده باشد در مغرب بعد از آن احتراق ظاهر در
مشرق و از این جا ظاهر شد هر چند اغلب در ظهور و خفا و وسط رجعت نسبت به
کلف الوصال فقط بود گفت و پس و در ظهور و خفا و وسط رجعت نسبت به کلف احوال
زهره و عطارد هر دو در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در میان اتصالات که
بازاء روز معروف صباح یا شام نویسند کواکب را حق با ظهور و مقت ثبت
کنند و علامت ظهور بنج و از خفا علامت کوکب مخفی یا ظاهر ثبت کنند
خفا و ظهور نویسند و در بعضی از تقاویم هر دو را مصحح نویسند و علامت کواکب را

نمودی او

[illegible]

منفرد پس اگر ظهور و خفا مشرقی باشد بر بالای آن یا در یسارش حرف ... نویسند
و اگر مغربی باشد حرف ... نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صبح و شام نویسند
و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت مشهوره را بنویسند بجهت آنکه اکثر طوایف را
بظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره احتیاج گشته چه اهل ادعیه و طلسمات بعضی
اعمال خود را مربوط بوقت ظهور یا خفای کوکبی ساخته‌اند چه در خواص موافق آن عمل
باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکسیر بظهور یکی از ثوابت مقید باشند و بعضی از
دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع اغصان
و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابتی نمایند چه اعمال مذکوره را در آن وقت انسب و اولی
دانسته و اطبا نیز در امر دوا و فصد و مسهل و غیرها باین امور مقید باشند و از ثوابت
مشهوره ظهور شعری یمانیه ملاحظه نمایند چه قدما در کتب احکام تجربه کرده و از آن بر حوادث آتیه

و سهیل را نیز ثبت کنند چه بعضی
مردم در حساب ظهور شعری یمانیه ...

عالم استدلال کنند و بعضی دیگر اول عددی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه مخصوص
نمایند و از آن بر حوادث آینده و آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رساله‌ای معتبره
در علم فلاحت نوشته مذکور گشته و در بعضی بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور
شعری به مدت دیگر در جایگاه از هر تخمی قدری جدا جدا از جهت آن بکارند و در موضعی نگاه دارند
و در وقت ظهور شعری آن را ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم در آن سال
نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند که نیکو نیاید و بظهور سهیل هم
بسیار معتقدند چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای قطع فضلات تاک
و قطع بعضی از اشجار و افکندن میوه نیز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود
از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر می‌شود بر حوادث آن سال استدلال می‌کنند
دیگر ظهور و خفا در بین کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین
طلوع و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو امر در آن
متمکن باشد کما عرفت فیما بین در رؤیت هلال بعد فصل هلال سیوم عبارت گشته از زاویه

مهتیه ح

قمر در شب اول ماه و محاق لنحن خطان است که قمر جرمی است کثیف صیقلی پس از
آفتاب کسب نور کند و بجهت صقالت نور از و منعکس شده بر سطح ارض افتد و آن را
قمر گویند و چنین هر جا نیز گردی شکلند و چنانکه در ابلاج لاجرام مهتی شده جرم شمس
اعظم از جرم قمر است [بیت] پس نصف بیشتر از کره قمر مستضی شود به ضیاء آفتاب و نصف کمتر ظلمانی بود
حالت اجتماع و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطرخس حکیم
در کتاب جرم النیرین مبرهن ساخته است و آن را دایره ضیاء و ظلمه خوانند و محروط که از
بصر در حین مشاهده و حین محیط کره قمر شود مماس به نصف کمتر از قمر شود و آن را نصف مرئی
گویند و نصف بیشتر را که مماس شوند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی
از جرم قمر دایره بود که آن را دایره رؤیت خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس بر برا
هین معلوم شده است و این دو دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصور دیگر مختلف شوند
و در وقت اجتماع منطقه ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب و درین حالت
دایرتین یا منطبق باشند بر یکدیگر یا موازی نزدیک بهم و چون اجتماع زائل شود هر آینه
که دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند و لحظه فلحظه متزاید
شود تا کمتر چیزی از یک جانب ماه که محاذی آفتاب است نمایان شود و آن را هلال گویند و اهل
این فن وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت هلال موقوف بر دو شرط دانند که یکی
و دوم بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم بانضباط وسعت هلال و کثرت و قلت مکث او فوق
الافق از آن کنند و دیگری را بعد سوا و روشنی و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن
درین دو شرط خلاف کرده اند آنچه متعارف این زمان است آنست که منجمان متقدمین
به تجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض
بقدر ... عشر ... ده درجه معدل النهار گشته و آن را بعد معدل گویند یعنی قمر را
مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اگر از آنکه ده درجه بیش باشد یا کمتر از بعد معدل گویند

[illegible]

چنانچه معلوم کرده اند ح

منه

بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهار است یا بفتح دال بسبب آنکه بعد نیّرین مذکور چه
یا نقصان تعدیل الغروب معدل این بعد حاصل شده براهان عدد محفوظ است و اثنا عشر درجه در وقت
غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیّر که آن را بعد سوا گویند ما بین ده درجه و دوازده
درجه باشد بیشتر هلال مرئی شود یا نه پس اگر اصل التعدیلین محفوظ یا هر یک برابر
از ده درجه کمتر باشد حکم بر رؤیت هلال نتوان کرد لیکن استادان گفته‌اند که اگر مقدار یکی کمتر از
نصف درجه باشد ممکن بود که هلال دیده شود خصوصاً که عرض قمر در آن وقت شمالی باشد الا اگر بعد
معدل میان که از ده درجه و چهار نقصه درجه باشد هلال [illegible] و اگر از آن بیشتر بود بلند
و ظاهر [illegible] و بعد بین التقویمین [illegible] بعد سوا آنچه [illegible] بحسب اجزاء منطقة البروج است که
آن را همیشه مساوی کرده‌اند و در اجزاء معدل النهار [illegible] کیفیة الشفق [illegible] رؤیت هلال
با اختلاف آفاق مختلف [illegible] چه هر مسکنی مدار قمر در آن [illegible] قمر است [illegible] رؤیت
هلال آنجا اسرع است و در تقویم [illegible] از [illegible] جدولها وضع کرده‌اند از
که معدل و بعد سوا در اول هر ماهی استخراج کنند در تحت اسم [illegible] ماه در آن جدول نوشته
ثبت کنند و معلوم در اول ماه وقت غروب آفتاب [illegible] بر رؤیت هلال [illegible] در
یک درجه [illegible] دقیقه و کیفیت هلال [illegible] و [illegible] استخراج [illegible]
از بعد معدل و بعد سوا در آن جدول [illegible] و در بعضی تقاویم [illegible] در تحت صفحه [illegible]
هلالی که در آن صفحه نوشته شده [illegible] و گاه باشد که عرض قمر در آن وقت [illegible] در وقت
غروب قمر [illegible] رؤیت هلال ثبت کنند در آن جدول [illegible] از ده [illegible] کشیده
باشند [illegible] در تحت صفحه [illegible] عرض [illegible] عرض قمر [illegible] در بعضی [illegible]
چنانکه [illegible] عرض قمر شمالی بود [illegible] مغرب [illegible] و چنین جنوبی بود در
جنوب [illegible] و چنین این امر معلوم گشت [illegible] هلال [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] قمر را در اول هر ماه استخراج کنند در جدول ثبت کنند رسم [illegible] آنچه [illegible]

و آنچه در این زمان معروف و مشهور گشته آن است که در وقت غروب روز بیست و نهم
این ماهها استخراج کنند که در جدول ثبت کنند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد
کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی و جزء آن اینها نهند و آن شب را
غرهٔ ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لا یری بنویسند و آن شب را سلخ دانند
و باید دانست که آنچه در این زمان در صفحهٔ یمنی تقاویم تامه ثبت می نهند اینست
که در این ابواب مذکور شد و چون در این عصر ایده الله تعالی اهل روزگار علم ریاضی
نسبت بسابق بتدقیق و تصحیح سال ترکیبی ترجیح داده هر یک استخراج تقویم سجان ج
تام کمتر می شود ما مستقات صفحهٔ یمنی یکصد سال از [illegible] تا پانصد و نوزده جلالی
باتفاق و تصحیح جناب خطیب سالم عن الآفات و البلیات الی الابد استخراج کرده ما بعضی را زواید
که بعد از این مطلوب خواهد شد با این کتاب ملحق کردیم تا اگر کسی را [illegible] مطالعه
و مباحثه این کتاب [illegible] که به [illegible] محتاج بتقویم تام [illegible] و بالله التوفیق و
علیه التکلان فی قول الیه و نعم [illegible] باب [illegible] هم در معرفت [illegible] تقویم [illegible] ربع
چون نصف از میان معرفت صفحهٔ یمنی فارغ شد شروع کنیم در بیان متعلقات صفحهٔ یسری پس
می گوییم که در صفحهٔ یسری که جدول تام است سابع و تاسع هلالیه اعلام کنند جهة تعیین
وقت [illegible] از متعلقات این صفحه از [illegible] رجوع بصفحهٔ یمنی و [illegible] هلالیه
مشهور [illegible] و [illegible] اکثر [illegible] این صفحه [illegible] داخل [illegible]
پس جدول دیگر [illegible] و در [illegible] قرار [illegible] روز [illegible] روزها
در شب بعد از [illegible] روز [illegible] کنند [illegible] رقم [illegible] مشتق الیه [illegible]
[illegible] رقم [illegible] از [illegible] روزها بعد از آن روز [illegible] در آن [illegible] دست
داده [illegible] رقم [illegible] روز [illegible] شب و گاه [illegible] در تقویم تام و اگر [illegible] در تقویم
شمسی [illegible] در تقویم قمری [illegible] بنویسند و [illegible] تصحیح و تعیین کتابت [illegible] رقم [illegible] رقم ج
کنند و در [illegible]

مرکز	خاصه معدله	نسب	تعدیل	مضروب	بعد البعد	
سکج ا رکد کد	لح لط لکح کد	لد مد	کو مو کح لو	ماه نه مح	سه سه سد مح	ندر قار مط نه
ند لو مو ه ماط	ا ما سه ا ر ا	لح لط	کح ند کح ند	کح لط کح کح	سد لد سد سه	مو نه مح مط
وه لد وکط نه	اسه کد اکح سه	سه نز	کح مح کح مح	کح مح لط ما	سح نز کح لو	مح ند مح نه
رکط کح کح ما	اکر لد سه کح	ه لط	کح ما کح م	بر لد کح کو	سه نز سا نه	سه مح مح کط
ط ی ی ی ر	رکه ه حسه ر	کو مد	کح لط کح لط	ح نز کح مط	سه لو نط ح	بالط قار ندلط قدر
باه باکوکح	حکح له که ند	لم	کح م ل ل	اکح ما ما	نز ما نز کد	نز کح نز که
ماکح نه اله ح	ه اند ه کح ل	سه سه	کح ند کح مو	ل ما ح کح	نه کو نه نذ	نذ مو ناکوقدلا
سطلا ددند	دی نا وکح کح	کح له	کح مو کح نه	رکخ سه د	نذ مط نه نط	مونا قدر مح ح
هکحر رکد م	ررکح رله ی	بر له	کح مح کح ند	لو ند کح کخ	نه بر نوالو	لط لح لرکح
هره وباکو	رکا مو رکو یر	لط سه	کح ما کح ما	ه ه کح ما	لونو	لولو لوله
رحمط ح ما که	ح سه مو حکح لو	نه مر	کح م کح لط	کح نز لوما	نز مح کح سه	لی نا سه لا
ح کد لا طکح نز	ح کو نط ط سد لا	رکو کح	کح لط کح م	سه کح رنه	لط نز سه کا	برلاقر ر کح کوقدر
سه کح ه باز مح	ط کح ه سه له الکه	با ح	کح ما کح مح	ح مح ا سه	سه ما سح مط	کح کح سه مر
ا سه و ا کو کط	باسه بر باکح مح	با ی	با با کح مو	باکح کح اکح	سد لط سه ر	سه رلط کح ندقدر
احسه سه ه که	لم ه مو ی کا لا	رکح کو	کح مو کح نه	ی ل ح لط	سه ما سد نه	سه ما قار لوح قار



ارتسیم زیر عصر بهمن بهی دلالت کیند والله یعلم بر روش که زرر کرلیه نقصان دار ززاله کوست و دوایب دختهای دقیقه
دلوهای خدا و تق داندده خانه‌لری قدیم وظیلی دجور وبدکشتی هوا دارزله ذدایب ووقوع رعد
وبرق وبری حاکمی محصیح ورده یه دراهی صحرا وردن خاندانلی قدیم دستکی حلی برلرعان نقصان
دجور واندده رسیدن بورزاد اهل وربع دائمه قصته ه وفراتح ظلام ورو ش بازارها ٥

لیکن خبر انحطاط قبل از نصف النهار
واقع شود رقم برج مشغول الیه را در ازاء
آن روز ثبت کنند و اگر بعد واقع شود در
روز بعد از آن ع ع

کنند و در بعضی تقاویم بجهت رقم برج علیحده جدولها آورند و علامت روز در این جدول [illegible]

[illegible] عبارت است از نهار و از شب [illegible] که عبارت از لیل است و بعد از جدول اتصالات

قمر شش جدول دیگر آورند بجهت اتصالات قمر با کواکب دیگر و اسامی این کواکب [illegible]

[illegible] المثلث در مستطیل فوق جداول مذکوره است بنویسند و ابتدا بشمس کنند [illegible]

[illegible] سایر بترتیب افلاک ابتدا از زحل آورند پس در ازاء هر روز [illegible]

در آن روز یا شب بعد از آن روز هر اتصالی که [illegible] از اتصالات خمسه در جدول آن کوکب

وضع کنند [illegible] رقم اول علامت نظر [illegible] بعد از

نظر رقم [illegible] و سیم علامت دقیقه و [illegible] روز یا شب [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] تحقیق شده لیکن [illegible] در تقویم معروف نیست [illegible]

[illegible] جمهور شمس گفت محاسبه [illegible] محاسبه [illegible] رسیدن [illegible]

شرف و رسیدن او به نقطه هبوط و رسیدن [illegible] نیره و آن چهارده درجه

[illegible] آفتاب [illegible] درجه شرف قمر است و از این جهت [illegible] نیره خوانند [illegible]

درجه [illegible] هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است و از این جهت [illegible] درجه شرف [illegible]

[illegible] درجه از حد مریخ [illegible] این [illegible] محترقه خوانند [illegible]

حدود کواکب بعد از این [illegible]

قمر مبدأ دخول [illegible] تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند [illegible]

[illegible] کواکب [illegible]

بر خلاف [illegible] دوازده [illegible]

[illegible] روز [illegible] کواکب [illegible] فلک [illegible]

[illegible] فلک [illegible] فوق فلک [illegible]

[illegible] زهره [illegible] فوق فلک شمس خلافا للجمهور [illegible]

[illegible]

چنانکه شیطان ... زنند و در بعضی تقاویم تمام شمس هر سر صفحه ... تقویم او ... در اول هر ماه

از ماههای جلالی بیاورند بجای رقم اول برج ماه و درجه و دقیقه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که

مذکور شد در اثنای مقابلات قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات و در آن روز زیاد شب

بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی از جداول ماه زیج ... برجی یا لون دیگر غیر سواد بنگارند

رقم مایه رقمی ... از جهات و صحیح کنند و اگر هیچ جدول خالی نباشد در خارج جداول

نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جداول ماه زیجات جهت حالات بیاورند و علامات نظرات

و تسریع و هبوط ... در باب ... معلوم شد و علامت ... باشد

و با ذنب ... و با کید ... و بعضی ... با کید ... نویسند و بعضی ... صورت

و علامت طریقه محترقه ... و علامت تحت الشعاع ... و در بعضی تقویمها رسیدن قمر را ببعد

خروج از شعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی که بعد میان تقویم او و آفتاب بعد از [illegible] اجتماع

بمیزان دوازده درجه رسد و علامت ... و نیز ... نویسند و گاه ...

در بعضی تقویمها علامت ... با راس ... نویسند و با ذنب ... و علامت تحت الشعاع

... و علامت نیز ... منازل قمر عبارت

است از بیست و هشت قدر ... که ... قطع کند چنانکه در هر شبانه روزی در منزلی

... قمر ... روز ... کنند ...

منازل ... بیست و هشت ...

اعتبار کنند و علامات کواکب را ... در حوالی منطقه ... خواه از صور منطقه البروج خواه نباشد

و اسم هر یک را از آن علامات اخذ کنند ... قمر مقارن یکی از آن علامات ... پس اگر ساتر آن علامات ...

گویند ... و اگر ساتر ... گویند عدل القمر ... گشته

و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از منازل ... القمر قدرناه منازل حتی عاد کا

العرجون القدیم ... منازل ... منطقة البروج ... بیست و هشت

قسم هشتاد و یکم که آن ابتدا از زوال جدی و قسمی با اعتبار ایشان منزله است از منازل قمر و معتبر
در راههای قمر این بیست و هشت منزل و چنین هر ربع دوازده است و منازل سبب هشت حصه هر برجی
دو منزل و ثلثی باشد که الاسعد [illegible] سبب اسامی این منازل همان است که اعراب قرار داده اند
از عیب [illegible] کنند و بعد بسطه [illegible] کواکب تغیر کرده اند [illegible] در هر ربع و این ترتیب است
شرطان منزل اول بود و علامتش دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر
ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یک ذرع بود و بعرب [illegible] ثیت [illegible] و بعضی از عرب
این دو را [illegible] دانند و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان بدین نهج است

[illegible]

در لغت بمعنی و شرط بضم شین معجمه و فتح رای مهمله علامت است بطین منزل دوم بود و علامتش سه
ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل اثافی خوانند بدین صورت ∴ و گویند موضع
او بطن حمل است [illegible] به سه ستاره بر بطن حوت است لیکن چون اصغر است از بطن حوت
این را تصغیر کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم بود و این را عجم پروین و پرن خوانند
و علامت این شش ستاره است متقارب بدین صورت ⁘ و در روایت کنند که هفت است
این [illegible] از آن جمله چهار صورت است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و
[illegible] در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده و موضع این کواکب کوهان ثور است
و بعضی [illegible] کفل [illegible] حمل است [illegible] و این را ثریا [illegible] گویند [illegible] در
طلوع [illegible] از [illegible] و سبب [illegible] بود و آن تصغیر ثروی
است مشتق از ثروت [illegible] کثرت [illegible] و تصغیر آن که صغر کواکب است و ثریا را عرب النجم
و نجوم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم بود و علامتش ستاره ایست روشن از قدر
اول [illegible] بر [illegible] با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر ثالث بدین صورت
و بعضی این را تشبیه کرده اند بصورت [illegible] از ارقام هندسه و این ستاره [illegible]
[illegible] چشم جنوبی ثور است و از این جهت آن را عین الثور خوانند [illegible] بر جانب دیگر [illegible]

[illegible]

دبران

حب سما الثور است و لکه بر زانو دیه لکن است بمنزله بینی او و تسمیه آن بدین لحیه دبوره تبعیت
اوست مر ثریا را و از نجمه گفته اند او را تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و لیکن از آن محدوج
نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر او در لغت چوب را گویند که شعبه در سر داشته باشد هقعه منزل پنجم
بود و علامت او سه کوکب خرد است که نزدیک یکدیگر متصل اند بدین شکل چون سه نقطه بر سر شکل زنند
بر این صورت ∴ و از نجمه او را ... خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته
و چنین بمنزله سر صورت جبار است لیکن او را رأس الجبار و رأس الجوزا نیز خوانند و هقعه در لغت صورت
دایره سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر سر او و اصحاب جنیب او را علامت تلقه هقعه دانند
منزل ششم بود و صاحب بعضه المنجمین گوید علامت او دو ستاره است بر منکب صورت جوزا و
میان ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و از هقعه که بر شمال جنوب میل دارد آنکه شمالی تر است
از اوسط قدر ثالث است و آن دیگر را از اوسط قدر رابع و عرب گویند هیچ ستاره ای است
بر این صورت ∴ و هنعه در لغت داغ را گویند که بصورت چوگان بر گردن چهارپایان
نهاده باشند ذراع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزله سر هر یک از توامین
باشند بر این صورت ∴ و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و این را ذراع مبسوط
گویند چه تسمیه آنست طلوع او بی طلوع ذراع مقبوض که شعری شامیه است با مرزم او و ایشان هر
دو را ذراع تجیه نیز گویند که بزعم عرب بر صورت اسد واقع اند و منجمان یکی را از دو ستاره ذراع مبسوط
که اول برآید رأس التوام المقدم و مقدمه الذراعین و آن دیگر را رأس التوام المؤخر و مؤخر
الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت او دو ستاره است از صورت سرطان از اوسط
قدر رابع با کوکبی سحابی که در مابین ایشان است و آن را معلف سرطان خوانند بر این صورت
و بطلمیوس در مجسطی همان معلف را نثره گفته است الی زعم عرب ایشان است که نثره بر منخر اسد است
یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلیج را گویند که در میان ... از بینی ... بیرون آید
و علماء این کوکب ... طرفه منزل نهم بود و صاحب بعضه المنجمین گوید که علامت او دو

ستاره است از قدر رابع و میان ایشان مقدار یک باز و به یک دست بود بر سر اسد
بود و دیگری از کواکب خارج صورت سرطان بر صورت. الزبره خرتان است که بمنزله گردن
اسد اند و از نسخه خرفه گویند جبهه منزل دهم بود و علامت آن چهار کوکب است بر خطی معوج
بر کاهل و سینه اسد بر صورت و از این چهار کوکب آنکه بر جنوب همه است اعظم بود و از قدر
اول است و قلب الاسد ملک آن بود و آنکه در شمال همه است با آنکه متصل است در جنوب کوکب
اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و آن دیگری از قدر ثانی و رنگ عرب این هر چهار است که این
چهار کوکب بر جبهه اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامت
آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر سرین صورت اسد و لهذا بعد از
که در ربع و نیم بود همچنین بر صورت. صرفه روشن است آنرا ذنب الاسد خوانند
و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زبره بوده است یعنی میان کتف اسد و صرفه منزل دوازدهم
بود و علامت آن ستاره ایست روشن از کواکب قدر اول و او را ایشان ذنب الاسد خوانند
چه نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وجا، قضیب اسد و از نسخه گویند
الاسد خوانند و صرفه بآنچه گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت بطرف برودت
برودت و در وقت سقوط او از برودت به حرارت. عوا منزل سیزدهم بود و علامت
آن پنج ستاره است یکی از قدر رابع و دیگر و باقی از قدر ثالث بر جناح جنوبی عذرا
بر شکل لامی که بطرف شمال مکتوب بشکل هتبار او از برابر صرفه بود و بر منظر آن
جنوب کرده و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن
کوکب که بر زاویه بود او را زاویة العوا خوانند و صورت ...
عرب گویند این العوا کلب یعوی خلف الاسد و بعضی گویند از جهت عطفی که بر آن است
عوا گویند کالالف عویت الشیء اذا عطفته و عواء البرد نیز گویند بسبب آنکه چون
او طلوع کند هوا امید سرد گند سماک منزل چهاردهم بود و علامت او ستاره است از قدر

قدر اول

سطرش

قلب الاسد

در لفظ ... و ... ستاره ... که ... بهمن ... از ... [illegible]
... و از منجمان ... بیعلم ... [illegible]

قدر اول بر کف دست چپ عذرا که آنرا سماک اعزل خوانند و صفت او قبل ازین
در صور بروج مذکور شده و اینجا صاحب تذکره گفته غفر منزل پانزدهم بود و علامت
او سه ستاره است بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس
سماک اعزل بر این صورت • • و صاحب روضة المنجمین گفته که او را غفر
بدین سبب گویند که کم نور است زبانای عقرب پس گویا آنرا پوشیده و در کتاب عجایب
المخلوقات مذکور است که او را بدین سبب غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نزاکت
اشیا را از انظار پنهان و پوشیده کرد • زبانا منزل شانزدهم بود و علامت او دو ستاره
است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی بطرف جنوب است که کفة الجنوبیه گویند
و آن دیگر را کفة الشمالیه او صورتش این است • • و عرب گویند که این دو کوکب بر زبانای
عقرب واقع اند یعنی بر دو قرن او • اکلیل منزل هفدهم بود علامت او سه ستاره است از جنوب
بشمال کشیده بر خطی منحنی بر جبهه عقرب هر سه از قدر ثالث بر این صورت • • و جمعی بر
آنند که بر جبهه عقرب واقع است از اینجهة او را اکلیل گویند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند [illegible]
که بر سر بندند • قلب منزل هجدهم بود علامت او یک ستاره است سرخ رنگ از قدر ثانی [illegible]
دیگر از دو جانب او بود هر دو از قدر رابع بر خطی مقوس در تحت اکلیل بر این صورت
• • و او را قلب العقرب گویند چه بر جای قلب صورت عقرب است و [illegible] طرفین [illegible]
[illegible] شوله منزل نوزدهم بود و علامت او دو ستاره است [illegible]
[illegible] بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث بر این صورت • • و شوله در لغت
[illegible] گویند [illegible] دم [illegible]
شوله نیز گویند یعنی دم بردارنده • نعایم منزل بیستم بود و علامت او هشت ستاره است متفرقه
است بر مجره [illegible] از صورت رامی بر این صورت • • • • و عرب تشبیه [illegible] الصادره
کرده اند مجره را بنهر آب و این هشت کوکب را [illegible] شتر مرغ که به آب خوردن آمده باشند و [illegible] چهار را

بر داخل مجره اند و از قدر ثالث اند یعنی سیم و ارده خوانند یا بنیم‌خیز در علی کی بخوردن اند

و آن دیگر خیار پیاله از قدر رابع اند یعنی چهارم صادر و یعنی آب [illegible] اند و سراجحت [illegible] اند

منزل بیست و یکم بود و علامت آن فضایی است ما بین نعایم و ذابح در او هیچ ستاره

نیست و لیکن اعراب از اینجا تشبیه کرده‌اند بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه چه داء آنجا

موضع روباه از حشیش و حصیا خالی میدانند ذابح منزل بیست و دوم بود و علامت آن دو کوکب

است هر دو از اصغر قدر ثالث بر شاخ جدی و لیکن پنهان کرده و در میانه این دو کوکب

مایل بفوق است از اصغر قدر ششم و صورت ایشان این چنین بود . . و عرب کوکب

میانه را شاة المذبوح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را گویا در ذبح او هستند سعد الذابح

بلع منزل بیست و سیم بود و علامت آن سه کوکب است بر دست چپ صورت ساکب الماء که

مایل بشمالی بود از اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر پنجم ستاره دیگر از اصغر

قدر ششم در میان ایشان [illegible] بدین صورت . . و عرب آن ستاره میانه را مبلوع گویند

و آن دو ستاره بر دو طرف او [illegible] کوکب او را فرو خواهند برد بلع و بعضی گفته‌اند

وجه تسمیه این منزل بسعد بلع آنست که در قصه [illegible] یا ارض ابلعی ماءک قمر در این منزل

بود سعود منزل بیست و چهارم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب و شمال ممتد از

ذراع از یکدیگر دو ستاره شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء

و آن دیگری از اوسط قدر خامس است و در زیر بود [illegible] بدین صورت . . و این را

سعد السعود گویند بجهت آنکه بر نجوم آن [illegible] اکثر [illegible] چه در طلوع او

زمستان بشکند و هوا معتدل گردد اخبیه منزل بیست و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره

است بر کف دست راست ساکب الماء و آن ستاره [illegible] مثلث شمالی تر است

از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر رابع بدین صورت . . و عرب میانه را

سعد خوانند و دیگر [illegible] بر اطراف او [illegible] مجموع را سعد الاخبیه خوانند

جمله سعود که عرب دانسته چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم که بر
اوست دوم سعد همام که بر کفل اوست سیم سعد مارخ که بر سینه اوست چهارم سعد مطر
که بر دست اوست و چهار دیگر این چهار سعد اند از منازل قمر که مذکور شد و دو دیگر
یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک که بر جنبش است کبش الماء است
و از این سعود بر احوال هوا و غیر آن حکم کنند مقدم منزل بیست و ششم که علامت آن دو ستاره اند
منکب الفرس و متن الفرس یعنی هر دو از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل از این مذکور شد در صفت
فرس اعظم مؤخر منزل بیست و هفتم که علامت آن دو ستاره اند جناح الفرس و سرة الفرس
یعنی که هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن هم آنجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو
المقدم و مؤخر را فرغ الدلو المؤخر خوانند و این چهار ستاره از آن مربع است که شبیه است به دلو خوانند
بر این صورت و فرغ در لغت موضع ریختن آب از دلو که آب از وی فرو ریزد باشد
منزل بیست و هشتم که علامت آن ستاره ای است روشن و سرخ از قدر ثالث نیز از بطلمیوس
و از اصغر قدر ثالث بر عکس این صورت و آن را جنب المسلسله خوانند چه از صورت مرأة
المسلسله است و آن را بطن الحوت نیز گویند زیرا که بر شکم ماهی بسته است حاصل تعیین
از نوعی کواکب مرأة المسلسله و نوعی کواکب سمکتین که مجموع شبیه است به چند ستاره که کان
خود باین کوکب جمله نقطه اند مانند رسنی بر این صورت از اینجا و سلا عرب رشا
خوانند چه رشا در لغت رسن دلو باشد و طریق معرفت این منازل چنان است که ثریا
در شهر و لطف منازل است اول او را باید دید و بعد از او بر جانب مشرق از مدار
در اثنا طلب باید کرد بعد از یک نیزه و از جانب مغرب بعد از دو نیزه شرطین هر دو بطین
میان او و ثریا باید و چون این منازل را به هم بود که بعد از این هر شب یکی از جانب
مشرق طلوع کند بعد از آن همان بعد معین طلب دارند بدین صورت هر قمری شده منازل
شناخته شود هر ستاره تولد شناخت و چون همه منازل شناخته شود سایر صور اتیه به تعیین جمع

این بیت از قصیده ... از بیست و ... صحیح

تو لیکن چون قمر هر منزلی را از این منازل به ترتیب بیست و هشت گانه در بیست و هشت روز تقریبا قطع کند
و وجه تقریب سرعت و بطوء حرکت قمر است چنانکه معلوم شد پس ظاهر شد که در تقاویم بعد از جداول
ماههای قمر جدولی پیدا آورند و در آن بازای هر روزی در سطح نام منزلها نویسند در
نصف النهار آن روز قمر در آن منزل بوده از آنکه پیش از نصف النهار آن روز بآن منزل
منتقل شده بوده باشد چه اگر بعد از نصف النهار رود ثابت و چون قمر سریع السیر بود
گاه بوده که در یک نصف النهار در آخر منزلی بوده و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته
بوده و یک منزل در میان ترک شده و باین سبب اسم آن منزل مطوی در جدول مکتوب نشده و در بعضی
تقویمها آن منزل را بلون دیگر در میان منزل اول و سیم نویسند و اگر بطیء السیر بود گاه بوده که در
یک نصف النهار در اول منزلی بوده و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر همان منزل بوده
باین سبب اسم آن یک منزل در آن جدول مکرر شده و در بعضی تقاویم تا بجهت خواهند
زمانها تدقیق کنند زمان حلول قمر در منزلها بمنزلها بازای هر روزی که در آن روز یا شب بعد از آن
روز واقع شده باشد بر جای آنکه بنهایت از برج ببرج تحویل کند اسم منزل منتقل الیه نویسند
پس رقم ساعات پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این نیز که همه منازل مسطور شود و
هیچ مکرر نشود لیکن گاه بود چون قمر سریع السیر بود در میان دو نیمروز دو منزل مکتوب شود یا آنکه
در اوایل روز یکی از منازل در آید و در اواخر شب بعد از آن روز از آن منزل
بر آمده بمنزل دیگر رود و گاه بود چون بطیء السیر بود جای یک روز هیچ نوشته نشود
و همچنان خالی ماند بسبب آنکه در اواخر شبی یکی از منازل در آید و در اوایل روز سیم بمنزل
دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلها را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتی است نه جسم
یعنی چون آفتاب باین علامت منزلها مفارقت کند هر آینه آن منزل ها علامتی است پس از طلوع
آفتاب در مشرق ظاهر شود و آن ظهور را چون ظهور ثابتی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی
در موسم معلومی بود آن منزلها را انواء گویند و طلوع آن بارح [illegible] و با طلوع هر منزلی
سقوط یا غروب [illegible] کند منزل [illegible] از این منزلها یعنی هر منزلی را [illegible] رقیب آن منزل

گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را ناظر آن برج گویند لیکن فرق آنست که تحقیقا با هفتم هر منزلی لازم آید
و ساقط گفته اند زیرا که این فلکات بر نفس منطقه ترتیب شده و اینجا مسافت میانه هر دو منزل علامت
مترادف است و نیست بلکه گاهی برج هشتم و گاه برج هفتم ساقط گفته و اینجا مخصوص باشد
و این طلوع اگرچه بمعنی آن ظهور است و قبل ازین مذکور شد اما سقوط بمعنی آن خفا نباشد
بلکه سقوط هر منزل عبارتست از غروب او یا بودن در حالتی که بر خط الافق در غروب
سابق از غلبه نور آفتاب یا بخفا بود در تقویم طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان ایشان علامت
کلیه ثبت کنند چنانکه در مجاری روزی که یکی از منازل را در صبح آن روز ظهور است قبل هر علامت
طلوع و حرف حی است ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیکن متصل یکی از ایام
اسابیع و بعضی علامت صباح و صباح است یعنی علامت لیکن متصل یکی از ایام اسبوع نویسند
و از طلوع هر منزلی تا منزل سیزده روز بود لیکن چون نوبت بمنازل طلوع غفر بعد از چهار
روز بود و طلوع دیگر منازل همه سیزده سیزده بود و در سالی کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع
منزل طین هم پنج بود نور بود الا اسابیع است چنان گفته حکمای هند در ری نهایه
و هر هفت کوکب ... و هر کوکبی سالی کوکبی دارد و آن را نسبت آن کوکب نامیده اند و مدة
هر کوکبی را دو ساعت زمانی است پس هر تمام در هشتاد و چهار ساعت زمانی بود
و ابتدا ... از زمان انتصاف حقیقی کرده باید دو از ده ساعت زمانی منسوب بآفتاب دارند
و بعد از آن دو از ده ساعت دیگر بزهره و همچنین بر ترتیب افلاک دو از ده ساعت دیگر
منسوب بعطارد بود و دو از ده ساعت بعد از آن بقمر و چون نوبت بقمر آخر شود ابتدا
از زحل گیرند تا بار دیگر نوبت بشمس رسد بعد از آن بطریق مذکور میگردد تا انتصاف دیگر
و چون انتصاف شود نوبت هر کوکبی باطل گردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بآفتاب
رسد آن را حکمای هند نسبت شطی گویند و نسبت بمعنی ... کلمه القاموس و اعراب
سالها محرقه میخوانند و در اصطلاح ایشان مذموم است چنانکه امام فخر الملة والدین الرازی

[illegible]

در اصطلاحات علائیه از و الیس حکیم ثلث که در ضرب تنها بی حال قرب حمره محذورات جهت
در اصطلاحات کمتر جهت از ضرر ساعات نسبت و ثلث اول را از بی جهت ازده عدت و اول
نقصان حیات دانند و ثلث دوم سادس لیس نقصان مال و ثلث سیم سادس لیس بد جاه این ثلث
آخر قلیل الضرر است زیرا که بی و بر نسبت به زهره است و در ثلث آخر نسبت به مریخ که چهار ساعت تا
قبل از ابتدای نسبت آفتاب گویند از جمیع مهمات ضرر دارد که زیرا که هم منسوب به کیکاوس
نحس است و هم بی و بر نسبت آفتاب و در تقویم که از جدول منازل قمر و اجسام دهند
دو بار هر روز که در آن روز و شب که از آن ابتدا است آفتاب بعد از آن زاد در آن جدول
ثبت کنند به رقم یا رقم ساعت گذشته از روز و شب تا وقت ابتدای نسبت و رقم
دقیقه سیم روز یا شب دکا بیرون رقم دقیقه نویسند و این علامت در تاریخ مذکور است
در اکثر تقاویم ساعات و دقایق ثبت نمایند زیرا که اسطرلاب آن ازهر است و کار منجم
خوب نمایند که بدقت نهند آن را الیمین ابتدای نسبت را اسباب ساعات مستوی پر زنند
و در بعضی تقاویم نامه هر جدول جا زنند در یکی ابتدای نسبت به شب ثبت کنند و در دیگری
به شب مستوی و در بعضی دیگر کار بر جمیع جدول که از جدول منازل جا زنند و در هر یک
ابتدای نسبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند
از علم نجوم آنچه دانستن آن از واجبات است معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت
لیکن مخفی نماند در بعضی اوقات صلوة الفقها و تقیه به مذهب طایفه سنیه بیان نمود
آن را که در دولت حضرت ظل الهی نواب جهانگیر که موافق مذهب جلیل الحق است
در این کتاب اسطرلاب نامیم تا حق از باطل جدا گشته طالبان حق از آن منتفع شوند ان شاء الله تعالی
پس باید دانست هر عاقل بالغ را اول وقت نماز بامداد که گفته است صبح صادق
ابتدای طلوع کند قید صادق بجهة تخلیص صبح کاذب است که آن را صبح اول و فجر
مستطیل و ذنب سرحان نیز گویند و آن در اول حاضر شود در افق مشرق بعد از ظلمت شب

[illegible]

که ابتدا...

سپید اگرچه منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق
جایز نباشد لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از آن صبح صادق که نور
عریض منبسط ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض در اول مصمت شود ابتدا
ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد بود و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که
آفتاب طلوع می کند و فضیلت وقت نماز فجر تا حینی که از اول طلوع گذشته تا ظاهر شود سرخی از جانب
مشرق آن افضل در ادای صلوة یومیه اول وقت است لقوله علیه السلام اول الوقت رضوان الله والآخر
الوقت عفو الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه است که ابتدای
زایل شدن ظل مقیاس بعد از فیء زوال اگر فیء زوال در آن روز موجود باشد یا ابتدای
حدوث ظل اگر در آن روز فیء زوال موجود نباشد و این در بعضی صورت می شود که در قرب
سمت الراس آن موضع تواند رسید و اول وقت نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس برابر
مقیاس شود سوای فیء زوال یعنی وقتی که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فیء زوال شود
اگر فیء زوال موجود باشد یا وقتی که مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بر روایتی مشهور
بر مذهب ابو حنیفه است و بر مذهب شافعی و همچنین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو
حنیفه اند و بر روایتی بر مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس برابر مقیاس
شود سوای فیء زوال لا بمذهب قوم امامیه علیهم التحیة والثنا که هر آینه صدر لطائف است
از ابتدای زوال مخصوص وقت پیشین است تا آن مقدار که فرض آن گذارده شود بعد از آن اول
عصر در آید و در این حال هر دو وقت مشترک اند تا آن زمان که بعد از مقدار ادای صلوة فریضه
عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر است کما قال الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه الصلوة والسلام اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت
الظهر والعصر حتی یبقی من الشمس قدر اربع رکعات فخرج وقت الظهر و یبقی العصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت
عصر باتفاق جمیع فرق وقتی است که آفتاب غروب میکند لا فضیلت وقت پیشین در مذهب جلیل القدر

تا آنزمان است که ظل مقیاس مساوی مقیاس شود سوای فی زوال و فضیلت عصر تا آنمقدار

که دو برابر مقیاس شود سوای فی زوال اول وقت نماز شام بعد از استتار غروب تمام

جرم آفتابست و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است این مذهب طایفه

سنیه است لا بمذهب فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمره مشرقیه است

تا آنمقدار که فرض مغرب ادا شود بعد از آن وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک بهما

تا آن زمان که نصف شب [illegible] الا در قدر فریضه خفتن باشد باز پس از آن وقت تا نصف شب

مخصوص خفتن است لا فضیلت وقت نماز شام تا زمان روشنی [illegible] است از جانب مغرب و فضیلت

وقت نماز خفتن تا انقضای یک ثلث از شب است و بعضی [illegible] گفته اند تا ربع

سمت قبله عبارت از رسیدن آفتاب است بر نقطه که در آن ارتفاع ظل [illegible] سمت

مکه یعنی دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه و سمت راس بلد معروض گذرد و تقاطع

این دایره با افق آن بلد آن تقاطع در جهت مکه نقطه سمت قبله نسبت بآن بلد و فصل مشترک

میان سطح افق حسی و سطح این دایره خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب بر این دایره رسد

[illegible] دایره [illegible] میان مرکز آفتاب و افق [illegible] ارتفاع سمت

قبله [illegible] در آنوقت [illegible] مقیاس و مرکز آفتاب [illegible] در سطح این دایره [illegible]

[illegible] ظل مقیاس [illegible] در سطح [illegible] پس خط سمت قبله

و ظل مقیاس [illegible] منطبق باشند و هو المطلوب [illegible] از جدول ساعات است

جدول [illegible] در آنجا بازای هر روزی ساعات صبح [illegible] روز و ساعات شفق بعد از [illegible] روز

[illegible] المقدار [illegible] کنند [illegible] ساعات [illegible] دقیقه و مراد بساعات صبح [illegible]

مابین ابتدای طلوع صبح صادق است تا طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمان مابین غروب

مرکز آفتابست و غروب شفق [illegible] از آن بیاض معترض در افق غربی و بعد از [illegible]

جدول دیگر [illegible] در آنجا بازای هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب [illegible]

مؤلف قول محمد و ابو یوسف گشت بیارند بدو رقم یکی درجه دیگری دقیقه و ما آنرا آخر

وقت فضیلت تعبیر کنیم و بعد از آن جدول ما بیارند و در این ساعات عصر حنفیه یعنی زمان ما بین

اول وقت نماز دیگر حنفیه حمی لف قول محمد و ابو یوسف گشت و غروب ببر کرانه آفتاب ثبت کنند

به دو رقم یکی ساعت درجه دقیقه و کما بین هم جدول دیگر بیارند در یک ارتفاع عصر فقهی در دیگری

ساعات عصر فقهی ثبت کنند به دو رقم بطریق ارتفاع و ساعات عصر حنفیه و ما آنرا بلا با خود آن وقت

فضیلت تشبیه تعبیر کنیم و بعد از این جدول جدولها دیگر بیارند و در این بار از ای بهر ادراک

ارتفاع سمت قبله در این روز ثبت کنند به دو رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و شناختن وقت رسیدن

آفتاب با ارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب است چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد

کنند اول معلوم ارتفاع بر ارتفاعی نهند که در بلد دو جهت موافق ارتفاع سمت قبله بود در

آن روز پس حلقه بدست گرفته اسطرلاب معلق کنند و لکفاهی که بباشند هر گاه شعاع آفتاب

از ثقبه علیا بر ثقبه سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در آن وقت ظل مقیاس بسمت

مکه بود و هو المقصود و محقق نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در ما بین المشرقین یا ما بین المغربین بود

آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بر ارتفاع مذکور نتواند رسید و باین سبب در آن

جدول بازای آن روز هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس در آن روز نام بجیب این

جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر موقوف بر معرفت

زوال است و آن در باب ششم معلوم شده است مقصود از نقشه مخصوصی فرا گیرد و الله اعلم زوال

و معرفت آن شبه معلوم پس اینجا جای تکرار نیست

باب ...   چاغ

شبانه روز را به دوازده قسمت کرده‌اند همچنانکه منجمان ولایات ما شبانه روز

را به بیست و چهار قسم متساوی کرده‌اند و هر قسمی را ساعتی نامیده‌اند همچنین حکمای خطا و ترکستان

شبانه روز را به دوازده قسم متساوی کرده‌اند و هر قسمی را چاغی نام نهاده‌اند و چاغ بلغه ایشان بمعنی

وقت گشته و اسامی چاغها بخطایی و ترکی باین ترتیب گشت و این نامها اسامی موش و گاو و پلنگ

اعداد چاغها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسامی چاغها بخطایی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسامی چاغها بترکی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ز	ح	ط	ی	یا	یب
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزینه و مرغ و سگ و خوک است بر این ترتیب

و در این زمان قسم اول را که اسکو بت سیچقان گویند و قسم دهم سال را داقوق است تخاقوی

بزبان ترکی

و همچنانکه منجمان ما شبانروز را شصت قسمت کرده اند حکمای خطا هر چاغ را هشت که قسمت کنند

پس شبانروز را نود و شش که بش و نیز شبانروز را ده هزار فنگ قسمت کنند پس نصیب هر

چاغی از فنکات هشتصد و سی و سه فنگ باشد و ثلثی بش و نصیب هر کی صد و چهار فنگ

و سدسی و الخ نصیب هر چاغی از ساعت مستوی دو و نصیب هر کی پانزده دقیقه و دقیقه ربع

یک ساعت مستوی است و نصیب هر فنگ هشت ثانیه و سی و شش ثالثه و سبب چهار رابعه کلا لا تحوعا

لا بد فی التحریر و ابتدای شبانروز هنگامی که قسمی دیگر باشد از نیمشب گیرند و در آن وقت از چاغ زه

دگسکو یک نیمه گذشته باشد و یک نیمه مانده و ابتدای الغ پیوسته یکی یکی چاغ می گیرند تا نیمه

روز نخستین نیمه از چاغ دوو یوند گذشته باشد و نیمه مانده و اول روز در وقت استوای شب و روز

در نیمه چاغ ما و طوشغان باشد و اول شب در نیمه چاغ بود و الوق لیکن بحسب طول و قصر شب و

روز پیش و پس افتد بخلاف نیمه روز و نیمه شب که هرگز متغیر نشود و سبب آنکه مبدا شبانروز

از منتصف چاغ اول ترکسکو بت کرده اند یعنی از که نیم آن چاغ منتصف است تبعض ساعت

آن نیست را از که اول از چاغ اول گیرند و بعضی در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف کسانی

نقل کرده در این اختیار نیست و دفاتر آن که بعضی از چینی نشسته منتصف کرده اند به سبب مبدا شبانروز

خواسته که چاغ اول نیز منتصف بود که به این غرض با تمام حاصل شود و سال ایشان

ابتدای تاریخ شمسی حقیقی بود که آن را ایشان سیچو خوانند و آن تحویل در صحاری ایشان سیصد

و شصت و پنج روز و دو چاغ و هشت که و چهار و پنج فنگ و سدس فنگ است و این زیاده

است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیکی یک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدا سال

آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود خطائیان مبدا سال منتصف حقیقی

دلو می گرفته اند لیکن به سبب آنکه ... آفتاب ... صحاری ایشان ثابت است و بحسب

ارصاد مشهور متحرک بر دور و دوام مبدأ است از آنجا است که هست
و در زمان ذوالقرنین در نصف دلو می شده و لهذا اوسط کرده است و اختیار منتصف دلو در این
امر بسبب آن کرده است که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب بمنتصف دلو اول فصل بهار است چه در این
وقت هوا میل باعتدال کند و نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای سال اواسط
فصلهای ایشان باشد و بعکس و تیکان که منجمان ما و معرب زمین سال بر دوازده قسم کرده اند
هر چند متساوی نیست و هر قسمی را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم
متساوی کنند و هر قسمی را یک کچه گویند و طریق این تقسیم آن است که دایره میلی فرض کرده اند
که بر وسط دلو که مبدأ گرفته اند گذشته است و لا محاله این دایره متقاطع دایره معدل النهار
بر دو نقطه متقابل است نقطه که بر وسط دلو اقرب است آنرا مبدأ تقسیم ساخته اند و از آنجا معدل النهار را
به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایره میلی دیگر بمواضع تقسیمات گذرانیده تا هر یک
منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی قسمهای ایشان وصول مرکز آفتاب بدین تقاطعات
و قسمهای منطقة البروج اگر چه در این تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع آفتاب آنها را همه متساوی
بود و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جزو و چهار که و صد و یک فنگ و نصف فنگ
بود و اسامی ایشان بر ترتیب این است لیچون وشی کیجه شوفن
چنگ مینگ کوو لیخه سیومن منجون شاجی سیاوشو داشو
لیچیو چوشو پیلو سیوفن خنلو شونگکون لیتون سیاوسه
دابسه دونگجی سیوحن داحن و ایشان سال را اگر چه شمسی حقیقی گرفته اند اما ماههای سال
قمری حقیقی گیرند و اول از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب
آفتاب واقع شود آن شب را از آن اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از آن را اول در
زمان منجمان ما اگر تفاوت اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آن روز را اول ماه نویسند
و اگر پس از نصف روز واقع شود روز بعد از آن را و اسامی این ماهها به ترکی و خط

[illegible]

سالهای [illegible]	ایام	
ا		٨٧٦٤
ب		٧٥٢٨
ج		٠٩٨٦
د		٩٧٥٠
ه		٨٥١٤
و		١٩٨٢
ز		٠٧٣٦
ح		٩٥٠٠
ط		٣٩٥٨
ی		٢٧٢٢
یا		٥١٧٠
یب		٤٩٤٤
یج		٣٧٠٨
ید		٧١٦٦
یه		٥٩٣٠
یو		٤٦٨٤
یز		٨١٤٢
یح		٦٩٠٦
یط		٠٣٦٤
ک		٩١٢٨
کا		٧٨٩٢
کب		١٣٥٠
کج		٠١١٤
کد		٨٨٧٨
که		٢٣٣٦

هست ارام آی • اکندی آی • اوچونچ آی • تورتونچ آی • بیشنچ آی •
آلتنچ آی • یتنچ آی • سکزنچ آی • طقوزنچ آی • اونونچ آی • آن برنچ
آی • چقشاباط آی و اکثر این ماهها مطابقه مثل ماههای عرب هست چنانچه [illegible] یسر الله
لکن ترکان زمانیکه از سه ماه متوالی بگذرد و زمانیکه از دو ماه متوالی سبب وی بگذرد و وجه آن
خلاف ظاهر هست چه هر دو وضع یکی هست و اول ارام آی مبدا اسامی قریست
و لهذا ترکان کو بیکلش خوانند یعنی سر و طامست با بیکه در ماهین مداخل و الحق قسم آخر گفت
ازین سابق مداخل دو ششم قسم سوم گفت ازین لاحق یعنی در حوالی مبدا الحق بود مقدم
بر آن یا موخر از آنچه اگر ماهین اول ارام آی دو شش از ده یکتقسیم زمانی مبدا آرام
آی مقدم بود بر مبدا الحق و اگر کمتر بود مؤخر بود و چنین چنین بود در ایام هر ماهی ازین ماهها قدری
مبدا اقسام زوج از اقسام ستین و مقطع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه بود مثلا
در ماه اول مبدا اقسام دوم و مقطع شود و در ماه دوم مبدا اقسام چهارم و در ماه سیم مبدا
قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که مبدا اقسام بیست و چهارم و مقطع شود و اگر
در ماهی ازین ماهها چنان اتفاق افتد که مبدا هیچیک از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را
از ماههای دوازده گانه نشمارند بلکه آن ماه را باصطلاح ایشان کبیسه بود و آنرا به ترکی شون
آی و کبیسه را شون ده گویند و سبب این کبیسه آن هست که چنین بود که سال آفتاب عبارت است
از سالهای شمسی حقیقی زیرا که از سالی قمری است بده روز زیادتر هر آینه در هر سالی باید که
یکماه زیاده پس آنرا شون آی گفته کبیسه کنند تا آن تفاوت مرتفع گردد و هم در اول
ارام آی در حوالی مبدا الحق بود و شرط ایشان منع نشود و چنین شون آی [illegible]
بشود لهذا از آن ماهها هر دو که بود متوسط بعد از ماه سابق شون آی همان ترتیب
ده که گویند ولاحقه در آن ماه که بعد از آن بود باز چنان نشود که مبدا اقسام زوج از
اقسام ستین داخل شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه بود و همچنین هر کبیسه

یا بار ده لبه از ذیل

[illegible]

تا باز خیبر از روی سال یا سال لفظ بکبیس شود و شون آی نمیبان ماهها در آید لیکن هزار ابر اذیمان

او کی مخصوص ماه و هر چنین زمانی سه را استدلال یست و هم پس انعام او ممکن نیست با جزا و هر چنین جزوی

از اجزاء زمان مبداء اسار زند و از آن ابن ص مثال به مشاویه از اجزای زمان فرض کنند

چنانکه هر بعض از این معروض بکند دسمین شود با عتبار اجزای مث ویه آن بعض اسای بحر هم

بعض از اجزا در گویند بحو تم آنگه اسمای از هر بعضی به بعضی سنیه است بعود با بعضی

اول و ادوار در اهل کینه اعتبار نموده اند بسیار اندک است از جمله ادوار معتبر چند

در است مخصوص حکمای خطا و ترکستان است و از آنجمله یکدوره است در هر دوازده سال که

در آنهر یک سال را یکی از اسامی شمارند و زبانی آن ای جانوران که خطای و ترکمانیی دگر یافت

و آن دوازده را شمستان نام و در آنرا عشری گویند و همچنانکه جانوران سال بدان بر شمارند ماه و روزها

هم بدان بر شمارند پس هر سالی یا روزی سمی یکی از آن اسامی باشند هم بلفظ خطا و هم بلفظ ترک

و خطاییان را دوره دیگرست در برده ممکرددد و همین سالها و روزها بدان شمارند و اسامی آن ده

بلغت خطای اینست کاپی پین تین دو کی کن شین زم کوی

و خطاییان این دوره را با دوره عشری ترکیب دهند تا دوره حاصل آید در شصت سال که

و آن را دوره ستینی گویند و سالها و روزها را بدان شمارند و گویند این دور را در ستینی روز

و روزها ابتدای هفته است و بعضی در شرح زیج آورده اند که نیکست بهتر در خطای خشان

در زمانی عشری و عشری سالها را بهفته کنند و دوره ستینی را بجای ماه و در کتب این دوره در دوره کبیسه ادوار

ستینی برین قسمت است کاز ده پی جو پین یم تین ماد دو چین کی خز

کن دو شین وی زم شن کوی لود کاشیو پی خای پین زه تین جو

دو یم کی ماد کن چن شین خز زم دو کوی وی کاشن پی لود تین شیو

تین خای دو زه کی جو کن یم شین ماد زم چن کوی خز کا دد پی وی

پین شن تین لود دو شیو کی خای کن زه شین جو زم یم کوی ماد

[illegible]

کاهن … ی جز … بن ذو … تن دی … دوشن … کی بود … کن شیو … شین
خای … رم رشه … کوی جیو … کایم … پی باد … بن جن … تن جز … دودو
کی دی … کن شن … شین بو … رم شیو … کوی خای و چنین خط شدن

سالها را بدو رستین شمارند و روزها را استقید کنند به نام دور اول را سانکون گویند
و دور دوم را جونکون و دور سیم را خادن و این دورها هر چند مدتی است لابد اصطلاح
شده که دور اول را دور اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور اصغر گویند
و در اول رستین این دورها اعتبار کنند پس سالها را استقید کنند با بی … روزها مشد
گویند که ابتدای سنه … از … از دهمست از دور سانکون و شانزده هزار
و ابتدای دور سانکون در سنه هشتصد و نه یزدجردی بود و مراد از این قید آنست
که اگر کسی خواهد که در سالی از این تاریخ بداند که آن سنه از کدام دور است
و سال چندم است از آن که هشتصد و سیزده سال از تاریخ یزدجردی … اوّل
آنچه باشد بر شصت قسمت کنند باقی آن قسمت سالها بود گذشته از … از دور سانکون خارج
قسمت را سه سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور سانکون باشد و اگر یکی باشد از دور
جانکون و اگر دو باشد از دور خادن مثالش خواستیم که در سنه نهصد و شصت
و شش یزدجردی که زمان تحریر این نسخه است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است از آن
دور لاجرم میان این دو تاریخ بگرفتیم صد و پنجاه و سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه
و خارج قسمت دو بود پس معلوم شد که این سال سی و سیم تمام گذشته از دور خادن و سال مذکور
سی و چهارم است و اختیار تاریخ یزدجردی در این جدول از سایر تواریخ بنا بر عدم
کراوست و ایشان … خطائیان … دیگر است که هر دوازده … کردد
و همچنین روزها را بدین … شمارند ولی … اختیاری و … گویند و در
اختیارات بدین … تمام کنند و … که از ده … خطائی است کی

ولو … سی

چهو و من و پن و تن و چه و پو و دی و جپن و شیو و حانی و پی و بعضی
روزها را ازین دوازده بایت نحس گیرند و آنچه روز پنج و آنرا بخطائی پهون گویند یعنی آبغر
و آنرا بزبانی خاکی رنگ گویند و آنچه روز پو و پی پنج و بعضی را بایت سعد گیرند و آنچه نیز دو روز بود و خاکی رنگ هم
آنرا بخطائی پو گویند یعنی سفید و آنچه روز چن و حانی پنج و بعضی محمود گیرند یعنی مایل سعد
و آنچه چهار روز بود و آنرا بخطائی هونک گویند یعنی زرد و آنچه روز چهو و تن و چه
و دی پنج و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب نحس و آنچه نیز چهار بود و آنرا بخطائی خی گویند یعنی
سیاه و آنچه روز کی و من و پن و شیو پنج و علامات ایشان اینست علامت سعد
علامت نحس علامت محمود علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را بهیچ در او
زائچه تقاویم در ازای هر روز نویسند و بعضی دیگر که به اختصار بخطائی الولخ نوامی
لون هر روز بنهند و جمیع نوبت اینها در بنبوده اجتماع طاق رسد از قسم هفت و چهار گانه
سالی مانند قسم اولی اول است و دیگری سیم هفت و سنگ ... پنجم هفت روز نهند از
آنچه قسم و روز متقدم بر آنچه در این عمر ریاست بند یعنی آنچه در روز متقدم نوبت تا رسیده پنج در روز
آنچه قسم مکرر شود تا به ترتیب پنج پس یکدوره دوازده روز پنج و یکدوره سیزده روز
معلوم شده است بیقین که درین مکرر امر او خطائیان جلیست و بعضی گفته‌اند که سبب
آنچه آنست که تا فرق باشد میان این دو دوره زیرا شمسی و قمری و تغیر بایین دورها دانسته‌اند
چه تغیرها زیرا شمسی است که تغیر دو رستینی دو دور عشری است و سبب اینکه تکرار
مخصوص باد این قسم طاق نموده‌اند آنست که مبدا سالی لجن است و آنچه از [illegible]
طاق است و فرق مذکور خواسته‌اند که در اول سال دو ربا قسم فرد هم به تبعیت لجن
مکرر شده و مراد ازین از کیفیت خط ایشان اهل را باد دوازده متفقید
می‌سازند جمیع خواهند تقیید را که کنند اهل را تمهید سازند با بتدای آفرینش عالم
و بر حکم ایشان تا بوقت عالم سه صد هزار و ... و حکیم ... در تاریخ ادوار

لا نوذ آورده و سیصد و شصت هزار و بیست و بعضی از براهمه زیاده ازین گفته‌اند

گفته‌اند و این از خرافات و اسطوره مستبعده است و هر یکی را دلیلی نیست و هر وقت که مطلع شد

849

ده هزار سال است و در سال هشتصد و چهل و نهم هجری که گذشته از آفرینش عالم بر حکم

9954 — 8863

این جماعت هشتصد و شصت و سه هزار و نهصد و پنجاه و چهار سال پس در این سال — هشت هزار و هیچ

966 — 8864

نهصد و شصت و ششم هجری است از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار

و چهار دور و ایغوران ... که گذشته ترکان در شمردن سالها به دوره اثنی عشری

اقتصار نموده‌اند و لیکن به تاریخی که گفته‌اند مر ایشان را مقید تاریخ ایشان معلوم نیست یعنی معلوم نیست

که ایشان چه حال است ابتدای ... که دو سالها بعد از این زمان نسبت می‌دهند و در

میان عجم نیز این دور مستعمل است خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات ممالک در دفاتر

خود بر آن نهاده‌اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و هیچ منشی اسامی اجزای ادوار

اربعه و همچنین اسامی اوقات سنه و ماههای دوازده گانه قمری را در هیچ از کتب عمل نکرده

در بیان ... اسامی با یکدیگر ... فرخنده ... ساعت شمسی را ... به

اسامی ... است و همچنین هر ماهی از ماههای قمری و هر روزی و ساعتی از روزها و سالهای

دورستینی و دوره اثنی عشری و دقیقه هر روزی از دوره سابع را نامی است به زبان ایشان

و آن در زیر کتاب مسطور است و در تقویم تمام تاریخ خطا را در زیر جدول صفحه ... در

شش جدول ... در جدول اول ارقام ایام دورستینی و در دوم ارقام ایام

دوره اثنی عشری و در سیم ارقام ایام دوره رابع و در چهارم علامات اختیارات

به حروف ... یا به الفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام ... و در ششم

ارقام ایام ماه ... ساعت ... و همچنین اسامی شهور قمری در حاشیه

در ... روز ... کنند پوشیده ... ایام دوره اثنی عشری و ... از دورستینی

... نمی‌توان ... چه اگر از ایام گذشته دورستینی دو دوازده ... طرح کنند

آنچه بافزار ایام گذشته باشد از هر روزی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از هر
عشری و لهذا در بعضی تقاویم در ابتدای عشری در عشری مبتدا کرده باشند لیکن چون ابتدای سال
دور نیز عشری بیشتر است از دو عشری و ایضاً طرح ده ده آسان تر است از طرح دوازده
دوازده و اکثر تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده دور اول عشری را ابتدا نهند و دور
عشری اول ترک کنند و بعضی منجمان سال ایام در ستینی و دور اول عشری و دور رابع همه را
مرصع در جدول بعد از جدول ارقام هر یک بنویسند و کا... در بعضی تقاویم تا سه
مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل قسمت سنه را در میان یکدیگر به ترتیب مداخل در ستینی
جدول بنگارند در ورق سیم برابر اوراق از کاشانه دو در جدول اول ادوار قسامه
داخل شهور هر یک بلوغ ثبت کنند بارقام هندسی یا جمل و در جدول دوم اسما
اقسام هیئت و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تا سه والاهم تا سه
بکه جرد ... موافق اول این قسم با اول این ماه باشد و در جدول چهارم ایام تا سه دور
ستینی مستقل است بروز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فلکات هر ماه
تا سه دور ستینی نمایند و در جدول ششم ایام تا سه دور اعتباری و در بعضی تقاویم
جدولی دیگر بعد از این بنگارند و در وی ایام ناقصه دور ستینی و مداخل قسمت هیئت شهور
هندی ثبت کنند و طریق وضع فلکات چنان است که هر یک فلکات شصت ... از یکی گیرند و هر نوع
مره خوانند و چنین هر نوع مره شصت ... را یکی گیرند و هر نوع مرتبه خوانند و هر مرتبه
هر نوع مرتبه ... اصطلاح ... باشد بر مرتبه هر نوع مره و مرتبه هر نوع مره مقدم باشد
بر مرتبه فلکات و اگر با فلکات تا سه کسور باشد آن را بعد از فلکات در همان جدول وضع
کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فلک باشد به شصت جزو یعنی هر عددی از کسور شصت یک فلک باشد
و در بعضی تقاویم فلکات را رقم نکنند و همه را با ارقام هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر
بعد از جدول فلکات بنگارند و در آن کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن سدس فلک باشد

دهم درین ورق یعنی در ورق مقدم بر لوح لق دوازده کانه در صفحهٔ یمنی بر شکل زایچه

دوازده خانه رسم کنند در هر خانه نام سالی از دوازده گانه ترکی بلغت ایشان یعنی بلغه

ترکان و ختاییان بنویسند و در زیر آن بلغه ترکی و فارسی بنویسند و نام آنچه سال

موافق سال معروض بود در خانه وسط فوقانی از آن زایچه ثبت کنند دهم درین ورق

تاریخ سال معروض و مدخل آن یعنی مدخل لحی و احکام آن ثبت همه را بر نهج ایشان

بیارند چنانکه اول تعیین کنند سال معروض را از کدام برکت از ادوار

و چند سال گذشت از آن دور و آنچه تشخیص نمایند که مبدا آن از کدام روز است

از دور ستینی و چند چاغ دیگر و چند گذشته از آن روز تا مبدا و نیز که از روز است

از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و آنچه ایراد نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از

قمری مدخل لحی در آن واقع شده تا آنکه مدخل چند مدت شده و از آن شش اقلیم

اهل ختا سال معروض چند و چند گذشته و سال معروض چندم است دکان

برج در رو بیان مذکور است تاریخ سال و مدخل آن از سواریخ اربعه و مشهوره نیز بیارند

و ساعت و دقایق گذشته از اول آن روز تا این نیز مدخل سال در آن روز و شب نیز بنویسند

و بعد از این احکام آن سال بر نهج حکمای ختا و ایغور بیارند و تمثیل هر یک را

در ورق مقدم بر مثال نسخه اسرین بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد

جمع نسخه از نسخ متعلق شهر و صفحه

فارغ شد شرح جمله در بیان زوایدی که ایراد آن در تقویم مصطلح ومتعارف

است پس می فرماید بر صفحه مقدم بر لوح لق دوازده گانه تاریخ سال معروض

مبدا آن وقت وصول آفتاب ثبت بخط اول حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعه

مشهوره و تاریخ ختاییان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول تعیین شده و

لیجرات آن کنند پس تعیین روز نیز مدخل بحسب هر یکی از تواریخ اربعه بترتیب دور

از تاریخ [illegible]

تاریخ ختا و او

تاریخ ختا اول لیتین می‌باشند و مبدأ اسامی معروض در کدام فنک و که و چه واقع گشت
در روز مذکور کدام روز است از ایام و [illegible] ستینی و همچنین از ایام دور ولیع و تیرکی می‌باشد
در ازمنه حقیقی ماهی از ماههای قمری مبدأ اسامی در آن واقع است تا مبدأ اسامی چند مدت
گذشته و همچنین از مدت قسمی از اقسام سنه مبدأ اسامی در آن واقع است و ابتدا لیتین می‌باشند
و سال معروض و لفظ در کدام دوره است از ادوار ثلاثه و چند سال گذشته از آن دوره و همچنین
چند سال گذشته از ابتدای آفرینش عالم بر زعم اهل ختا و کلانتر در بعضی تقاویم نامه بعد از این
مذکورات مواهره طالع سال یعنی بیان استخراج آن به طرق مختلفه بیان کنند و در این موضع از جمیع
تقاویم اسم شهر که طالع سال [illegible] آن شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و نیز در بعضی تقاویم
نامه درجه طالع سال را با تقاویم مختلفه استخراج که در همین صفحه می‌نویسند و تمثیل هر یک از این
[illegible] سطور لحق است و در تقویم غیر [illegible] مذکور سال به تاریخ ختا [illegible]
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب به اول حمل در تحت آن صفحه می‌آرند به طریقی که در زایچه
ارتفاع و اتصالات مذکور شد پس از آن [illegible] باشند و مواضع کواکب و همچنین مواضع
عقده‌تین قمر را در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند با نظرتی که هر یک از کواکب سبعه
و عقده‌تین در هر برجی که باشند آن را در آن خانه ثبت کنند از خانه‌های دوازده‌گانه زایچه [illegible]
[illegible] در آن خانه سطور [illegible] برج که آن است و کلا که اسم هر برج [illegible] خانه ثبت
یا به حسب عدد و دیگر به حسب عمل حساب [illegible] ذکر یافته [illegible] علیه شده [illegible] برج به حسب عدد
به صریح و برج به حسب عمل [illegible] بنویسند و ثبت موضع کوکب به حسب [illegible] درجه و دقایق
و دقایقی که از اول آن برج کوکب [illegible] قطع کرده باشد [illegible] دقایق عقده قمر [illegible]
[illegible] سده [illegible] ابتدا از اول آن برج [illegible] بکنند و سهام [illegible] در آن زایچه
می‌آرند و این سهام دلالت بر [illegible] احوال [illegible] و رعایا و تغییرات [illegible] و تسعیرات
و وقوع امن و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات [illegible] از مواضع کواکب و آنچه در آن [illegible]

[illegible]

و درجهٔ طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج منسوب با مر مطلوب بعد گیرند و مابین آن تا تسییر آنها
نیز نسبت عدد داده دو طریق وضع اثنا عشر زائچه بر قیاس وضع کواکب بیت یعنی هر یک از
سهام در هر برج که باشند آنرا با درجات و دقایق در کدام خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح
در آن خانه مثبت باشد و از سهام دیگر آنچه اهتمام با تسییر آنها متعلق باشد و در تقویم مسطور بود سهم
السعادة است و سهم الغیب که دال است بر دولت و جاه و حالات و دیگر امور رأی و دین و عبادات
و تسییر این سهام از مواضع شمس و قمر و درجهٔ طالع باشد و گاهی که از برای احکام
هر یک از فصول اربعه زائچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه زائچه طالع وقت تحویل آفتاب
بحمل که آنرا احکام فصل بهار باشد و زائچه طالع وقت تحویل آفتاب ببرج سرطان که آنرا احکام
فصل تابستان و زائچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان که آنرا احکام فصل خزان بود و زائچه وقت
تحویل آفتاب بجدی که آنرا احکام فصل زمستان لیکن جمهور ارباب احکام وقتی از این عمل کار
آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت
باشد حکم همه سال از زائچه طالع سه فصل دیگر استخراج نکنند و اگر برج ذو جسدین باشد از زائچه
طالع وقت تحویل آفتاب بسرطان استخراج کنند و حکم نیمه اول سال را از آن کنند و حکم نیمه اول
سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات
جسدین که از این در باب ششم تفهیم باید و در اکثر تقاویم زائچه طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر تحویل یا فصل نیز وضع کنند و این را در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان
در تقاویم ماهانه زائچه طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه یمنی زائچه وضع کنند
و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله امور که در اکثر احوال در تقویم تام بیارند
ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات کلی یا در جدول علیحده بیک از
اتصالات کلی یا زائد آن روز نویسند چنین که ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت
میکنند مصطلح و متعارف اهل زمانست و آنچه متعارف است بسبب شهرت آن بعضی ظاهر

آنرا طالع گویند و زائچهٔ

واجد لمد

واجب نمود که ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب شهرت آن شده درین
کتاب بپردازم تا ناظر بتقویم را امید بخش و ما بالله التوفیق و علیه التکلان [illegible]
غره محرم است و در ولایت عرب درین روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو و لعب مشغول
باشند ایام معدودات اصحاب تواریخ گویند ده روز اول محرم است و اکثر مفسرین ایام
معدودات را بایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده
و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده و آن روز عاشوراست و سه روز در هر ماهی و آنچه
در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده بمعنی آن روزها ایام تشریق حج
است ازین جمله آنچه بعضی گفته اند و تسمیه آن بمعدودات بجهت قلت است عاشورا دهم محرم
است و آنرا عشورا نیز گویند بحذف الف و این روزی است بس محترم چه در اخبار
آمده که کشتی نوح درین روز باتمام رسید و نور بصر حضرت یعقوب درین روز معاودت
نمود و خلاص حضرت ایوب از کرمان درین روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات
بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت حضرت امام مظلوم حسین بن علی علیه السلام
درین روز واقع شده در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند و شیون و فغان کنند و بعضی در
شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و آنرا از
عشر گرفته اند و عشر روزی که آب خورند هشتم روز دیگر آب نخورند و روز
نهم آب خورند که آنرا عشر الابل خوانند [illegible] چهارشنبه ربیع الآخر است
بایخفیه رجب است و در اخبار آمده است که هر که درین روز از خدای تعالی
در آخر ترجمه طلب فتح کند مقصود حاصل شود و ازینجهت است که این روز باستفتاح مشهور شده است
چه استفتاح در لغت طلب فتح و نصرت است و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که در
روز بعث اسرافیل بامر ملک جلیل رفع مضرت اصحاب فیل نمود و شرح [illegible] حضرت
شاه ولایت پناه هم درین روز بود شب بیست و هفتم رجب است

می‌گویند آورده‌اند که در بیست و هفتم رجب بود که جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نازل
شده بود و در این ماه وقایع دیگر نیز هست [illegible] ماه هشتم شعبان است و چنانکه ملوک
و سلاطین را قاعده چنان است که چون هر کس از رعایا خراج خود ادا نمایند نوشته
باو دهند مضمون آنکه خراج خود تمام ادا نمود و آن را برات گویند همچنین حضرت ملک متعال
می‌فرماید تا جهت خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ برات بنویسند و بعضی گفته‌اند وجه تسمیه
آن است که در این شب نسخه آجال تسلیم ملک الموت می‌نمایند پس گویا در این شب جمیع
از حیات بری می‌گردند [illegible] ماه نهم رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب
از شبها دو شب را بجواهر شرف و منقبت ممتاز ساخته یکی شب برات و دیگری شب قدر را
که برات را گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قدر را گفت انا انزلناه فی لیلة القدر
لیکن شب برات را ظاهر ساخت و شب قدر را محجوب گردانید و لهذا اختلاف کرده‌اند
که شب قدر در رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده‌اند

در دهه اول است یا در دهه اوسط یا در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف کرده‌اند که

در کدام شب است مشهور آن است که بیست و هفتم است و معنی قدر شرف و مرتبه است چه
شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر و بعضی گفته‌اند که قدر بمعنی تقدیر است چه تقدیر
هر امر و ارزاق و تفویض آن بملائکه در این شب واقع می‌شود [illegible] ماه دهم شوال است
و عید ماخوذ است از عود بجهت آنکه هر سال مردم بآن عید می‌کنند و بجهت خصوص آنکه
حضرت ارحم الراحمین عز شانه عود می‌کند بمغفرت بندگان و در این روز [illegible] شب سیزدهم
شوال است و این معجزه حضرت خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باب انگشت
مبارک خود در این شب ظاهر نموده و قصه این قضیه مشهور است [illegible]
وقتی اهل لغه و اکثر فقها آن است که ده روز اول ذی الحجه است و بعضی از فقها گفته‌اند
که ایام نحر است که مشروعیت یافته [illegible] هشتم ذی الحجه است و ترویه در لغت آب دادن است
و فکر کردن و تسمیه این روز بترویه بعضی گفته‌اند بجهت آن است که حجاج در این روز تشنه‌ها

همارایا بازا

چهارپایان را آب میدهند و آب بر میدارند و بعضی گفته‌اند بجهت آنست که در خواب
به حضرت خلیل ع در باب قربان کردن اسمعیل ع دیده بود و تمام روز متفکر بود که چکار کنند
تا آنکه آخر الامر ذبح اسمعیل علیه السلام در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد
یوم عرفه نهم ذی الحجه است و عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکه معظمه و آنرا عرفه گفته
اند که گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده و یکدیگر را
بشناختند یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام آن موضع را با ابراهیم ع بیان کرد بعد و چون حضرت خلیل ع
بآن موضع رسید آنرا بشناخت و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج در این
روز بآن موضع میروند و آن روز در آنجا توقف کنند و بعضی گویند که چون در این روز حضرت
ابراهیم ع تعبیر خواب خود شناختند بآن سبب این روز را عرفه گویند عید اضحی
دهم ذی الحجه است و اضحی جمع ضحیه است و آن گوسفندی را گویند که در این روز قربان
کنند بآن جهت این روز را عید اضحی گویند ایام تشریق روز یازدهم و دوازدهم و
سیزدهم ذی الحجه است و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را نحر
ایام التشریق و سیزدهم را تشریق نهاده و بعضی گفته‌اند که تشریق از جهت آنست که ایام
در وقت اشراق میگذارند و بآن ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته‌اند که تشریق
خشک کردن گوشت است در آفتاب چون بیشتر حاج در این روزها گوشت قربانی را خشک
گفته‌اند میکنند و بعضی تشریق بمعنی گفته است در آفتاب چه حاجیان بجهت ادای مناسک حج در این
ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته‌اند که تشریق بیان بمعنی شرق رفتن است که
اگر حاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند [illegible] حجه
که جهت بتوانند یافت شده است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع مراجعت
میکرد در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نزول فرمود پس امر فرمود تا جهاز
های شتر بر بالای یکدیگر انداختند و بالای آن بر آمده دست حضرت امیر المؤمنین ع

علیه السلام را گرفته آنحضرت را بجهت صعود فرمود و در حضور صحابه بحضرت شاه مردان رد و صیت و خلیفه خود
ساخت و بعد نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه در این روز
جمهور معروف است ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی و
تسمیه این ایام بایام البیض آنست که در شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت
ولایت امیر المومنین مرتضی علیه التحیة و الثنا روایت است که چون آدم علیه السلام از بهشت بزمین
آمد هیچ سقف و دیواری نبود آفتاب در اعضای مبارک وی اثر کرد سیاه رنگ شد و باین سبب
آنحضرت را دلتنگی روی نمود و بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد در حال جبرئیل
بفرمان ملک جلیل فرمود که ای آدم اگر خواهی که این سیاهی سفید شود و این غم بسرور
مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم علیه السلام بعد از ادای شکر باری تعالی
در روز اول ایام البیض قصد صوم نمود چون شب در آمد ثلث از بدن مبارک وی سفید شد و چون
دیگر روز روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و سیم روز تمامی اندام آنحضرت از
ظلمت سیاهی رهید اینست ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت
حضرت سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیات آنحضرت روی نمود و همچنین روز ولادت
و وفات هر یک از ائمه و بعضی از مشایخ و علمای دین را از ایام مشهوره دانسته در تقاویم
ثبت نمایند و اینها اکثر ولادت حضرت رسالت پناه مردد است میان ششم و دوازدهم و هشتم
و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول و رحلت آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول
دست داده و بعضی گویند در ۲۸ صفر ولادت حضرت امیر المومنین ع ۱۳ رجب جمعه
ضربت شهادت صبح جمعه ۱۹ رمضان و رحلت آنحضرت ۲۱ رمضان ولادت حضرت فاطمه
۲۵ جمادی الآخر و رحلت آنحضرت ۷ صفر ولادت حضرت امام حسن ع ۱۵ رمضان
وفات آنحضرت ۳ جمادی الآخر ولادت حضرت امام حسین ع ۱۰ محرم ولادت امام زین العابدین ع ۵
شعبان وفات آنحضرت ۲۲ محرم ولادت امام محمد باقر ع ۳ صفر شهادت آنحضرت ۷ ذی الحجه

صح

در پوشش ...

نزول آیه جلالی

۳ شعبان و اصح سیم ربیع الاول
گفته اند رحلت آنحضرت ع

ولادت امام جعفر صادق ع

ولادت امام جعفر صادق ع ۱۷ ربیع الاول شهادت آنحضرت ۱۵ رجب ولادت
امام موسی ع ۷ صفر شهادت آنحضرت ۲۵ رجب ولادت امام رضا ع ۱۱ ذیقعده شهادت
آنحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی ع ۱۰ رجب و اصح ۱۵ رمضان وفات
آنحضرت نیز عاشر رجب ولادت امام هادی ع ۲ رجب و اصح با نصف ذیحجه وفات
آنحضرت ۳ رجب ولادت امام حسن عسکری ع ربیع الآخر وفات آنحضرت ۸ ربیع الاول
ولادت امام محمد مهدی ع ۱۵ شعبان ایام معروف تاریخ روم سریانی نوع آنست که
موقوف است بر معرفت اول صوم کبیر و منسوب است بطایفه نصاری ... و آنکه موقوف نیست
... از صوم کبیر روزه فریضه نصاری است ...
حسن بصری و بعضی از مفسرین گفته اند که خدای تعالی بر امت عیسی ع واجب
کرده بود یکماه بعد چون آن ماه در فصل تابستان اتفاق افتاد از فرط حرارت هوا تشویش
تمام باحوال ... راه یافت پس علمای ایشان درین باب اندیشه کرده صوم را بفصل
ربیع انتقال دادند ده روز زیاده کردند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده می
کردند تا چهل و نه روز شد و اول این صوم همیشه روز دوشنبه می شود مشروط بآنکه قبل از
... باشد ... روز دوشنبه می باشد پس از
اول صوم کبیر است بهفته و این سه روز بعد پس پنجشنبه فطر نینوی است و در کتب
تواریخ مذکور است که درین روز یونس پیغمبر ع از شکم ماهی بیرون آمده و در قریه
که آنرا نینوی گویند حاضر شد ... چون آنحضرت را بدیدند شادیها کردند و در آن
روز و دو روز دیگر شکرانه روزه گرفتند و ... ترسایان درین سه روز ... سنت
روزه دارند ... روز یکشنبه چهل ... صوم کبیر است نصاری گویند که درین روز
عیسی ع بدراز گوشی سوار به بیت المقدس در آمده ... شرف
ساحت ... پنجشنبه چهل و پنج صوم کبیر است و فصح ... روز درین

[illegible]

بود و قومی از حواریان هستند عامحضه در از حضرت عیسی علیه السلام نزول مایده کنند
و آن خوانی بود از طلا پر طعام بهشت چهار و در آن ماهی بود بریان با پنج رغیف
و قدری سرکه و نمک و سبزی و ارباب تواریخ گفته اند که حواریون دوازده نفر بودند
که در سال بعثت حضرت مسیح به شرف دین عیسوی مشرف شده کمر خدمت آنحضرت بر میان
جان بسته بودند و از کعب الاحبار روایت کرده اند که بجز حواریون هشتاد تن از آن جمله
تبلیغ رسالت میکردند بنابر آنکه پیش از ملاقات حضرت عیسی علیه السلام جامه شویان بودند
موسوم بحواریین شدند و اسامی ایشان اینست ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوفنا
۵ مرقوس ۶ فطرس ۷ یحنس ۸ یعقوب ۹ اندراوس ۱۰ فلص ۱۱
یعقوس ۱۲ سرجیس **قتل المسیح** جمعی جهود بر شیوه مذهب کبیر بین نصاری گویند که
عیسی علیه السلام را جهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار کردند و آن را جمعة الصلبوت
خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهارده روز از قبر برآمد و ترسایان این
سخن را دروغ می گویند زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید و قولهم انا قتلنا المسیح
عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و باز می فرماید و ما قتلوه
یقینا بل رفعه الله الیه و شبهه آنکه جهودان آنحضرت را بپای دار آوردند در تاریکی
آفتاب منکسف شد و ظلمت جهان را استیلا یافت چنانکه مردم از رویت باز ماندند در آن حالت باری
سبحانه و تعالی ملایکه را فرستاد تا عیسی را از بند خلاص بخشند و جهودان را که باعث
گرفتاری آنحضرت بودند بجای او مقرر گشته و آنحضرت را بآسمان کشیدند و چون عالم روشن شد
جهودان بصورت عیسی علیه السلام نظر کردند گفتند این ساحری خواست که از چنگ ما
خلاصی یابد اکنون او را بتعجیل باید کشت تا شعبده دیگر پیش نیاورد و قصد
صلب جهودان کرده هر چند فریاد می کرد که من جهودم و از اتباع عیسی نیستم
نشنیدند و بر آن کشیدند و بر دار بستند و از حلقش آویختند
سه شنبه چهاردهم صدمه کبیر بین یکشنبه بعد از عید قیام ...

آنچه از انجیل سلطان در کتاب تاریخ نقل کرده اسامی حواریان اینست: پطرس اندراوس یعقوب یوحنا فیلیپس برتولماوس توما متی یعقوب تدی شمعون یهودا

روز فصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در معابد خود رفته بعبادت و ذکر اشتغال نمایند
و حلواهای بسیار خورند **سعانین** و آن یکشنبه بعد از فطر باشد و آن را جمعة الشهداء نیز خوانند
الاحد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را الاحد الجدید بسبب آن گویند که اول
یکشنبه ایست بعد از عید فطر و درین روز نیز عبادتهای مخصوص کنند **سلاق** پنجشنبه
چهل روز بعد از فطر و گویند که درین روز بوده که عیسی ع شمعون را که مقدم حواریان
است خلیفه خویش کرد بعد از آن ملائکه ادعیه و ظروف پر نور بشارت [illegible]
و آن انوار بسیط طبقهای شمار [illegible] یافته هر یک از ایشان عالم بلغه قومی که [illegible] بدعوت ایشان
مأمور باشند **[illegible]** یکشنبه بعد از سلاق باشد بده روز فصاری گویند این آن روز است که
عیسی ع روح القدس را بحواریان فرستاد و وعده که بعد فرستاد پس حواریان هر یک
بقصد دعوت بولایتی رفتند و با الهام ربانی بعبارت آن ولایت را یافته با مجمع بلغه ایشان
سخن می کنند **[illegible]** دوشنبه بعد از [illegible] باشد و آن چهل و هشت روز بوده و گویند
درین ایام عیسی ع بجهة دعوت عزیمت کرده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه
چهل و نهم باشد **[illegible]** اول جمعه باشد از صوم شلیحین **[illegible]** روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین
صوم ایلیا دوشنبه بعد از عید [illegible] باشد و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم
فطر ایلیا باشد **ذکر [illegible]** [illegible]
استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم آورده و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده است
[illegible] ایشان [illegible]
از ایشان رحمت و ادب شوهر روند و در آن زمان هشت برادر را چند و یک خواهر داشتند
ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر که بهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست
و بعوض خواهر بمضجع ملک در آمد چون ملک خواست که دست بدو رساند برجست و آتش [illegible]
ملک را با آب [illegible] بیت المقدس را از شر او پاک ساخت پس [illegible] که آن روز را

سعانین [illegible] ذکر سلاق [illegible] عید للنصاری

لانهم یجعلونه مبدأ [illegible] اول [illegible] للاحد المتقدم [illegible]

آنچه موقوف معرفة صوم [illegible] گیرند

[illegible]

عید [illegible] عید بشارت اول کانون الاول بعض نصاری گویند که این روز بود

که روح القدس بصورت جوانی خوب روی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم ازو

محتجب شده گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس او را در جیب

دمیده او را بوجود روح الله بشارت داد و بقصه در شرح زیج سلطانی آورده که بشارت

از حکیم سغدیانی که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بیست و پنجم آذار واقع شده

لیلة المیلاد یعنی شب ولادت عیسی ع در این شب است ظهور یافت بیست و پنجم کانون الاول بود و محقق

مانده که در شب ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور آن است که مذکور شد و صاحب

کشف الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الآخر بود در قریه قریب بیت المقدس که

آن را ناصره الجلیل گویند و از آنچه هست که ترسایان و نصاری خوانند [illegible]

اول کانون الآخر بعضی قلنداس و بعضی قلنقداس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی

از ملوک ایشان است و حکیم سغدی گفته است که این روز اول سال رومیان است

دنح ششم کانون الآخر دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب

کشف الحقایق گفته است که معنی دنح طلوع است و مراد طلوع حضرت عیسی ع است از نهر اردن

که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا ع عیسی ع را بآب   و آنرا خاچ شویان نیز گویند

بشست و بعضی دیگر گویند مریم آنحضرت را بآب معموریه بشست و چون از آب بیرون

آمد روح القدس بصورت کبوتری بدو پیوست و استاد ابوریحان در کتاب التفهیم

آورده که زکریا ع مر عیسی ع را بآب معموریه بشست و آن آبی است که ترسایان

فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کسی بدین عیسی ع در آید تا اول او را

بآن آب بشویند نصاری نشود [illegible] هم شباط بعد از این روز که عیسی ع در آن

روز بهیکل در آمد اول نوبت و هیکل نام معبد نصاریست [illegible]

هفتم شباط [illegible] چهاردهم شباط [illegible] بیست و یکم شباط [illegible] چهار

[illegible]

همین سه هفته باشد و بعد از آن آنکه سرمای زمستان باشد و جمره در لغه اخگر آتش را گویند

و زعم ایشان چنان است که درین ایام سه جمره از جانب بالا بجانب زمین نازل شود صاحب حل

المعقود و صاحب روضه المنجمین گویند جمره اول در زمین اثر کند و جمره دوم در آب

و مصنف در شرح زیج عکس این گفته یعنی جمره اول آب را گرم کند و جمره دوم زمین را و جمره

سیوم بالاتفاق در اشجار اثر کند و قوه نامیه بحرکت در آید و استاد ابوریحان گوید که هیجان [illegible]

گفته اند که این جمرات شکم زمین گرم شود و از دیگ زمین بر آید و استاد الشعرا اوحد الدین

انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بود در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قول است

و آن اینست بیت هم جمره بر آورد فرو بسته نفس را هم فاخته یکباره فرو بسته زبان را

و العواء گویند که این اثرها درین ایام از سقوط بعضی منازل قمر است و درین ایام و بعضی

گویند مبنای سقوط جمرات بر سیر آفتاب است و در هر چند گاهی تکرر و زمیان تاریخ روم

و تاریخ جلالی و شمسی جمع است تا در شب داخل میشود پس ظاهر آنست که در سقوط

جمرات این قاعده باشد ایام العجوز هفت شب و هشت شب است و آن هفت روز بود

و درین روزها هوا خالی از تغیر نباشد بیرون خوانند در روضه الصفا آورده که ایام

عجوز که مشهور در آخر زمستان در ترکیه شب کنند عبارت از ایامیست که قوم عاد

بدعای هود علیه السلام هلاک شدند و سبب تسمیه این اوقات بایام عجوز آنست که در حالت

هبوب ریاح پیر زنی از آن قوم بزیر زمین رفته قرار گرفت و بر مقهوران نوحه میکرد

روز هشتم باد صعب در آن زمین وزیده او را بیار آن سبب لاحق گشت و بعضی گویند که

زن سه ابرد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در فرهنگ مجمع مذکور است که آن هفت شب

و هشت روز بود و در صحاح جوهری از بعض اهل لغت نقل کرده اند که عرب نمیدانستند

و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زمستان این روزها

آخر زمستانست و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن ... که مشهور است بعبد الله التمیم

گفته‌اند سبب تغیر هوا درین ایام صعب آن گشت که آفتاب درین وقت به برج اسد رسد

یعنی به اوسط حجب مسیر و برادشان مستقیمه مختفی باشد که درین وقت در شب

که اوج آفتاب در اواخر جوزا ثابت شد میلاد یوحنا سبب دیگر نیز بیان بود حکیم

منزلد در زیج صغیر آورده که سبب صعوبت ایام ایرانیان گشت و ابوریحان در تفهیم آورده

که یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر آن است که یوحنا نیز حضرت یحیی ع کسی دیگر بوده

که تعویذ ایشان عیسی ع است و لیکن اکثر اصحاب زیجات حضرت یحیی ع را علیحده ذکر کنند مصدق

این قول است ... بوارح سبعه هم لازم است و لیکن حکیم ... در زیج

منزله ... لازم است و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که بارح اگر ...

واز ابویزید لغوی گفته است البوارح الشمائل التي تأتي في القيظ و صاحب التقویم

در معجم که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه زمان ایام بوارح دانسته‌اند و آن قریب

چهار ماه گشت و این ایام را بوارح بآن سبب گویند که منازل که ایشان ایام را

به طلوع آن منسوب ساخته‌اند از ربع شرقی طلوع می‌کنند و طوفان شمال را هم از

بوارح خواستند ... سبب دیگر که نیز ... ایام تموز

بود ... در شرح زیج ... از حیث کشف ... ذکر آن بالا گفته گشت و آنچنان

که شخصی که او را فضیلت تمام بود بعد از وی منسوب باشد به او اهل معبد آن جمع در آن روز

ذکر می‌کنند و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت به ذکر آن شخص دیگر رسد مثل او

و هر مولودی که در این مدت متولد شود بنام آن شخص کنند تا نوبت ذکر آن بود و مرتبه ذکر آن فرد

سر نهند از مرتبه عبده ... نوزدهم تموز بود و آن هشت روز بوده در آن

شکستن ... و بعضی ایام باحور گویند و بعضی از اصحاب لغت گفته‌اند که ... لفظ

شده حرارت گشت در صیف و از اشعار حکیم انوری ... و بعضی باحور گفته‌اند

لفظیست یونانی یعنی از ... و از احوال این ایام استدلال بر هوای سال کنند

دانشگاه ابوریحان

و استاد ابوریحان بر آنست گوید که ایام باحور را هشت روز گفته است و این نام ماخوذ است از
بحران و بحران بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از این روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان
و زمستان و اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الآخر
تا بآخر هر چه در هر روزی حادث شود از میغ و باران و باد آن ماهها نیز همچنان بود و بعضی
گفته اند که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز
هشتم که دلیل ماه حوت است و صاحب جامع التقویم آورده که اگر در اول ایام هشت روز
باد افزون زمستان آنکه اول سرد بود و ابر و باد و برف و آخر خشک گذرد و اگر در
آخر این هشت روز باد افزون زمستان اول گرم خشک گذرد و آخر سرد و بارانی بود و اگر
در تمام هشت روز باد افزون بود زمستان همه سرد و بارانی بود و گویند مصریان در ایام
باحور حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات صوم [illegible] اول آب بود
و این را صوم السیده نیز گویند چه مریم علیها السلام را سیده گفت و سیده را ام گویند عید
تجلی ششم آب بود گویند در این روز عیسی علیه السلام بر حواریان از میان ابر
را با جمعی ظاهر گشت و در زیج معتبر آورده که تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس علیهم السلام
بود در طور سینا بود [illegible] یا نهم آب بود پس صوم مارت مریم
چهارده روز بود [illegible] بیست و هشتم آب بود و در زیج خاقانی مذکور است
که بیست و هشتم آب بود و سبب تقدم آنست که میان علما ظهور گشته در کتب
تواریخ مذکور [illegible] سیزدهم ایلول بود و گوشیار و محی الدین مغربی در زیجات
خود آورده اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند که یکی از ملوک روم به
بیت المقدس آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب که تعقیبی نموده بعد از
تجسس آن چوب را در این روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام است
پس هر یک از آن را بر شکم مرده ای نهادند بر آن یک چوب زنده شد دانستند که آن چوب

دیگر ایشان بنا فنشد و بواسطه این وصیت این عیدی گرفته و این محال است بس عظیم زیرا که از آدم تا
حضرت عیسی بنا بر بعض قطع آنچه نداند پس چگونه بر حضرت چون اتفاق بود
اول فروردین ماه بود و مغان از جهت کشف حقایق آنکه چه
فرس
نزد مجوس آن است که این روز آنروز است که خدای تعالی عالم را آفرید و گوهرهای
که سبب کمال از اول حالت و آدم علیه السلام را درین روز آفریده از آنجهت این روز را نوروز
گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را متوشلخ گویند در جهان طواف
می کرد چون به آذربایجان رسید درین روز بر تخت زرین نشست مرصع بگوهرها و آن تخت
در موضعی بلند بود و روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد بر تخت و تاج جمشید
افتاد شعاعی و روشنایی عظیم ظاهر شد مردمان بشارت کردند و گفتند این روز نو است که
که آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از مغرب و آن روز جشنی عظیم ساختند
و اصل نام او جم بود و آن را که بر جم زیادت کردند شید گفتند که شید بلغت ایشان شعاع است
نوروز بزرگ ششم فروردین بود گویند درین روز دیگر باره جم بر تخت نشست خاص
و عام او را بدیدند و رسمهای نیکو نهاد و گفت خدای تعالی شما را بیافرید و فرمود
تا همه غسل کنند به آب پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را شکر کنند و فرمود تا هر سال چنین کنند
و با آنچه این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهاد که روز اول را
نوروز عامه گویند الکابر از نوروز اول تا نوروز ششم حاجتهای مهم بر آوردندی و در
همه زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول
شدندی آبانگاه روز دهم فروردین ماه بود و نام روز دهم آبانگاه فرس آن گویند
چنانکه قبل ازین مذکور شد و گویند این نام فرشته ایست که بر آب موکل است پس اگر درین
روز باران بارد آبانگاه مردان پس مردان بر آب در آیند و اگر باران نبارد آبانگاه
زنان است و زنان به آب در آیند این حال را برخود مسکون دانستند سیزدهم

نرتا بود هم

تیرماه بود و وجه تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد
درین روز بجماعت دعا کردند در وقت باریدن سبحانه و تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم
نشاط و شادی کردند و آب بر یکدیگر ریختند و هر سال چون بدان روز رسیدندی آب بر یکدیگر
ریختندی و شادی کردندی و حالا در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی
دارند لیکن در سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را و همین تیرگان نیز خوانند
و گویند که درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه یک تیر پرتاب از ملک
خویش بوی دهد پس حکمای تیری مجوف ساختند و ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب
آرش که از جانب طبرستان بر کوهی رفته بود بطرف مشرق انداخت و حرارت
آفتاب آن تیر را جذب کرد از حد طخارستان در پیش دشت بود در پنجاب که [illegible] از آن
خوانند آرش را کمانگیر که از آنجا بپراند ازین جاست و تیر العهده عبارت از دی
و از رعایت بعد قصد این قصه سالها و تیلات کرده اند مهرگان [illegible] شانزدهم مهرماه
بود فارسیان این روز را تعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک ظالم بود و شاه بسیار میکرد
و خلایق از او در عذاب بودند درین روز فریدون او را گرفت و در زمین بابل
بند کرد بکوه دماوند فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن هر
سالی در آن روز را جشن می‌کردند و در وقت طعام و شراب بنا بر تعظیم آن روز سخن
نمی‌گفتند و همه روز بشکر حق مشغول می‌بودند مهرگان [illegible] بیست و یکم مهرماه بود و آن
روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه [illegible] اول آذرماه
بود صاحب روضة المنجمین و همچنین صاحب المخلوقات در سبب این تاریخ روز قصه
آورده اند پس سخنی و دیگران گفته حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از دیگر کسان
ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم میستدنده اند چنانکه شخصی کوسه یک
جشنی بر چارپایی نشسته با سپاه همه از غلامان همراه بر تابع او لچه اند و گویند در آن

افراسیاب ـ ح

[illegible]

مثل کوسه کلاغی در دست گرفته و مروحه در دست دیگر و حمد ... و هر روز بازاری

در از هر دکانی یک درم سیم با پنج وضع معقول ستانیدی و هر کس ... تا اگر بازاریان

در زر دادن یک ساعت تعلل می‌نمودند کوسه حکم می‌کرد تا دکان ایشان را که از صباح تا نماز

پیشین همه جمع می‌شده تمام بر کار نباشد سیه بنشسته و از آن وقت تا نماز دیگر حق سعی

کوسه و غلامان که حاصل می‌رسید الا اگر کسی بعد از نماز دیگر سیخ بازاریان در تعدی

آن قدر که توانستندی بر وی بزدندی و او در آن روز هیچ‌کس با او خصومت نکردی و چنین هر ساله

در این روز این رسم می‌شد این روز بر کوسه گویند بهمنجنه است بهمنماه روم

پیش فرسیان در این روز سپند با شیر بجوشاندی تا حفظ سیخ اید و در بعضی بلاد مهمانی کنند

بگویند که در روی ... جو بادش ... شب دهم بهمن‌ماه بیست سده نامیده

رسیدن آتش بلند شده را گویند و چنین بود که ... چیزی فریدون زمین ... ظهور یافت ... اورا

بر عقوبت او بسیاست بهر چه ... نهند بنگرد از آنچه ضحاک ... ادرا سیل

نام و در زمان او محصور گشته و عوض ... زراعت ... ضحاک چنانکه مشهور است

هر روز بکشد لو ... فریدون ... بوی خورشت ... العقوبت ... مدبر از آن ... بگشته ... ظاهر

کشتی ... حولی ... که هر روز یک نفر از مردم نژاد ... نهاد ... بنده

بکشتم از آن ... باید که بدین ... که ... عمل ... و ... تا

آمد ... کوه ... فریدون ... با لشکر سوار شده متوجه کوه ... آمد

... شهر باز آورد چیزی بمقصد ... رسید شب در ... راه کم کرده پس ... تا

آتشها بر افروخته ... آتش ... متوجه شدند ... عظیم ... زاد

کوه کان ... جمع ... فریدون در آن شب ... جشن ... صباح سال

معین نام کرد ... بزرگ ... و دیگر ... در این شب آتش ... و حسنه داند

و حالا در بعضی بلاد این قاعده را سعی دارند لیکن در دهم بهمن‌ماه جلالی ... دیگر در این

... است

... روز ... آن ... شده در ... این ... شد ... بیست و ... و ... صد ... تا ...

بابت آنست که هوشنگ که او را پیر چهار ایمه آگهی صفر داشتند در کوه اصطخر فارس

ماری سیاه بدید و چون او هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند بجز ما

که این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما بر داشته سنگی برگرفته قصد انداختن

کرد و او گریزان شده در زیر خس نهان شد و چون سنگ بجای او انداخت در جای خطا

شده بر سنگی دیگر آمد و از ملاقات هر دو آتشی جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت و چون

آتش هم نه هوشنگ و نه هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاقت گفت این مار آتش

نور خدا ایست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قبیس بر داشت بر سر کوه اصطخر بر افروخت

و از آن عصر بار بستن عنصر نار در میان فرسیان شیوع یافت و آن شب جشنی فرمود و سده نام نهاد

سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی بر این حکایت شاهد است و هو هذا شعر ازآنگه

بر افروخت آتش بکوه همان شاه در گرد آن گرد و یکی جشن کرد آن شب و باده خورد

سده نام آن جشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

و صاحب جلا التعقیم گوید که این جشن را بجهة آن سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز هنوز

مانده بود بسبب که بهمنماه را گویند بجهت شمس در ایران آنجا بنا کنند در ریز

پیش کسری آمد و گفت درین روز آن مقدار باد آمد که موی بر پشت گوسفندان بجنبید پس

در آن روز نشاط و خرمی کردند و آن روز را به بهترین ایام کامیاب چنانکه در کتب

ساسانی میر گورست که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید مجوس از کتاب زند مینویسند

بر زردشت حکیم نسبت کنند که خدای تعالی عالم را بشش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی

و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ و اول گاه سیم بیست ششم اردیبهشت ماه بود و اول

گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه و اول گاه پنجم بیست ششم شهریور ماه و اول گاه ششم سیوم

یکم آبان ماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاهی ... در زردشت در کتاب حسن حسین گفته است

که در گاه اول خدای تعالی آسمانها آفریده و در دوم آب را و در سیم زمین را و در چهارم

نباتات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس تعظیم این روزها کنند خانها را

آتش هم [illegible]

در آراسته کنند و بلهو و لعب اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر تقدیریست که خمسه در آخر
آبان ماه باشد و کلیتی که از بیرونی به ما رسیده از زیج ایلخانی منقول است و کوشیار جیلی در زیج جامع
آورده که اول گاه اول روز ۲۴ اردیبهشت ماهست و اول گاه دوم روز ۲۶ تیر ماه و اول
گاه سیم روز ۲ شهریور ماه و اول گاه چهارم روز ۳۰ مهر ماه و اول گاه پنجم روز ۲۰ دی ماه و اول
گاه ششم اول خمسه مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه بود [illegible] روز بیج
روز دوم روز بادروز در دی ماه بن و چنانکه عقیده مسلمانان برین وضع است که روز جمعه زیارت
مقابر اموات خصوصا بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنین بود که درین ده روز
زیارت و [illegible] بهتر است و گویند ارواح مردگان خبر یابند و [illegible]
درین ایام بجهه ارواح مردگان [illegible] [illegible] پنجم اسفندارمذ
مله بیج در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع
آفتاب فارسیان رقعه نویسند از برای دفع مضرت [illegible] و آن را بر سه دیوار خانه
بچسبانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کردن
رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام بکار میدارند و آن برای [illegible] است
[illegible] [illegible] و بعضی گویند فریدون درین روز طلسمات و بخور
و سموم حیوانات [illegible] بست و [illegible] رقعه نوشتن از پیش فریدون [illegible]
فارسیان درین رقعه می نویسند که بنام ایزد و بنام فریدون و عرب درین رقعه می
نویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمعی [illegible] فریدون را نوح خوانند و بعضی
[illegible] [illegible] این روز [illegible] گویند بسبب آنکه زنان درین روز بر شوهران تسلط
می یافتند [illegible] [illegible]
روزی بود در نصف النهار آن روز آفتاب به درجه اول حمل رسد بشرط آنکه در نصف النهار
متقدم در آخر حوت بود [illegible] اول آن روز بود که آفتاب در درجه شرف بود
[illegible] پنجم خرداد بود [illegible] بیستم تیر بود [illegible] [illegible] بود

امر [illegible]

پانزدهم جوزا باشد همچنین پانزدهم سنبله و قوس و حوت

اول سرطان بود پانزدهم اسد باشد اول میزان بود

اول جدی بود آن نیز اول جدی بود پانزدهم دلو بود

پنجم حوت بود و هندوان در این روز رقعه کرده می نویسند و گویند که

پنجم حوت صورت حشرات دارد و اهل عراق اول رسیدن مهرگان تزرات را نیز در رحل

لایه مهور دانسته در تقویم نویسند و دیگر از جمله اموری که در تقویم بیارند سوم خسوف

و کسوف است چه طایفه خسوف و کسوف را عزیز بینند و همه کس را بتحقیق آن رغبت تمام افتد و از

نمودن کرامتی هر یکی بسبب انتشار و توضیح آن تا خسوف چه قرص قمر نفس جرمی است مکدر و مظلم

و چنانکه قبل از این در باب دهم مذکور شد کثیف و صیقلی است و کسب نور از آفتاب

هر آینه بسبب شعاع آفتاب که برابر او افتد روشن باید و چون کره ارض نیز کثیف است لا محاله

او را ظلی در خلاف جهت آفتاب برابر او هست و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است

چنانکه در ابعاد اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروط الشکل باشد و در صدد جانب

سطحه که به رأس این ظل تا فلک زهره رسیده گشت پس در فلک قمر او را هنوز قطعی

تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب مستحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض باشد مخروط ظل

تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب دایما

ملازم سطح منطقه البروج است چنانکه در طرحات سابقه برآن شاهد است و از آنکه گفتیم لازم آید

هرگاه ماه در وقت استقبال علی عرض یا قلیل العرض بود یعنی در اکثر التقدیر با جوزا

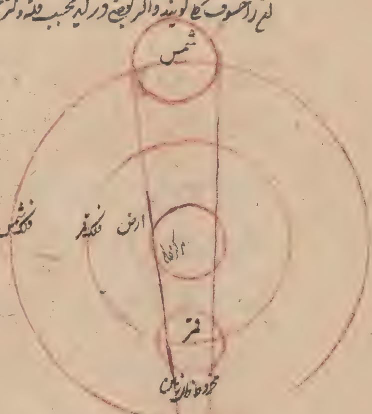
آن نقطه در میان مخروط ظل افتد چه در آن حالت آفتاب و ماه و زمین هر سه در مقابل

یکدیگر باشند کما هی او تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه

منقطع شود و به رنگ اصلی خود باید و این حالت را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان

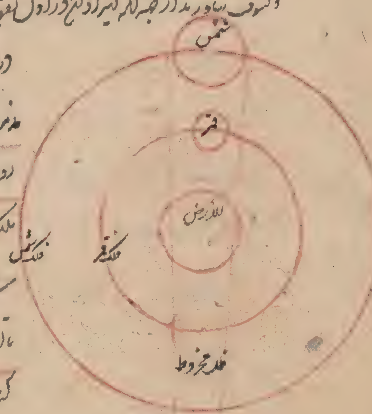
یعنی فرو رفتن مکان بار ضم چه در آن حالت ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید

آن را خسوف کلی گویند و اگر بعض در آید بحسب قلت و کثرت عرض آن را خسوف جزئی گویند



صورتش اینست و اما کسوف چون
نیرین در احدی العقدتین یا حوالی آن
مجتمع شوند بنوعی که چون خط از بصر
خارج شود بجرم شمس واصل گردد
بجرم قمر تیر گذشته باشد در چنین حالی
لا محاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد
و بواسطه آنکه کثیفست قطع نور شمس

در ابصار کند یعنی ادراک کند که چون قطعه ظلمانی ماه در این حالت که بین الارض بعد بر یک اصلی حقوق
نسبت چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و این حالت را کسوف گویند و در اینجا منع قطع به جهت
و اینجا منع قطع نور شمس و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید در بعضی بلاد هر
شود و در بعضی بخلاف مقدار منخسف در جمیع بقاع یکسان باشد چه این حالت نقصان ماه را زحل ارض
شود و صورت کسوف اینست و عادت قوم تا این جاری شده است که در تقویم موامره خسوف
و کسوف بیاورند از جهت آنکه ایراد آن در اول تقویم تفاؤلاً و تیمناً نیک نباشد چه



در احکام احوال این دو حادثه را تاثیر است
مذموم نویسند و سالهای گذشته از اول
دور تا اول سال در ابتدا و وسط و آخر
ملک و ابتدای اکیلد و تاریخ اکیلد و همچنین
سالهای گذشته از ابتدای خسوف و کسوف
تا آن شهر اکیلد و مقدار منخسف و منکسف ثبت
کنند قصد این کلام تقریب وجه انکار است

احوال الصور

۲

در احوال خسوف و کسوف جزئی یا کلی یا مکث سه جهت بدو و وسط و تمام انجلا و احوال

خسوف و کسوف که با مکث باشد پنج جهت بدو و ابتدای مکث و وسط و ابتدای انجلا و تمام

انجلا پس چون اختیار بوقوع خسوف یا کسوف کنند ساعات گذشته از اول روز یا از اول شب

در وقت خسوف یا کسوف در وقع تحویل زمان هر یکی از احوال ثلاثه یا خمسه تعیین نمایند و

همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانچه اگر کلی باشد قید تامی جرم نمایند و اگر جزئی باشد مقدار

آن از ابدال و اصابع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه اهل حساب تمامی صفحه جرم نیر را بحسب مساحتش

دانگ فرض کرده‌اند و هر دانگی را اصبع و هر اصبعی را طسوج و هر طسوجی را چهار شعیر و مقدار منخسف

و منکسف را ازین مفروضات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف

تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود

و اگر میانه ده دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند سیاه مایل بسبزی باشد و اگر میانه بیست و سی باشد گویند مایل

بسبزی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند

اشهب بود و در اگر تقاویم طالع وقت زمان وسط خسوف و کسوف را با جزو آن بسازند و

ابو نصر قمی یکی از علمای احکام است طالع و کواکب بدو و انجلا و وسط را اختیار کرده است و در

تقویمها مدبر طالع و مدبر جزو و مراد کوکبی است که مستولی باشد بر برج و موضع و مراد آنست

چه مدار احکام خسوف و کسوف بر آن است و مستولی بعد الذکر در باب احکام معلوم گردد

انشاء الله و احکام خسوف و کسوف را در ذیل آن بتعیینات مذکور شد بیاورند و سود بیره

خسوف و کسوف را ... جمیع احوالات که تحت الارض باشد در تقویم نمی‌نویسند چه جمهور اهل الاحکام

بر آنند که آثار او ظاهر نیست و احکام طالع تحویل سالی از احوال الصنوف الناس و کیفیت

حصول ارتفاعات و بیان احوال از قحط و خصب و امراض و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال

و ولایات مستعد للاعمال در ورق مقدم بر اول ادوار دوازده گانه نویسند اگر قمر غیر علوی در

سالی بوقوع آید احکام آن را علیحده در ذیل احکام طالع تحویل آن سال ایراد کنند و همچنین

از زیرین راه

اگر میانه سی و چهل باشد گویند سبز سیاه ...

... احوال ... ابو نصر ... از ...

احکام ابتاع و استقبال و اتصالات که در هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوطاً یکدیگر
نویسند و در بعضی تقاویم نامه احکام اتصالات کلی را در صفحه یمنی و احکام ابتاع و
استقبالات را در سر صفحه یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت انبیا و ائمه
و اولیا و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ جلوس ایشان و حروب ایشان با یکدیگر بعد
از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبان کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان
در بروج اثنی عشریه و احکام اختلاجات اعضا و احکام قوس قزح و از این قبیل
و آنچه بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفه رجال الغیب و مهر المحبه و احکام
زلازل و رعود و بروق و ذوذنبه و معرفه جهت سکر تولد و احکام زجر الفال و اوقات
نوم و شرایط رؤیة الاهله و احکام حکومات وقوع اهله در بروج در اوراق
مقدم بر اوراق دوازده گانه و منفرد از اوراق احکام طالع تحویل سالی بنگارند و چون
اینها محتاج به بیان نیست و آنچه محتاج بیان است در سه صفحه شرح آن داده باشند و در اکثر
از تقاویم اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره و حالات او
و همچنین اختیارات تحویل او در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه
و منفرد از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت آنکه متداول است در این ایام تقاویم
نامه و اینها مشهور در ترتیب جداول اینست مذکور شد و در بعضی تقاویم نامه تسییر
درجه طالع تحویل سالی و همچنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل و رسیدن تسییر به برج
به دلائل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ یهود و غیر ذلک
مثل اگر نحو ... و سهم الحوادث و درجات و طبایع منازل قمر و ارباب حدود و وجوه
موضع هر یک از کواکب سیاره از امور یکه بیان احتیاج که هست ایراد کنند و تعرض آنها
موجب تطویل است لکن چیزی را که توضیح و تنقیح در شرح لازم است از آن جمله تطویل جایز
نیست الا تسییر از جمله اعمال دقیقه است و آن تصور کردن حرکت نقطه ایست از منطقه

البروج بر صورت طالع بر تو اما هر چند فی الحقیقه این حرکت متحرک نباشد واهل
احکام گویند که این اعتبار کرده است از رسیدن اثر دلیل بدلیل ثانی یا از تیر طالع
دلیلین استدلال بر یکی از حوادث مستقبله حاصل شود نزد ایشان تسییر از نوع
اعنت از آنکه اثر گویند هست هر درجه طالع گویند تا به مقصد کوکب را
هر در صورت طالع بر هر سال روز شصت و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط
شمس حرکت دهند و هر دلیل از دلایل اصلیه که رسد حکم بهبود از حوادث نمایند
و مراد از دلایل اصلیه مراکز بیوت اثنی عشریه و مواضع جرم و شعاعات هر یک
از کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین و فرد و سهام مستعمله گشت در صورت
طالع و تسییر درجه مریخ را در تقویم خاص لو بسط لکه استدلال بر فتن و آشوب
عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا شعاع تربیع و مقابله او
در صورت طالع برسد یا بوتد از اوتاد طالع حکم کنند بر آنکه در آن وقت
فتنه روی نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله یا تربیع نحسین واقع
شده باشد و اگر بجرم مشتری یا شعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فساد
و آشوب کنند و در تقویم هم از جدول سمت قبله جدولها باز ندوه در آنجا
تیر درجه طالع بازای هر روز ثبت کنند به رقوم اول بروج ثم درجه
ثم دقیقه و جدولهای دیگر بسازند و در آنجا هر یک از دلایل اصلیه را
بازای هر روزی که تسییر بآن دلیل رسیده باشد ثبت کنند و آنرا امروزات
خوانند و گاه باشد که جدولهای دیگر نیز ازین جدول باز پرداخته صاحب صد موضع تیر را در آن
جدول ثبت کنند چه این را نیز در احکام مدخل گشت و بجهة آن نیز جدول دیگر بکار
تیر درجه مریخ و دلایل او بر ترتیب مذکور نیز بارند همه کواکب تحویل طالع
و اهل احکام ایشان را تیر گفته اند که از مشرق بحرکت معکوس بطریق کید که کیدانیست

جهت و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره آتش می باشند و آن خلقاء

ذوات کواکب سبعه اند و لهذا دیده نتوانند [illegible] خورشند و بطلمیوس هم در کتاب ثمرة الملک

با بعضی ازینها فرموده و ابن غرضان حاسب در مدخل منجمه تصریح نموده و اسامی هر یک ازین کواکب

با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه سنه نهصد و شصت و شش یزدجردی مستخرج شده

[illegible]

اینست کید عطیط عزیم سرهوش کلداب ذو ذوابه لحیانه

[illegible]

و در تقویم این اجرام را با تقاویم آن در اول هر ماهی از ماههای جلالی در صفحه دیگری

در هر سطح [illegible] دهند نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب

اسم و تربیع که بطریق حالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات [illegible]

از جمله حدود رات دهند چنانکه جمهور ازین جمله کید را و علامه هر یک برین نوع است

سمع کید [illegible] سمع عطیط [illegible] سمع عزیم [illegible] سمع سرهوش [illegible] سمع کلداب [illegible] سمع ذو ذوابه

سمع لحیانه [illegible] چون هر یک ازین اجرام را ترد افلاک متعدد است

و چنانکه سبق ذکر یافت مرکز همه مرکز عالم نه لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم

مختلف شود و سلطان المغفور در زیج جدید همین متعرض اسم تربیع بعد ازین [illegible] از مرکز

عالم شده است و پس ظاهرا لتعرض ابعاد کواکب دیگر مشهور نیست و در تقویم ابعاد

شمس را از مرکز عالم بازای هر روزی در جدولی بعد از جدول [illegible] او ایراد نمایند

و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و مخرج

این درجات در شمس با جزائی است که نصف قطر خارج مرکز او بآن اجزا شصت گیرند

و در قمر با جزائی است که نصف قطر [illegible] او شصت است و ناظر تقویم را اگر معرفت

[illegible] شمس را در [illegible] ثانیه و همچنین بعد قمر را در

[illegible] ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید با جزائی که نصف قطر ارض و احدی از آن

اجزاء [illegible] هر یک ازین که حاصل الضرب را در [illegible] نگیرد [illegible]

[illegible] نصف قطر ارض است و از [illegible] ضرب کنند

[illegible]

و مر ویرا صحت ارخشن فرسنج س زند که هر یک از ایشان آن را بعبرانی سنج

معلوم کردد [illegible] اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست تشری مرحشوان

کسلیو طیبت شفاط آذر نیسن ایر سیون تمز اب ایلول

این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که آن را بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آن را عبور

خوانند و در عبور آذر ماه مکرر میشود آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصلی و سر این اصطلاح

آنست که اول تشری مبدا سالهای ایشانست مشروط است بآنکه در مابین سیت و هفتم آب و

بیست و هشتم ایلول ماه رومی بیش نبود در حوالی تحویل میزان بود متقدم بران یا متاخر از آن و سبب

شرط مذکور آنست که چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه پانزدهم نیسن از بحر نیل سلامت

گذشت فرعون و جنود او هلاک شدند اکثر بنی اسرائیل روز استبشار بحفظ فرخنده آن روز را

عید خود دانسته و در سنین متتالیه تغیر موسم آن جایز ندارند و چون سالهای شمسی

زیاده است از دوازده ماه قمری بده روز و کسری هر آینه در هر چند سال بسیط ماه نور زیاده

زیاده آید با انضمام آن ماه سال کبیس که مثل شهور آن سیزده باشند و آن سال را هر آینه عبور

بسیزده ماه کردند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد

و شرط این مشروع شود و این کبیس بعینه مثل کبیس خطاییانست و تفاوت الا

در چیز اول آنکه شهر زاید خطاییان مختلف در مابین دو ماه معین نباشد و شهر زاید این

طایفه همیشه در مابین ماه پنجم و ششم باشد دوم آنکه اول ماه خطاییان از اجتماع حقیقی گیرند

و قرای این طایفه از رویت هلال و ربانان که معظم یهود باشند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند

315

و سالها بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط 355 روز باشد و در عبور

385 روز و معتدل و آن در بسیط 354 روز باشد و در عبور 384 و ناقص و آن در بسیط

353 روز باشد و در عبور 383 و سر این خلل آنست که ایشان نشاید که اول

روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که بتاریخ ایشان ...ند و چون چنین بود اگر مبدا سالی از این

یکی از ایام ثلثه فهد بالضرورة روز قبل از آن را مبدا سازند یا روز بعد از آن را پس اگر روز قبل از آن را مبدا سازند آن سنه زایده بود و اگر روز بعد از آن را مبدا سازند ناقصه کامله

بود و اگر مبدا اسمی غیر از ایام ثلثه افتد هر آینه آن سنه معتدل بود و هر یک از تشری

و شفاط و نیسن و سیون و اب را همیشه سی روز گیرند و در عبور آذر زایده همیشه

سی بود و هر یک از طیبت و آذر اخیر و ایر و تمز و ایلل همیشه بیست و نه الا در سالی

معتدل اگر سبط بود و اگر عبور مرحشوان بیست و نه بود و کسلیو سی و در سالی زایده

هر دو سی باشند و در سالی ناقصه هر دو بیست و نه بود و چون این باب دانسته شد ظاهر

۳۶۴۸ و مبدا این تاریخ از رحلت ابو البشر که صفی الله گویند و بزعم ایشان

سال تمام گذشته از رحلت حضرت آدم تا مبدا تاریخ ... هزار ... اسکندر

سال ۵۳۵۵ سال تمام گذشته بود و در تقویم ... از جدول ایام تاریخ ۲ — که ۱۹۰۸ اسکندریت از ابتدای این تاریخ ...

رومی که ایام این تاریخ بیارند و از تقویم بمذهب یکی از این هر طایفه که کنند

و شاید ... جدول بیاورند بمذهب هر طایفه ... چنین بریدن

است یکی از امراض حاره مانند حمیات مشتمله که و ... حاذق در ... آن

مرض ملاحظه کنند ... گرده جزوی است از اجزای معدل النهار و ابتدا از آن

جزو دایره معدل النهار را به چهار قسم متساوی کنند و چون دایره ... از آن

بگذرانند هر آینه این دو دایره چهار نقطه از منطقة البروج بگذرد و این نقطها را اعتدالات

ار ربعه و مواضع ... عظیمه خوانند و هر وقت که قمر به یکی از این مواضع رسد آن

وقت بحران بزرگ گویند بحران ... طبیعت بود یا علت پس اگر در این اوقات

طبیعت بر علت غالب شود حالی بیمار بهتر گردد و علامات آن ... باد و رارد ...

یا عرق بود ... و اگر مغلوب شود حالی بیمار بدتر گردد و چنین قمر ... در بیست

و هفت روز و کسری تمام کند و به بیست و هشت رسد هر آینه ربع اول ... روز

... ...

هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تعدیه و تا آخر علت بحرانی از آن روزها خارج

نباشد تا تمام شدن ربع سوم میان بیستم و بیست و یکم بود از این سبب بحران در بیستم افتد بعضی در — بیستم چ

بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصلی در بیست و هشتم بود و بعد از آن بار دیگر دور از

سر گرفته شود و این ایام را ایام بحرانی قوی خوانند و گویند مشاهدت طبیعت با علت در این

ایام بهتر بود و قمر در دلیل حال کنی چنانکه هست در این اوقات بنظر عداوت چون تربیع

و مقابله است بموضع اصلی ناظر بود و چون بموضع اصلی در ابتدای مرض قمر در آن بحجه

اقتضای مرض که بود موضع اصلی مخالف این موضع بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت

کند و قوه طبیعت در حال مشاهدت در این وقت میل بیشتر به تسلیح کند چه ضعیف را در حال

ضعف آن بیشتر توان کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکور به دو قسم کنند و دوایر

میول بمبادی هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک هشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقه

البروج زوایای ثابته خوانند و هر روز که قمر بمبادی رسد که ما بین مبداء او و ربع مشی در

بود آن روز را روز انذار خوانند یعنی انذار کنند بحرانی که در مبداء ربع مستقبل افتد

و آن چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم بود چنانکه چهارم انذار کند هفتم و یازدهم روز چهاردهم

چهاردهم و هفدهم بیستم یا بیست و یکم و بیست و چهارم بیست و هشتم و اهل احکام

در حلول کواکب در موضع هر یک از ارکان استدلال بر امید صحت و خوف هلاک مریض

کنند چنانکه اگر در موضع بحرانی سعدی بود گویند علت زایل شود و اگر نحسی با قمر در آن

وقت منحوس بود گویند علت مستولی گردد و کمتر تاثیر نحس چند تاثیر علت بود در آن متعرض صحت گشته

بشرط آنکه آن نحس [illegible] لا اهل تحویل را بحرانی دیگر هست که از آن تعبیر ببود

هی نموده نسبت از خانه که باید اجتماع را یا بمبداء بیماری گیرند و از آن مبداء که [illegible] — دقیقه چ

منطقه البروج را بهشت قسم متساوی کنند و زوایای ثابته در او مبادی این اقسام نصب کنند

و موضع را پیش و پس از جزو اجتماع و نظر او بود و دوازده درجه افضل موضع بحرانی دانند — درجه چ

و انهار را با زوایای ثابته که مجموع دوازده بُرج باشد تاسیسات خوانند پس موضع اول
از موضع که این نقطه اجتماع بیشتر بود از این درجه دوازدهم این پس درجه چهل و پنجم
پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد
و نود و دوم پس دویست و سی و پنجم پس دویست و هشتادم پس سیصد و نود و نهم
پس سیصد و چهل و هشتم و ارباب احکام مخصوص در میان گویند که چون جزو
تاسیس در برج رطب واقع شود و قمر در این جزو مستقیم شود با کوکب رطب یا از خانه
عطارد بود ابر و باران و اگر اکثر کواکب زحل و مریخ بود و اگر در این حال عطارد متصل بر زهره
باشد تأکید امر مذکور کند و معرفت خانهای کواکب در باب تحقیق معلوم گردد ان شاء الله تعالی
و در تقویم در روی هر یک از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بسازند مجموع را
به دوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول فوق
اسامی هر یک از زوایای ثابته نویسند و در جدول دوم درجات تاسیسات باز دوم
هندی و در جدول سیم جای کیفیت درجات را در موضع دول بروج رفع کنند بشرط آنکه
مبدا آن از اول حمل باشد و اگر چیزی ماند که کمتر از سی باشد در بیار رقم برج نویسند
مهره الحکام که بجز این سهم سالانه جهت حوادث عالم ثبت آورده اند
چنانکه تقویم اقبات را از تقویم قمر نقصان کنند و باقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل
موضع سهم حوادث باشد و دلالت آن دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در
استقبال مقابل او و گویند یک نوبت اجتماع و استقبال ارشی نیست و همچنین در درجت
تربیع نیز بر تربیع زحل باشد پس هر گاه این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع مسعود و در طالع مسعودی
بود دلالت کند بر سهولت حلایق امور و مسعودات بود در حصول مهمات ثابت بود و اگر منحوس در طالع نحس
بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی از ده خانه زحل بود دلیل کثرت فتنه بر بسیار کار ها و شدت
سرما و رفتن و زیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از ده بیت مشتری بود

پس جزو اجتماع در دوره تاسیسیه

اعلم ان الکلام حاجة بهم استعمال به في الاحکام
و هو سهم تقع من الطالع قدر بعد الکوکبین
العلويين ... و ذلک اشر ... الطالع

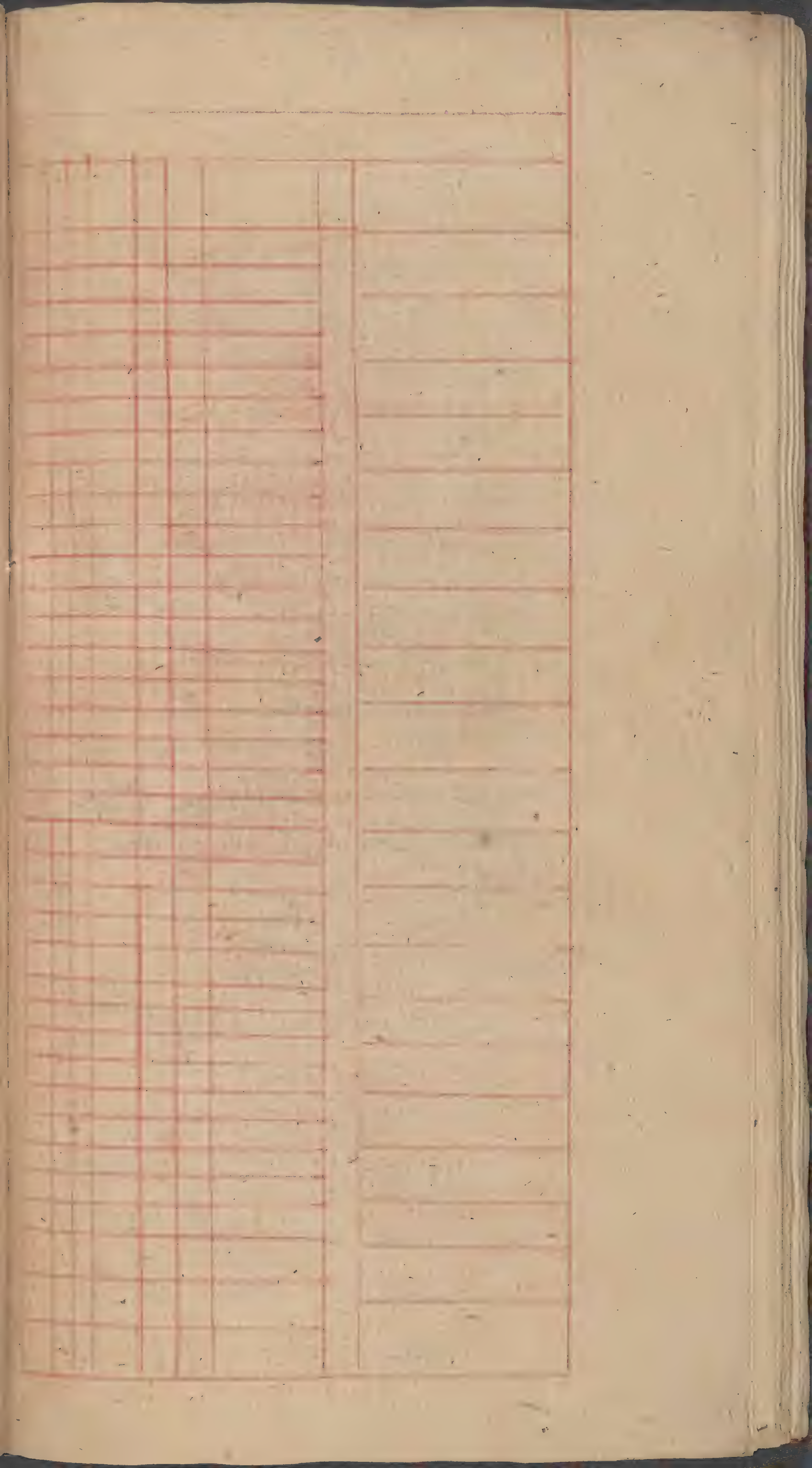
[illegible]

کشاید که هوا ابری خاصه در قوس و میان مردم بسبب دعوی خیر و دزدی و از الفت و اگر
در یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بارانی سخت در زد و در موسم
گرما گرم شود و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گردد و در وقت گرما گرمی کنند و معمعه
بزرگ جوشند و با عظم السلاطین بسیار کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود معمعه لهو
و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع باران که در وقت و اگر در
یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگو بود میان مجمع و تهمت و بهتان خاصه در
جوزا و بحث و کتابت و حضور متهی و نوایها مایل باشند و اگر در خانه قمر باشد
در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس بود و خبرها رسد و الله اعلم و در تقویم
کهنه سهم کولوث جدول در همین جدول الانقلابات بسیار جدول القیاس و ابستقبال
بیارند و در آنجا بازاء هر روزی موضع این سهم در نصف النهار آنروز ثبت کنند
بسبه رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه [illegible] از جمله معتقد
هنود ولین است و از این در رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند حدوث
این در کیفیت بسبب رباطات است و این را بیارستان حصر گویند و در رباط
اول شش منزل است سرطین طرفه جبهه قلب شوله مقدم و در رباط
دوم هفت بطین نثره زبره اکلیل نعایم اخبیه مؤخر و در رباط
سیم پنج دبران هنعه عوا غفر ذابح سعود و در رباط چهارم هقعه
بیع و در رباط ششم هم سماک رشا و گویند این رباطات در منازل
بمنزله مثلثات است در بروج چه هر رباطی جمله است از منازل چنانکه هر مثلثه
جمله است از بروج لیکن جملات بروج متساوی است و جملات منازل متساوی نیست
و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و از نسبت گویند اثر
رباطات نظر است چنانکه عقیده ایشان بر هرگاه قمر در منزل بود از رباطی دیگر

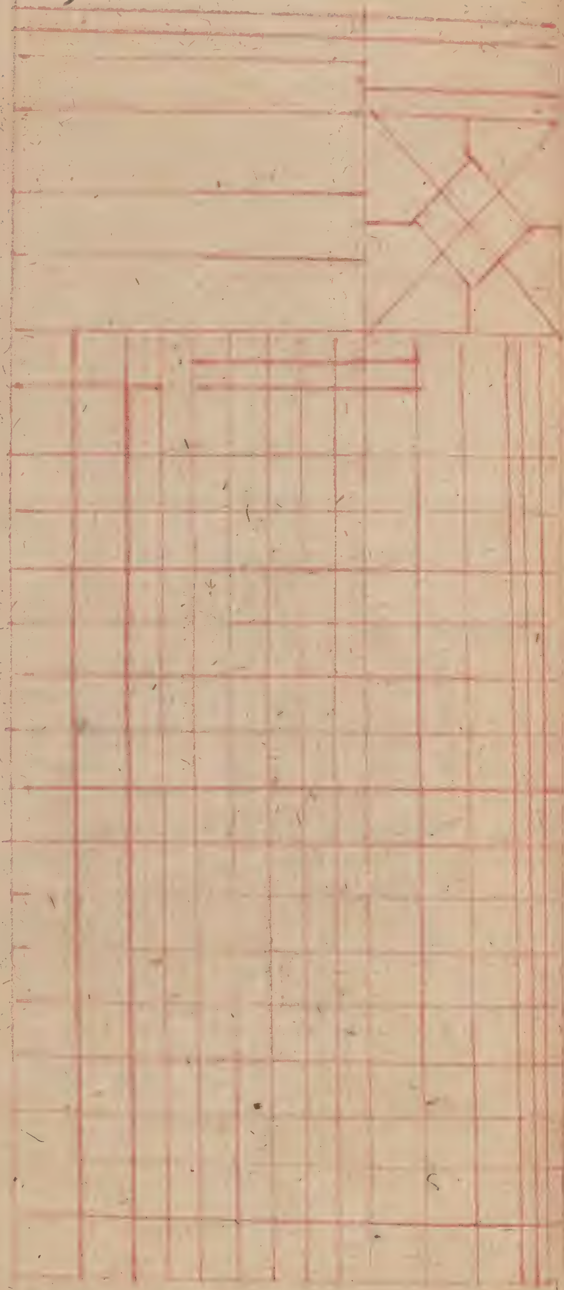
ثریا، ذراع، صرفه، زبانا،
بلده، و در رباط چهارم شش هم

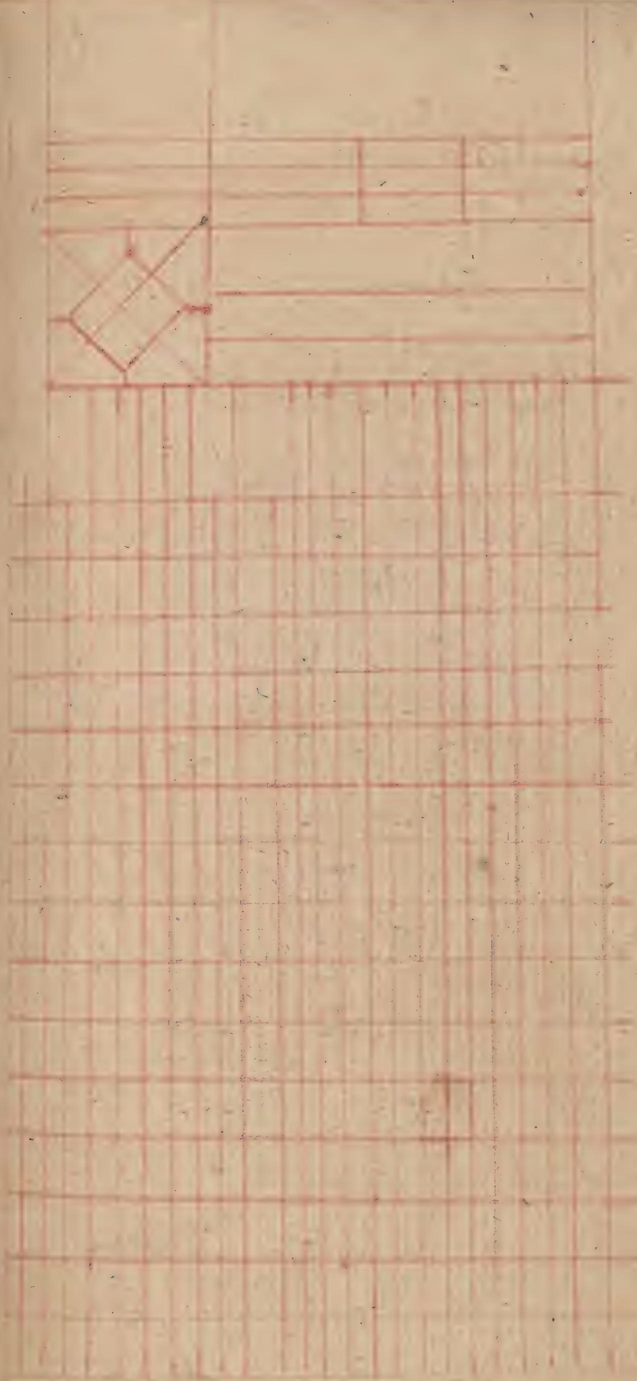
در منزلی دیگر بیش هم از آن رباط جا سکه دیگر ناظر باشند و از حلول قمر در سایر کواکب
در منازل ثلاثه در یک رباط جا که یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت
و یبوست چنانکه گویند چون قمر در منازل رطب باشد از رباط جا شمس در منزلی دیگر رطب
هم از آن رباط جا دلیل باران باشد در وقتش و اگر در منازل یابسه باشند از دیگر رباط
دلیل یبوست هوا و منازل رطب را یازده شمرده اند دبران ذراع جبهه
صرفه عفر زبانا قلب شوله ذابح سعد مقدم مؤخر و منازل یابسه را هشت
بطین هنعه اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل ممتزجه را نه — طرفه
شرطین ثریا هقعه نثره زبره عوا سماک نعایم بلع و در تقویم اکثر از
جدول منازل جدولی جهت رباطات ایشان بیاورند و در ابتدای هر یک از رباطات
بار قام هندی بازاء هر منزلی در طرف آن رباط ایراد نمایند و جدولی دیگر
هم از آن جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست و میانه بیاورند و علامت رطب
[illegible] و از یبوست [illegible] و از میانه [illegible] حقیقت این را در
هر از این منقلب مطبوع [illegible] و علامت حد و وجه موضع هر کوکب متعلق بعلامت صاحب
آنکه و وجه در اثنای تقویم آنکه کوکب ثبت کنند و در سر جدول نیز بنویسند و
علامت حد ح نیز و علامت وجه صه باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز
گویند اینست انتهای کلام در معرفت تقویم تمام بعبارت مختصر [illegible] بمورد [illegible] ارباب
آینده هم مقصد اصلی است بعضی فوائد که اکنون بعضی چیزها ملاحظه تقویم را
در حاشیه راست [illegible] ایراد نکرده معلوم شود اگر در اجل تاخیر و در فرصت
تعجیل [illegible] این [illegible] بضاعت نیز بقدر استعداد و امکان در [illegible] و اهل
تقویم [illegible] و مثال [illegible] در اوراق [illegible] که از ده گانه [illegible] متعلق
صفحه [illegible] ایراد [illegible] در اوراق آینده ثبت افتاد والله الموفق [illegible]

بسیار کم و فرخی و سعادت و اقبال در آمدن مبدأ الجین در
سی و چهارم از زمستان و خاوران حد آنرا که بخط و بر کم
خوانند بعد از انقضای بود هشت فنک از کره
اول از چاه حوالم زد هم حد آنرا که بخط و بر کم
خوانند و بعد هم از حد و سیتیم حد آنرا که بخط و بر کم
خوانند در روز پنجم از حد و رابع حد آنرا که بخط
گویند و آنرا [illegible] نیز زند و آنرا در حساب ارشت
محفوظ خوانند گذشته از مدخل صنع حسبنا تا طالع آن
ماجده روز و چهار هزار و هشتصد و پنج فنک که از آن هشتی
است فنکات و گذشته از آفرینش عالم
بر حکم خط ابو هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار دال
در روز ناقص هفتاد و یک سی تمام و سی مذکور هفتاد و
دوبیست در آمدن مبدأ مذکور را بعد
از انقضای چهار ساعت است از شب جمعه نوزدهم ماه
اللّغز سنه هجریه موافق شب بیست و نهم کانون الاخر زمستان الکندریه









[illegible]

چون از اوصاف ادوار و اقسام فصول و فروع تقویم در آنچه اوراق مرقوم و مسطور شد فارغ گشت
شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه
ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب اند نمود بدانکه حمل و ثور و جوزا
بروج بهاری اند چه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون
و این هر شش که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب
و قوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل خریف بود در اکثر معموره و جدی
و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر
ربع معمور و این هر شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در بروج شمالی اسم
بعضی از فصول بهاری و بروج صیفی مذکور نموده اند [illegible] و ازین بروج دوازده گانه
شش برج را که صیفی اند و ربیعی مستقیم الطلوع گیرند آن شش دیگر که شتوی و خریفی اند معوج
الطلوع و بروج اوایل فصول که آنها عبارت است از حمل و سرطان و میزان و جدی
منقلبه اند ازین جهة که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از احوال فصلی سابق بکیفیت دیگر
شود یک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد
و عقرب و دلو است ثابته اند ازین سبب که چون آفتاب درین بروج باشد هوای فصلی طبیعت
خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذوات
جسدین اند زیرا که ما دام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا بر طبیعت همان فصل
باشد و چون بنصف آخر آنها رسید طبیعت هوای فصل متاخر بهوای آن فصل مخلوط و ممزوج
و بهذا اینها را ذوات الجسدین [illegible] خوانند و باید دانست که از بروج آتشی هر سه
برج را که میانه اول هر یک از آنها سه برج و اول دیگری ثلث از فلک باشد مثلثه گویند

فیما موضع و اگر در هر یک از فصول [illegible] ربیع [illegible] بود داخل معموره است و در [illegible] سه فصل بود و [illegible] بود از اول حمل و میزان تا اواسط ثور و عقرب و [illegible] از اواسط ثور [illegible] اول سرطان و جدی [illegible] از اول سرطان و جدی [illegible] از اواسط اسد و دلو [illegible] اواسط اسد و عقرب تا اول میزان و حمل [illegible]

طبیعت

در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که از آنجمله بروج ثلاثه را
منقلبه گویند که میل آفتاب [illegible] از [illegible]
[illegible] تراید [illegible]

چه هر یک بر زاویهٔ مثلثی متساوی الاضلاع واقعند و هر سه برج از خطوط موهومه و از
اوایل هر یک ازین بروج ثلثه تا اول آن دیگری واصل شده پس تمامی بروج منقسم شود
بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعت یکی از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت
دو کیفیت حرارت و برودت اند هر یک را فاعله گفتند پس هرگز باهم متباین اند زیرا که متضاد اند
پس بر ترتیب بروج را حار گرفته اند و برج را بارد تا آنجا که دانسته آید که حرارت علو مرتبه اولویت
نسبت به برودت و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت اند هر یک را انفعالیه گویند نیز
منفعل بود لقولهم این با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دیگر که قوه فاعله دارند ممکن است لاجرم
ازین جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعله با دو کیفیت فاعله در بروج یابس گرفته اند و دو برج
رطب و ابتدا از یبوست نیز کرده که علو مرتبه اوست نسبت بر رطوبت و گویند هر مثلثه را ازین
مثلثات صاحب بیت یعنی کوکب از کواکب سیاره که ایشان را با آن مثلثه نسبتی بود بیشتر ازین
حیثیت که بیت یا شرف ایشان درین مثلثه بود در طوالع نهاری ازینها کوکب هر کدام را که حظ او
درین مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکب را که ثانی او بود بر مقدم
دارند و ثالث شریک آن هر دو کوکب گیرند خواه در روز و خواه در شب به مناسبتی که در میانه
آن دو کوکب بود پس از مقدمه که گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حمل و اسد و قوس
گرم و خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نار اند از عناصر و از اخلاط
بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا
که شمس را درین مثلثه بیت و شرف هست و مشتری را بیت فقط و تقدم شمس بجهت زیادتی حظ
اوست درین مثلثه بر مشتری و زحل شریک هست با این هر دو بنا بر مناسبت تذکیر و در طوالع
لیلیه مشتری مقدم بر شمس بسبب آنکه قوه مشتری در شب از شمس بیشتر بود و زحل چنین
شریک هست به شب و روز بخصوص از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این
سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت

سودا اند و ارباب این

سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره
بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقوی است از حظ
شرف چنانکه در باب پنجم معلوم گشته و شرکت مریخ با این هر دو بآن جهت است که صاحب شرف است
درین مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم است بر زهره چه تاثیر او در شب لطیف‌تر است و بهمین سبب
تاخیر مریخ از قمر شده است و الا در حظ برابرند و جوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این
بروج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند
و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب
بیت است درین مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری
با این هر دو از جهت تذکیر است چه عطارد را هم مذکر بسبب شرکت زحل درین امر نیز مذکر
اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم است بر زحل چه عطارد در طالعهای روز تابع
زحل است و نیز کار او در شب قوی‌تر از روز است بسبب امتزاج طبیعت که با زحل
که دایم در روز قوه وی زیاده بیش از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند و این
بروج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ما اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم اند و ارباب
این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند محقق آنند که در شبها این هر سه بایستی که اول
مریخ بودی که صاحب بیت است درین مثلثه که گرم و خشک است و آفق طبیعت بود پس قمر که او نیز صاحب
بیت است پس زهره که صاحب شرف است و کوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل صناعت
بر آنست که زهره را مقدم داشته و صاحب روضة المنجمین گفته که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر منافات
طبیعت مریخیت با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک اوست از فلک مریخ
چه عقربا این طایفه است که هر کوکب که در قوت برابر باشند علوی را تفضیل بر سفلی دهند
و تفضیل ثوابت کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بعضی از آن که این مجلد بتقریب مذکور شد
و تقریب دیگر تحریر و تقریر در یکد و در طالعهای شب مریخ مقدم است بر زهره بنا بر اتحاد الحکم

قبل از این مذکور شد و به مذهب کوشیار که موافق قدماست قمر مقدم بر مریخ چه تأثیر
او ظاهرتر است در شب و بطلمیوس شریک را در ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار نیز
آن را وجهی ننهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول صاحب مثلثه است در روز و کوکب ثانی
صاحب مثلثه است در شب و کوکب ثالث همه وقت شریک است و اصحاب این فن گویند هر کوکب
که در مثلثه خود بود مثال شخصی بود که در میان اهل و اعوان خود بود و یکی از فضلا در تعیین
مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بغایت خوب گفته و هر مصرع اول این
بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول اشارت است بعنصر و حرف
دوم برب اول و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم بشریک و هو هذا نشیل تهزخ
هلدی مهمخز ابشب رزج میدار برسه لیخچ این مصرع اول از برای تعیین ارباب
مثلثات نهاریست اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف دوم را بجای حرف
سیم کلمه است مقدم دار بر حرف دوم و حرف چهارم کلمه است و بروج گرم همه مذکر
و نهاری اند و بروج سرد همه مونث و لیلی زیرا که طبیعت نهار گرم است و طبیعت لیل
بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مونث کما ثبت فی موضعه
و مهمی تمام در تذکیر و تأنیث بروج خلاف بسیار است چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را
خنثی گفته اند لیکن آنچه معتمد است آنست که بعضی ذکر کرده و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف
اول قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی به پای چنانکه قبل ازین مذکور شده است
در صور بروج بتفصیل
و میزان را با آنکه صورت او از جمادات است انسی گفته بنا بر آنست که آلت قیاس انسان است
یعنی او را بر صورت شخصی فرا گرفته اند که ترازو در دست گرفته پس چون معنی ازین
تعینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس بدان که
جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای
مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان
خانهٔ قمر

خانه قمر و بنای این تقسیم بر آن نهاده‌اند که گویند آفتاب که نیّر اعظم است جز و سیارات و ثوابت
است و مستقیم الاحوال و بطبع گرم و خشک پس خانه او برجی مناسب او باشد هر آینه اسد بود چه اسد
برجی است بر صورت حیوانات جانوران و بطبع گرم و خشک و ثابت موافق طبع و خلق آفتاب
و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در منطقه معموره بعد از آن ماه که نیّر اصغر است خلیفه
و نقیض و ضد بیت آفتاب است و سریع الحرکه و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق
او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان برجی است بر صورت جانوران آبی سرد و تر و منقلب
موافق طبع و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر معموره و باید تقسیم
هم بطریق این صنعه سایر [illegible] قسمت کنند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر جدی
بر توالی ولایت آفتاب گیرند و شش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول دلو
بر خلاف توالی ولایت ماه و بر ترتیب افلاک هر یکی از خمسه متحیره را چنانکه ایشان را دو برج
دو خانه باشند یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت ماه پس ابتدا کنند به عطارد که [illegible]
متحیره است و او را [illegible] ولایت است و ملازمت آفتاب پس یکی خانه او را در جنب آفتاب
بر توالی باشد و یکی دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از آن
زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد باشند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب
خانهای زهره باشند که آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ باشند که آن
قوس و حوت است و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری باشند که آن جدی و دلو است و گویند چون کوکب
در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین و مأمنی [illegible] از جمیع [illegible] و مرفه الاحوال [illegible]
بیت طالع او را فوز گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج سابع او را وبال گویند [illegible] کوکب [illegible] بعض
دستان است پس برج مقابل بیت [illegible] و وبال [illegible] قبل از این مذکور شده [illegible]
ضد یکدیگرند و گویند هر کوکب که در وبال [illegible] بود [illegible] مکروه [illegible] از آنکه [illegible]
اینکه خانهای نیّرین و [illegible] زحل [illegible] خانهای [illegible] و خانهای عطارد [illegible] مشتری و خانهای [illegible]

قید اکثر [illegible] در منطقه معموره [illegible] ارتفاع سرطان از [illegible] از اسد [illegible] معموره [illegible] در بعضی بلاد [illegible] غایت ارتفاع [illegible] سنبله [illegible] از اسد [illegible]

[illegible] خانه [illegible] در بعضی معموره غایت ارتفاع [illegible] و جوزا [illegible] از سرطان [illegible]

در [illegible] خانه [illegible] در دلو [illegible] از حوت [illegible] از حمل [illegible] در [illegible] از جوزا [illegible] سنبله [illegible]

وصاحب عطارد و خانهای زهره صاحب مریخ و خانهای او صاحب زهره و در کتاب کنز التعلیم
مذکور است که اهل هند و پارس را اعتبار نکنند لیکن از متأخران که اهل احکام به تجربه و امتحان معلوم
کرده‌اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشند اتصالی واقع شود حدوث [illegible]
از کائنات جمع بود و این قسم اتصال را فتح الباب خوانند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان
دلیل برف و سرما بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال هوا بود و اگر فتح الباب از عطارد بود
و مشتری بود سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ در این جای [illegible] متصل شود بادهای شدید
وزند و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بود غالباً باران خوب کند و رعد و برق بود خصوصاً عطارد بود
با ایشان متصل بود بجرم یا بشعاع و چیزی [illegible] در این نفی کواکب [illegible] شده اند
راس و ذنب را در [illegible] کواکب نشمرده [illegible] این است تا سخن در احوال بروج
احوال کواکب از آنکه مناسبت [illegible] است و استدلال بر آنها بعد از تجربه و امتحان از نظر
سعود و عداوت میان بیوت ایشان و خانها نیرین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبر است
چه میانه خانها زحل نظر مقابله است که آن را نظر تام دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است
بجهة آنکه میانه خانهای نیرین و خانها مریخ نظر تربیع است که آن را نظر نیم دشمنی گویند
پس از حیثیت جرم نسبت به زحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه میانه خانهای نیرین
و خانها مشتری نظر تثلیث است که آن را نظر تام دوستی گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه
میانه خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیس است که آن را نظر نیم دوستی گویند پس از این جهت
و نیز از حیثیت جرم نسبت به مشتری اصغر باشد و نیرین از تسدیس و تثلیث سعد اند زیرا که خانهای ایشان
بر تثلیث و تسدیس خانها سعدین است و از مقابله و تربیع دشمن زیرا که نحس‌ها از مقابله و تربیع
و وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای نحسین [illegible] سبب آنکه جرم ایشان بالذات
قابل طلوع و ظاهر است و معلوم شد احوال انظار از سعود و عداوت و غیرها در باب [illegible] معلوم گردد
و راس سعد و ذنب [illegible] نحس [illegible] که گفته [illegible]

نیرین و خانهای او

ازین حیثیت و نیز چو

کواکب گفته

گاه در کنند در مقطع معروف لا لکون ذنب که اگر قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب می گذرد
باید در اکثر ربع مسکون و بعضی گفته اند در راس جمیع سعود می رسد او بنحو سعد بود و جمیع نحوس می رسد
او بنحس و ذنب بخلاف این یعنی جمیع سعود می رسد او بنحس بود و جمیع نحوس می رسد او بنحو شود
و بعضی دیگر گفته اند که قوت راس الغرض است و قوت ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که مقارن راس
بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که مقارن ذنب شود قوت او کم شود و کید همچنین کوکبیست هم
پس که قوت او نیز هم چنین و برابر آن دلیلی یافت نشده تابع متصلات است نه بالذات بحسن و نحس
و در سعود چه میانه فاعل شری و فاعل خیری او نظری دارد نیست بلکه بر قطع اند از یکدیگر
پس تابع کوکبی است که متصل باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعود کند و اگر نحس باشد
نحس بود و هر کدام از ذکر گفته شد در آثاری که در عالم کون و فساد واقع می شود هر آینه
بوجهی شری و بعضی و بسط خیری و موثرات فاعل خیر اند و نیز لواحق دون اهل تحقیق
اهل تحقیق قدرت آلهی است و آنکه میان او واضع نجوم بر آن شروط دانند و گویند که تبدد
آنچه متحد و موقوف بر حصول آن شرط است و بسبب حصول آن شرط تجدد و تنوع خاص
شده است و منع دقت دیگر و قابل آن جناب اینکه عالم بنحو و دیگر متعلق بحساب اثر است و هنود
و نفوس و اعراض و آثاری که در بر قوابل فایض می شود بحسب تجربه مختلف یافته اند و گویند
این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کوکب است در بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب
حالات کوکب را در جهات و ابعاد می شود چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوطه احکام
مثبت گشته و لهذا بروج نیز منقسم شده بحسب حلول کوکب در بروج پیشینه اختلاف
این تقسیم و تسلیم در حالت انحراف و استقامت منازل چه مشهور است نسبت کوکب به بروج
انحیا است و نسبت او در لوح با شیاع اثار مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض
انسان شود بسبب مجموع یا جزئی از آن است که متعلق بعضی در اید و در اغلب در دو جهت است
و نیز با این سبب در آن نحس اگر گفته اند اینچه گفتیم بسبب قران خوات است در دور یا قبول

دوم به نحوست و از این بوده اند بعد مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از
مریخ و خشکی مریخ بیشتر است از آفتاب و بعضی بدین سبب خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گفته اند
چه افراط خشکی یکی از اسباب موت است و مشتری و زهره گرم و ترند و این هر دو کیفیت در مشتری در حد
اعتدال است و بعضی بدین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیات حیوانات این دو کیفیت است
اما رطوبت زهره در حد اعتدال است و حرارت او شکسته است بلکه جمهور بر آن رفته اند که در
طبیعت او حرارت نیست و ابدا گویند سرد و تر است پس کیفیتی که سبب حیات است رطوبت است
در او موجود است و بعضی از این جهت او را سعد اصغر خوانند و قمر سرد و تر است بالذات لیکن بتجربه
یافته اند که در حالی ازدیاد نور او رطوبت غالب در شود و در حالی [illegible] نقص
و اینچنین بر اطبا و اهل دریا بار ظاهر است و طبیعت عطارد ممتزج در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت
کوکب متصل است و اگر احیانا بهیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت برجی بود که در او باشد از
بروج دوازده‌گانه و طبیعت راس را گرم و تر یافته اند با حد اعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را
در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه مریخ و مشتری و زحل بعد مذکر اند و سبب ذکورت
شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یک است و سبب ذکورت زحل افراط یبوست او است
و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج او است و قمر و زهره مونث داند
بجهت سردی و رطوبت در مزاج ایشان است و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل است و اگر
متصل بهیچ کوکب نباشد تابع ممکن خود بود از برج و نزد رصد مشرقی مذکر بود و در حالی تغرب
مونث و هر کوکب مذکر نهاری است مگر مریخ و هر مونث لیلی زیرا که طبیعت مذکر گرم است
موافق طبیعت نهار و طبیعت مونث باید موافق طبیعت لیل و هیچ چیز همچنین ما بالطبع
مانند است زحل را با وجود سردیت روزی گرفته اند و مریخ را با وجود حرارت
شبی تا از افراط سردی اول با حرارت روز و افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممتزج گشته
اعتدال حاصل کند و عطارد در این امر نیز تابع کوکب متصل است و گویند در نصف اول روز

[illegible]

روز [illegible] در نصف

ارباب ساعات

روز بود و در نصف شب نیز لاابراب ساعات چون نسخه از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شدند
شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات هفته یکصد و شصت و هشت است
و ارباب این صنعت هر ساعت را از هفته بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب آن ساعت
نامند و ابتدا از ساعت اول روز یکشنبه که اول هفته است کنند که آن را منسوب بشمس سازند چه
شمس سبب وجود روز است و ساعت دوم از آن روز بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد
و همچنین بترتیب افلاک تا بقمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند
و کواکب نسبت میکنند تا ساعتی که از هفته آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر آن
هر آینه باین حساب منسوب بمریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و دلالت اول هفته کنند و از جهت
کلیه وضع و ایضاح گفته شد در روز یکشنبه رب ساعت اول ما آن ساعت اول است از جمله ساعات
یکصد و شصت و هشت گانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اول ما آن ساعت بیست و پنجم بود
از آنجمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اول ما آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه
رب ساعت اول ما آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اول ما آن ساعت
نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اول ما آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در
روز شنبه رب ساعت اول ما آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و آنچه ظاهر گفته شد رب ساعت
اول ما از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب ساعت
اول ما از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود مشتری و رب ساعت اول ما از شب سه شنبه که آن ساعت
سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اول ما از شب چهارشنبه که آن ساعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت
اول ما از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت اول ما از شب جمعه که آن ساعت
صد و نهم بود قمر و رب ساعت اول ما از شب شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت
دوم هر روزی و شبی کوکبی بود که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت اول بود و همچنین رب ساعت سیم
کوکبی بود که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس تا آخر و این از بیان ... ازین

که هم ظاهر است و چنین بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این
گفتیم و هر یک از این ساعات ساعات زمانیه است و اگر مراد ساعات مستوی بودی هر آینه بسبب طول و قصر
لیالی بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی از ساعات شب شدی و بعکس و ایضا بنابر آنکه عند حساب مذکور
شود رب هر روز و هر شب دایما یک کوکب نباشد بلکه بحسب تبدل شب و روز تبدیل یابد لکن
دیگر و رب هر روز رب ساعت اول آن روز باشد بسبب تقدم رب بر ارباب ساعات آن روز و رب
شاهد از رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز
چهارشنبه عطارد بود و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین
رب هر شب رب ساعت اول آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب شب
دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب
شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ

د اهل احکام نجوم هر برجی از بروج اثنی عشریه علی حده پنج قسم مختلف القسم
کرده اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و جمله منیت باشد
این تقسیم بر نسبت و هر قسمی از این اقسام حکما به نصیب یکی از متحیره است و نیرین را در این باب
نصیبی نداده اند و آنرا یعنی هر یک از این اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کیفیت
تقسیم حدود اختلاف است چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود
دیگر است و بابل را حدود دیگر است و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدود مغایر
این حدود دارد منقول است الا افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریین است و در
جدول موضوع است چه این را قدیس ترتیب منسوب بدو در جدول مدرک شود و گویند وضع حدود مصریان
از پیش عزیز مصر در نوبت یعنی یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام و در جدول اول از این جدول
ارقام بروج منسوب است و در جدول دوم ضبط هر برجی بکتابت نام حدود منقسم به پنج قسم مختلف مقادیر
مسوده و حساب آن از کواکب خمسه در پهلوی آن ثبت گشته و جدول اینست و گویند نام کواکب

حدود مصریان

و	یب	ک	که	ل
و	و	ح	ه	ه
ح	ید	کب	کز	ل
ح	و	ح	ه	ج
و	یب	یز	کد	ل
و	و	ه	ز	و
ز	یج	یط	کو	ل
ز	و	و	ز	د
و	یا	یح	کد	ل
و	ه	ز	و	و
ز	یز	کا	کح	ل
ز	ی	د	ز	ب
و	ید	کا	کح	ل
و	ح	ز	ز	ب
ز	یا	یط	کد	ل
ز	د	ح	ه	و
یب	یز	کا	کو	ل
یب	ه	د	ه	د
ز	ید	کب	کو	ل
ز	ز	ح	د	د
ز	یج	ک	که	ل
ز	و	ز	ه	ه
یب	یو	یط	کح	ل
یب	د	ج	ط	ب

ارقام فوق جدول حد است و ارقام تحت مراتب هر برج که در مرتبه اول یعنی در فوق مرتبه اول نوشته و اول را با هم در فوق دوم و دوم را با سیم در فوق سیم و سیم را با چهارم در فوق چهارم و چهارم را با پنجم در فوق پنجم

در حد خود بود چنین که شخصی بیگانه در میان عشیره و اقارب خود بوده چنین هر
برجی را به پنج قسم متفاوت کنند چنانکه هر قسمی حد و بهره کوکبی بود و قسم اول حمل را
بمشتری دهند و حصه او شش درجه است و قسم دوم که شش درجه است بزهره و قسم سیم بر بهره
و قسم چهارم و پنجم قسم اول برج ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب
اقسام سایر بروج که نسبت داده‌اند و بکوکب ترتیب افلاک نسبت کنند و چنین
نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم آخر حوت که ده درجه است آخر حوت
است و آنچه بر آنچه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس اول آن قسم متعالی
بود تا قسم آخر حوت و یک قسم اول حمل هر قسمی را از این اقسام وجه و صورت
نیز گویند و چنین منقول است که سبب آن گشت که حکمای یونان در زمین طلوع
یک از این اقسام ذکر یکی از صور وجوه و هیئتها که در وی طالع شود در آن قسم بر صفحه کنند
و حکمای هند در این تقسیم قسم اول از هر برجی را بصاحب آن برج دهند و قسم
دوم را بصاحب برجی که بعد از او پنجم از مثلثه او است و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم
از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل را بمریخ دهند که صاحب اوست و
قسم دوم بشمس که صاحب اسد دوم است از آن مثلثه بنا نهند و قسم سیم بمشتری که صاحب قوس
سیم است هم از آن مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول بزهره و قسم دوم بعطارد
و قسم سیم بزحل و علی هذا القیاس سایر البروج و آنرا یعنی هر یک از آن قسمها را بدین اعتبار
دریکان خوانند بمعنی دریکان که لفظ هندی است و بعضی دیگر از هند و آن در این تقسیم
قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دوم بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر و آن از آن
برج نیز و آنرا ادوار جان و ازوجان و ازدجان خوانند و این اصطلاح یعنی مثل اصطلاح
وجوه است الا آنکه ترتیب صاحبان در وجوه از فوق به تحت است و در ادوار از تحت
بجانب فوق پس در این ترتیب چنین نوبت بر خود رسد باز از قمر باز گیرند و چنین هر برجی بدو قسم

وجوه و صورت کواکب

دریکان کواکب

ادوار جان کواکب

نهم بهر کواکب

متساوی کنند و قسم اول از هر برج مذکر بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از برج مونث
بقمر دهند و قسم آخر بشمس این را نیم‌بهر خوانند و چنین هر برجی بهفت قسم متساوی کنند
چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بود تقریباً و قسم اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب آن برج بود و قسم سیم
بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم این را هفت‌بهر خوانند و چنین هر برجی
به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع نه قسم ... هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل
ببرج ... دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا
که عطارد است و علی هذا بر ترتیب تا قسم نهم ... و ... هر برج بر ترتیب
نسبت کنند و چنین نوبت بکوکب رسد باز از حمل گیرند تا آخر حوت در دوازده برج چه هر آینه
متعلق نهم بصاحب حوت که مشتری است و این نه قسم را نُه‌بهر خوانند و از این
ترتیب مذکور لازم آید که بهرهای موافق در عدد دارند برج ... مثلثه یک کوکب
... و همچنین هر برجی را بدوازده قسم متساوی کنند و لا محاله هر قسمی دو درجه و نیم بود و قسم اول از
هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج بود و علی هذا تا آخر قسم
دوازدهم است از هر برج و این قسم را اثنی عشریه و دوازده‌بهر خوانند پس چون کوکبی یا دلیل
دیگر در برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج
اعتبار کنند و هر دو درجه و نیم دیگر حصه برجی دیگر که بعد از او است و همین دستور بر ترتیب تا آنکه مقدار
دوازده
حصه برج باشد از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را درجه و هر دقیقه را
دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل
باشد و صاحب آن برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر داشته‌اند و از جمله
مصطلحات اهل این فن آنست که بعضی درجات از هر برج را درجات نیره خوانند
و بعضی را مظلمه و بعضی را قتمه یعنی غبارناک و بعضی را خالیه یعنی خالی از علامات مذکوره و همچنین

قتام غبارناک

[illegible]

بعض از دریجانات و درجات ہیلاک افزای گویند و بعض از آنها را جمع شرفیه خانه از غایت

گوئیت و بعض را ہند کرد و بعض ثلاثونات و ما بجهت تعیین ہر یک ازین معتبرات و دیگر

فید از زیج گورگانی جدول ہا ایراد نمودیم تا بر متعلم ظاہر و آسان گردد و جدول این است

جدول وجوه کواکب				جدول اریجانات کواکب				اوریجانات کواکب		
حمل	ح	سہ	ے	ا	ح	سہ	ے	ا	ح	ے	ل
ثور	ز	ر	ل	ا	ہ	ز	ل	ا	ز	ز	ہ
جوزا	ے	ح	سہ		ز	ہ	ل	ا	سہ	ح	ے
سرطان	ہ	ز	ر	ح	ر	ح	ے	ح	ل	ر	ز
اسد	ل	ے	ج	ز	سہ	ے	ح	ز	ہ	سہ	ح
سنبلہ	سہ	ہ	ز	ہ	ز	ل	ہ	ہ	ے	ل	ر
میزان	ر	ل	ے	و	ہ	ل	ز	و	ز	ہ	سہ
عقرب	ح	سہ	ہ	ر	ح	ے	ر	ر	ح	ے	ل
قوس	ز	ر	ل	ح	ے	ح	سہ	ح	ر	ز	ہ
جدی	ے	ح	سہ	ط	ل	ہ	ز	ط	سہ	ح	ے
دلو	ہ	ز	ر	ے	ل	ز	ہ	ے	ل	ر	ز
حوت	ی	ے	ح	ا	ے	ر	ح	ا	ہ	سہ	ح

جدول معرفت نہبہر کواکب [illegible]

ـ	ل	ح	ہ	ر	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے
ہ	ا	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح
د	ل	ر	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ
ے	ا	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز
س	ل	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د
ہ	ا	ر	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ
ن	ل	ہ	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز
ے	ا	ح	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ
ل	ل	ے	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح
ا	ا	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح	ے
ی	ل	ل	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل
ا	ا	ے	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل

جدول نہبہر کواکب و ہفت بہر کواکب

ح	ے	ا ح	ط ل	و ہ	ح ر	ک	ر	ح	لد	ح	ہ	ز	د	سہ	ز	ہ	ح	ے	ل	ل	ے
و	م	ا ہ	ے ل	ر ت	ر سہ	ح	لد	ر	ح	سہ	ز	د	ل	ہ	د	ز	سہ	ح	ے	ے	ح
ے	ا	ـ ز	ا ے	ے ح	ہ ز	سہ	نا	لہ	سہ	ہ	د	ل	ے	ز	ل	ر	ہ	سہ	ح	ح	سہ
لح	ے	ر ح	ا ح	ط ل	و ہ	ر	ح	لد	و	ر	ل	ے	ح	د	ے	ل	ز	ہ	سہ	سہ	ہ
لو	م	ر سہ	ا ہ	ے ل	ر ت	کا	لد	سہ	ہ	د	ے	ح	سہ	ل	ح	ے	د	ز	ہ	ہ	ز
ے	ا	ہ ز	ـ ز	ا ے	ے ح	لہ	سہ	نا	لد	ل	ح	سہ	ہ	ہ	سہ	ح	ل	ل	ز	ز	د
لح	ے	و ہ	ر ح	ا ح	ط ل	کط	نط	نط	خ	ے	سہ	ہ	ز	ح	ہ	سہ	سہ	ل	ل	ل	ل
اکو	م	ر ت	ر سہ	ا ہ	ل ہ																
ل	ا	ح ے	ہ ز	ـ ز	ا ے																

[illegible]

جدول درج عالیه اولدر الله العلی

١	لا شی	ء	فیه
ا	و	د ح	ے
ب	لا شی	ء	فیه
ج	من	ط الی	یه
د	ز	یح ے	یح
ه	لا شی	ء	فیه
و	لا شی	ء	فیه
ز	من	یط الی	یح
ح	ا د	یح	یط
ط	من	کو الی	لط
ی	ے	یح	یط
یا	لا شی	ء	فیه

جدول عشر کواکب اولدر

[illegible]

جدول افراد درجات / جدول درجات

[illegible]

جدول نیمه طهر کیمکی

ابج	ه	ل
حمل	سه	ر
ثور	ر	سه
جوزا	سه	ر
سرطان	ر	سه
اسد	سه	ر
سنبله	ر	سه
میزان	سه	ر
عقرب	ر	سه
قوس	سه	ر
جدی	ر	سه
دلو	سه	ر
حوت	سه	ر

جدول بسلم مربع

[illegible]

جدول درجات مظلمه وقتمه لنیه اولدر

٣	٥	٨	٢	٤	٥	١

[illegible]

و چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد و قمر دلالت کند بر نهاریت در روز

فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد و قمر دلالت کند

بر لیلیت لکن باید در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض آنرا حیز کوکب گویند و اگر با این

احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مونث در تصرف کوکب لیلی بود آنرا حیب گویند

و بعضی قصد کردند که برج مذکر و مونث بیت مذکر و مونث گفته اند پس در ضمن هر حیب حیز بود و لکن نه

و حیز در لغت بمعنی مکان بود و حیب بمعنی زیدن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که

بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض

بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس آن بر خلاف حیز گویند و از جمله معتبرات احکامیان

در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح است اما فرح آنست که ... فرح

عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل

در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس

و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع ... را ... کنند و گویند از این

هشت خانه هر خانه قوی اند که آنرا اما بیت ناظر خوانند و لکن بیت ... و هم و پنجم ... و هر خانه ضعیف اند آنرا

زایل ساقط خوانند و لکن بیت ... ششم بود هر خانه از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف

آنرا زایل ناظر خوانند و لکن بیت نهم و سیم بود و این همه در باب آینده بتفصیل معلوم گفته شود احوال

این خانها معلوم گشت گوییم چون از این کواکب سبعه الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب

سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس

هر خانه ضعیف را از روی مناسبت بنحسین داده اند اضعف را بنحس بزرگتر یعنی زحل دادند و ششم را

بمریخ و هر خانه قوی را بسعدین اقوی را بسعد بزرگتر یعنی ... بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را از

وجهی قوی بود و از وجهی ضعیف بآن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال

نحس یعنی نیرین اقوی را ... یعنی نهم را ... و سیم را بماه ... چرا که برج نیرین در بیت ثالث و تاسع ... باشد

فرح و ترح

در مایل ساقط اند هشتم این دو خانه نیز از وجهی قوتی ندارد و این وجه ضعیف جواب گوییم زیرا

که سقوط هشتم از طالع اخص است از زوال و ناظر نبودن او بطالع اخص است از مایل بودن

و چون شعاع طالع را مساوات و سکونت دائم نیست بلکه ممتزج است و در درجات طالع نیز ممتزج است چه میان

نور و ظلمت است پس طالع را درین قسمت با و نسبت کردند و گویند چون کواکب در بیت فرح خود باشند شبیه بود

که در موضع نزهت و شکوه بود و در حالت تحریر که حفظ فرح کواکب این ترتیب را مانند آن رسیده و بهره

از قوتها فرح کان اوسط آمد یا اوج ایشان بسبب همچو وسط آمده و خانه مقابل فرح هر کوکب

هشتم او بیت ترح و الم باشد چه خانه مقابل از بیوت ایشان نیز به جایگه برج متقابل ضد یکدیگر

پس بیت فرح عطارد در طالع است و بیت فرح شمس در ثالث و بیت فرح مشتری در یازدهم و بیت فرح زحل در دوازدهم

و فرح قمر در تاسع و فرح زهره در خامس و فرح مریخ در سادس و نیز از جمله این معتبرات است

سبب قوت و ضعف کواکب و آن چنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوه ماه در رابع و قوه

زحل در ثامن و قوه مشتری در ثانی و قوه مریخ در ثالث و قوه زهره در سابع و قوه عطارد در تاسع

خانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد و چون کوکب در خانه خود یا در شرف خود باشد و در وتد کوکب دیگر

در از انواع حظ او باشد که ناظر بیت او را همچنین حال بیت نیز او در خانه یا در شرف خود باشد و در وتد

بود از انواع حظ این وضع را دستوریه گویند و این معتمدترین انواع دستوریه است و کیفیت

سیر بعید و منع ولایح است که سفلیین با آفتاب این نوع دستوریه بحسب بر حسب صورت

نهند و از جمله انواع دیگر یکی آن است که کوکب در خانه خود بود و صاحب او از یک نیز حوالی

در خانه او باشد از خانه آن نیز مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد همچنانکه کوکب

در کمال شرقی و قرب محمود بود و آن کوکب علوی را ستدلال مشرقی در بعد تربیع از آفتاب و

سفلیین را اواخر غربی و کیفیت آن از ارباب اعظم گویند تسمیه آنکه صاحب طالع در خانه

بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه و لید خیره و کارات عظیم هست و دستوریه بر جزوی از آنک

البروج یعنی منطقه البروج و آن در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکزی یا از بیوت اثنی عشریه باشد

قوة مصطلح که هست وسط
سیرد لحیب نج هنزدط

ازین نوع زحل و بیرون
از برج مجالسه? و لیغ و ایر ر نیم
و علی بن محمود داشت و بمر از ...

جبران انز اکثر ...

عبارت از کوکبی است که حظ او از جمله حظوظ خمسه در آن خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه
در آن جزو بیش از حظوظ کواکب دیگر بود در همان جزو نسبت با آنکه آن کوکب ناظر باشد بآن جزو
یکی از نظرات خمسه یا یکی از دو نوع ناظر اتصالی در اتصال نظر حقیقی [illegible]
بدرجه نسبت داده اهل احکام هر حظی را دو مرتبه اعتبار کرده‌اند و آن مرتبه سهام می‌کنند و عدد
کوکب مخصوص خانه را [illegible] صاحب بیت را پنج سهام می‌کنند و صاحب شرف را
سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این قول کوشیار گیلی است و طایفه
دیگر از ارباب احکام سهام می‌کنند صاحب بیت را هشت سهام [illegible] و صاحب شرف را شش
و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اول را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب
وجه را یکی و همچنانکه حظوظ مذکوره را مراتب متفاوت کرده‌اند همچنین هر یک از حدود و وجوه و درجات
و غیر ذلک را مثل جزو حلیف و هفت بهره و نه بهره و اثنی عشریه و فرح و سایر قوای کواکب که در میان
ایشان مشهور است مرتبه متفاوت کرده‌اند لیکن در مستولی آنچه از حظوظ خمسه مشهور است اعتبار می‌کنند
و مراتب قوای کواکب که مسمی به حظوظ [illegible] در شرح زیج ایلخانی [illegible]
آن جمله [illegible] در کتب احکام طلب باید کرد و این مراتب را تفصیل
توضیح تمام در باب [illegible] ایراد نموده‌ایم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و [illegible]
و صاحب حظ بجرم خود در آن [illegible] مرتبه اول و در آن حظ ضعف کرده‌اند چه در این حالت قوت او
مضاعف گشته و اگر سهام دو کوکب برابر باشد هر دو کوکب را مستولی گویند و اگر کوکبی در
سهام قوت بکوکب مستولی بیش از آن کوکب را شریک مستولی گویند [illegible] در برج ثور
کوکب چه مستولی بدانیم تا ظاهر شود که بجزو زهره و زحل و قمر و مشتری را با هم و سهام زهره در این جزو بقول
ابو ایوب طبری بیست و هشت است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه اول
و سهام قمر نه چرا که هم صاحب شرف است و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن دو کوکب دیگر را در این جزو
از حظوظ خمسه نصیبی نیست پس مستولی زهره بود چه گفته‌اند اگر [illegible] هیچ [illegible] از این حظوظ

ناظر بجزو معروض نباشد کوکب غریب الاستوا باید گرفت هرچند که در این جزو ضعیف و نامقبول

به لیکن بیشتر حال نظر الا اگر کوکب همه از دو قطب باشند آن جزو را مستوی الاستوا خوانند ولیکن

احکام ایشان از روی تشبیه بدین برج که بینند و این جایز است که در طالع مدار هر کوکب

مستوی است باب [illegible] در معرفت بیوت و [illegible] کواکب منسوب

البیوت قبل از این مذکور شد که منطقة البروج را اسبا از لحظه طالع به دوازده قسم

کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و از این بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانه اول

و هر آینه بر افق مشرقی واقع است و وتد طالع خوانند و خانه هفتم را که بر افق مغربی واقع است

وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف ... دایره نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم

که بر نصف [illegible] دایره نصف النهار است وتد الارض و این چهار اوتاد که [illegible] آن که بینند

مدار احکام میان بر اینهاست چه اقوی بیوت اند و لهذا هر یک [illegible]

کون خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایلی الاوتاد خوانند از جهت میلان

هر یک به وتد مجاور خود و از این حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت

ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی مجاور

خود و از این حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک [illegible] را

ساقط از زوال گویند و وجه تقدیم ذکر [illegible] مقرر داشته معلوم نیست و شاید

که جهت نظر او بطالع [illegible] ثالث [illegible] حادی عشر [illegible] ساقط اند از طالع

زیرا که هیچ یک از نظرات [illegible] میانه این بیوت و طالع متحقق نیست و وجه تقدیم ذکر سادس

بر ثانی عشر این نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر

است ناظر اند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس است

و میانه هر یک از آن دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند

از بیوت ساقط [illegible] احکام [illegible] قوت بیت را [illegible] ناظر [illegible] است

صح

یعنی زوال از وتد

[illegible]

و ضعف بیوت

و ربع مذکر و ربع مؤنث

و نصف صاعد و نصف هابط

و اوتاد مائله و زائله و قائمه

از نامهای قطعها چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب با معنی آن گفته شده و از افراد
هر یک ازین انواع هر کدام متوالی اقرب اند بطالع در قوت متقدم باشند بر آنکه ابعدند
الا افراد بیوت قطعه که عکس این معنی است یعنی هر کدام متوالی ابعدند از طالع در قوت
متقدم باشند بر آنکه اقرب اند و از نتیجه که گفتیم لازم آید که اقوی بیوت طالع بود
پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی
پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت ثانی عشر است که همه از اینها ساقط است
از طالع و بهر اقرب باشد و بعضی ثانی و سادس و ثانی عشر را ساقط ثانی ام بار گویند و هر خانه
که عدد او فرد بود آن خانه را مذکر دانند و هر خانه که عدد او زوج بود مؤنث و باز این
دوازده خانه را چهار ربع منقسم سازند و از نیمه آن ربع را که میان مرکز عاشر و
طالع است و همچنین آن را که میان مرکز رابع و سابع است متقابل ربع مذکر گویند و آن ربع را
که میانه طالع و رابع است و همچنین آن را که میانه سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند
و آن نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد و آن نصف دیگر را
که میانه مرکز رابع و عاشر است از طرف مغرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب
عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مائله گویند چه هر یک در جانب به ثبت مایل جهت
انحطاط دارد و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد زائله گویند زیرا که
هر یکی از بیوت زائل انحطاط کند و اگر برج عاشر بعینه دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد
قائمه خوانند و قسم ثالث اعتدال است از قسم اول و دو قسم اول از تا و حد هر خانه پس از مبدا
آن خانه پیش پنج درجه تا پنج درجه قبل از مبدا بیت ثانی آن خانه پس اگر درجه تقویم کوکبی
مثلاً پیش از مبدا آن خانه پنج درجه و بیست خانه متقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه آن خانه را
محل آن اعتبار کنند هر چند که حقیقة در آن خانه نباشد و آن را مقتضی بسبب آن است که شمس در ربع
بست ربع در روز بطالع در آید بیان انواع بیوت اثنی عشر به الکنون در ...

مدلولات بیوت

هر یک بشرح مختصر می فرماید که اما مدلولات بیوت اول طالع چون مبدأ ظهور و وجود است بیت
و دلیل بقای آن که امور را بظهور او ظاهر شده و آنچه طلوع بود دال است بر تکوّن هر مکوّن
و موثر در آن خصوص در نوع انسان که اشرف و اکرم انواع مکونات است ازین سبب گفته‌اند
بیت طالع خانه حیات است و نفس جسد و ابتدای کارها و آنچه دلالت کند بر تدبیر مصالح و
عزیمت امور و طلب بقا و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوب است بسر و روی
و بیت دوم ما بین طالع است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب قوت است
و آن را معیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط آن ذخایر و اموال و بعد از آن اعوان
و انصار ازین جهت گفته‌اند بیت ثانی خانه مال است و معاش و اعوان و انصار و حوالت شفقت و آنچه
دلالت کند بر دخل و خرج و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوب است بگردن و بیت سیم
که زایل طالع است دال است بر حالت ثالث موجود که آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است
چنین چیزی که در سبب استمرار و اعتدال است و برادر و خواهر و شریک و همین قبیل‌اند و دلیل برین دوام
خصوصیت آن است بسبب طلب اموال ازین جهت گفته‌اند بیت ثالث خانه برادران است و اقربا
و سفرهای نزدیک و تحویل از جایی بجای و آنچه دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا منسوب است
بر دست و بیت رابع و وتد چهارم که در غایت خفاست علامت عاقبت امور است و اصل آن که موجب بقاء او
شده چنین باید بود در وضع محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک ازین حیثیت گفته‌اند بیت
رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و دفاین و عواقب امور است و آنچه دال است
بر دفن اموال و از اعضا منسوب است بسینه و پهلو و معده و پنجم ما بین رابع است هر آینه
دلیل آن بعد پدر که آن فرزند است و اکل و شرب و هدایا و تحفه املاک و از لذات است
ازین واسطه گفته‌اند بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شرب است
و آنچه دال است بر قمار بازی و ملبوسات و شادی و سرورها و ضیافتها و از اعضا منسوب است
به پشت و دل و بیت ششم که زایل رابع است دلیل بر حالت ثالثی او از عبید و خدم و دستور

۱۸۱ از علم اسطرلاب

و از جمله اسباب سکونت است و بیماری و سبب حصول صحت است چه سقوط او از طالع از این
ازین علامت که ششم خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و دواب صغار است
و اینکه دال است بر کارهائی که ذکر شده و تهمت و از اعضا منسوب است بناف و شکم و
هفتم که وتد غارب است هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال است بر ازدواج و شرکا
و سبب هلاک و فنا چون اضداد و خصوم ازین وجه که هفتم بیت رابع خانه شرکاء و ازدواج
و عورات است و اینکه دال است بر اضداد و خصوم و متصدیان قرآن که گرانند و لذت زنان
و از اعضا منسوب است به زیر ناف هشتم که مایل سابع است حالت او از وقوع
و چون متباین و ضد ما هست دلیل بطلان اسباب تن و معیشت بود ازین جهت که ثانی بیت
ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات و خصم اندوه است و اینکه دال است
بر اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب است با آلات شهوت و مقعد و رحم
و نهم که ثانی بیت الموت است دلالت کند بر حالت اسفار و از حیثیت زنان مثل امور العرس و از
حیثیت فرعیت مثل خواب چه بکلمه النوم اخ الموت مشهور و معروف است و نیز چون نتیجه ثالث است
واقع از آن دال بود بر علم سبیل و سفرها از این دلیل که چون بیت تاسع خانه سفرها و علم
و دین و زهد و فکر و عقل و خواب است و اینکه دال است بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان
و از اعضا منسوب است به فخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی منسوب است و نظیر بیت الاب ازین سبب
که ثانی بیت عاشر خانه سلطان و مادر و اعمال و شغل و ادعای سلطنت است و اینکه دال است بر صنعت
و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوب است به رکبتین و یازدهم چون تالی دهم است از اوتاد اقوی
و اسعد بیوت مایل از این دلالت کند که بیت حادی عشر خانه دوستان و امیدها و سعادتهاست و اینکه
دال است بر وزرا و خلفاء و بیت المال سلطان و احوال ملوک و از اعضا منسوب است به ساقین و دوازدهم
چون از ضعف و نحس بیوت است و نظیر ششم ازین علامت که بیت ثانی عشر خانه اعداء و شقاء و رنجها
و ... چهارپایان بزرگ است و اینکه دال است بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت

دعزامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب است بقدمین اینست تمام سخن در مدلولات

ثبوت الا منسوبات کوکب اولا زحل هم نحس اکبر است و بطیء السیر هر آینه منسوب بود باشیاء

خسیسه و اموری متعلق بشر و از این جهة گفته اند زحل کواکب پیران است و دهقانان و ارباب

قلاع و خاندانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و محصلان ... و جنس و زاهدان و اهل علم

و از اخلاق مکر و کینه و غم و حمق و جبن و بخل و وقار و ستیزه کاری و کاهلی و مشتری هم سعد اکبر است

و بطیء السیر دلالت کند بر ثبات و بقا و رفعت و منزلت و اشیاء شریف از این سبب گفته اند

مشتری کوکب اشراف است و علما و قضاة و امرای با عدل و نصفت و وزرای جلیل القدر

و رفیع المنزلة و اهل مناصب و زهاد و اغنیا و از اخلاق حلم و علم و سخا و علو همت

و حیا و خیر و تواضع و صدق و وفا و مریخ هم نحس اصغر است و سریع السیر دلیل بر اشیاء

مخرب و امور سریعة الفساد باین واسطه گفته اند مریخ کوکب لشکریان است و امرای ظالم و اتراک

و دزدان و عوانان و مفسدان و آتش کاران و ... و از اخلاق قهر و مکابره

و شجاعت و جسارت و سفاهت و الحاح در دروغ و تهمت و ایذا و ... و زنا لجاجت

و خیانت و شمس هم نیر اعظم است و ... و سیارات و ثوابت و مرتبه و علی فیض

دال است بر سلطنت و امور عظیمه از این حیثیت گفته اند شمس کوکب سلاطین است و اصحاب امر

و نهی و اکابر و اهل رای و تدبیر و از اخلاق تکبر و عجب و انفت و کرم و ترفع و بها و هیبت و زهره

هم سعد اصغر است و سریع السیر و مؤنث دال است بر انوثت و خنوثت و حسن وجه و فرح و شادی از این رو

گفته اند زهره کوکب اهل طرب است و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا و اصحاب زینت

و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق و ظرافت و مسخرگیت ... و سوگند دروغ و عطارد

هم ممتزج است و سریع السیر و تابع متصل به دال است بر تتبع و تلون از این سبب گفته اند عطارد

کوکب حکما است و طبیبان و منجمان و شعرا و ادبا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار

کوکب است

و اهل بازار و از اخلاق ذهن و فهم و ذکا و نطق و ادب و صنایع دقیقه و فرح ...

دال است ...

دال است بر حرکت و اشتهار و استقامت و انقلاب ازین جهت که قمر کوکبی سریع السیر است و
و ولادت و ابلهی و عزلت الناس و از اخلاق خفت و حیا و سلیم طبعی و فراغ عیش و بسیار گوشی
و حرکت و سخن چینی باب [illegible] در احوال نظرات [illegible]

قبل ازین مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار پنج است ازینجمله چهار نظر متعارفه
است بحسب موافقت و مخالفت کیفیات و الطباع لاکن ایشان از بروج حکم خاص دارند
چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس هر دو نظر مودت اند و سعد زیرا که تحقق هر یک ازین دو نظر
در دو برج متفق الطبیعه دست دهد خواه اتفاق در هر دو کیفیت کما فی التثلیث یا در یک
کیفیت کما فی التسدیس و ازینجهت که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا
اول را نظر تام مودت گویند و ثانی را نظر نیم مودت و بعضی علت اقوائیت اول ازین دانند
که قوس او ضعف قوس ثانیست و مقابله و تربیع هر دو نظر عداوت اند و نحوس
اما مقابله که آنکه در دو برج متقابل متحقق میشود که متضاد اند چنانکه سبق ذکر یافت
اما تربیع که تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه یا الکیفیتین او یا الکیفیه الواحده و مقابله
اقوی است از تربیع چه قوس او یعنی مقابله ضعف قوس تربیع است الا آنکه نظرات
مطلقه در تاثیر متفاوته است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه
بر آن دال است و هر یک ازین نظرات بحسب سعادت و نحوست کوکب ناظر
تاثیرات یافته اند چنانکه بر فراید که و نظر دوستی کواکب سعد محمود التاثیر است و نظر دشمنی
با اینها یعنی کواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسط است میانه حمد و ذم
للاختلاف و نظر دشمنی کواکب نحس مذموم التاثیر است و نظر دوستی با اینها یعنی کواکب نحس
در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی مواد سعد محمود شود بنابر مناسبت
و مغایرت و می باید دید با کواکب سعد و عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحس و عقده
نحس در نحوست و ازانچه قبل ازین در احوال کواکب مذکور شد معلوم و مفهوم است

احوال نظرات

در مقارنه و مقابله و تربیع با تربیع مذموم است و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور گشت
در مطالع در سهامات و نحوست تابع کوکب منتقل است و نیز بباید دانست که هریک ازین نظرات
در حکم آنچه مذکور شد اقوی است از آنکه میانه دو کوکب بعد باشد میانه جزوی لیکن فلک و کوکب بعد مقدار نظرات
سیما مخصوص شده اند و چنانکه نظر مشروع با نوع است شاظر نیز در بروج و مطالع چند نوع منقسم گشت و هر یک
ازین انواع را باید ازین تفصیل موضح کرد تقریبی شد و تحقیقی تقریب آنچه بعد هر جمیع میان دو کوکب مستحق
شد قریب باشد آن نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه را تنها داشت و هر و تحقیقی آنکه وقوع نظر یا شاظر
در یک آن باشد پس مقصود بیان این دو در آمده می فرماید که و شاظر بر انواع گشت
از آن جمله یک نوع تسدیس است و آنچه در بروج مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر
سرطان یا یکی در اول حمل باشد و دیگری در آخر جدی و در مطالع چنانکه یک کوکب
در اول حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان
و شاظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج است لیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در جزو
اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع شاظر تربیع است و دیگری
استقبال و آنچه بقیاس بر تسدیس معلوم شود یعنی شاظر تربیعی در بروج چنانکه یک کوکب
در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد
و دیگری در منتصف حقیقی دلو باشد و در مطالع چنانکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگر
در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و شاظر تقریبی
در این نوع نیز بهمین نهج است لیکن تحقق آن مشروط است بآنکه در نیمه ازین بروج دست
دهد چه آنکه نیمه دورتر است از نقطه انقلاب یا اعتدال اقرب از آن نیمه دیگر بود در منتصف حقیقی و در یکی
در نیمه دیگر واقع شود یا شاظر تثلیثی تقریبی خواهد بود بشرط آنکه در اول و آخر بروج بعد شده شاظر
استقبالی در بروج چنانکه یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان
باشد و دیگری در آخر حوت و در مطالع چنانکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول

سرطان باشد و دیگر

و نوع دیگر از انواع شاظر تسدیس است

و نوع دیگر از انواع شاظر تربیع است

سرطان بود و دیگری در آخر قوس و شاظر تقریب در این نوع نیز همین پنج برج
الا آنکه حصول او بیشتر و ظاهرست بآنکه در غیر اول و آخر این بروج هست و هر یکی
انواع شاظر مطلقه در تاثیر حکم انواع نظرات است کلک النظیره و لا شاظر تثلیث بعض
گفته‌اند واقع نیست و منهم شارح بیرجندی در شرح بیست باب الله نثار و تقیابی شاظر
شد پس باید که در نوع برج که هرگاه قوس شاظر شد پس از طرفین مثلثه متعذر سهل است و ی
با تجدید مضاعف که شاظر تثلیث بحصول رسد و آن در نوبت شد آنکه یک کوکب در اول
ثور باشد و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلع سنبله که
یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب
پس ادعای عدم وقوع شاظر تثلیث صحیح نباشد فتامل آنکه موضع کوکبین متشاظرین از بروج در این
نوع و نوع تربیع مشترک نمی‌شوند بخلاف انواع دیگر و در آن این اشتراک هست لیکن این باعث
وقوع [illegible] عدم وقوع شاظر تثلیث نمی‌تواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در هر نوع شاظر
شرط کرده باشند و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چنین شاظر حقیقی اطلاق کنند هرگاه دو
شاظر تربیعی باشد لا غیر و علت آن گفته که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی در رفعت مشترک نباشد هر برج
دست دهد بخلاف نوع تربیع که چنین نیست پس موضع کوکب متشاظر از بروج در غیر این نوع مخصوص
و همین نباشد و در لفظها نظرات و شاظرات موضع کوکب از فلک تمام است و در بعضی تقاویم گاه
بیرجندی در آن و لصد میان کوکب نظر و شاظر هر دو واقع شود یعنی شاظر تحقیق اتفاق افتد
از برای اختصار و ترک تکرار رقم آن را از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس
و شاظر تربیعی چنین نویسند [illegible] و مطلع چنین [illegible] و اتصال جامع نظر تربیع و شاظر تربیعی
چنین نویسند [illegible] و مطلع چنین [illegible] و اتصال جامع نظر تثلیث و شاظر تربیعی چنین
نویسند [illegible] و مطلع چنین [illegible] و اتصال جامع نظر استقبال و شاظر تربیعی چنین نویسند
[illegible] و مطلع چنین [illegible] و گاه بجای حرف میم زا منقوطه مرقوم سازند که علامت

تاهنست. و بعد از فرض تبع از بیان احوال نظرات و شعاعات و بعد و حص هر یک بشروع در

مدت بدایت و نهایت آنچه تاثیرات مختص بدین فرایر وجهی که هر کوکب که بهیچه نظر با شعاع کوکب دیگر

با تصوری می باشد یکی از شعاع تری قریبی بهم آینده پیش از رسیدن مجاهدت آنچه نظر یا شعاع تامی

کنند در درجه ملکات یا کونست آنچه نظر یا شعاع یا مجامعه است بسر کنند و بعد از تمامی اتصالی

چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف از آنچه ملکات با کونست تا بپنج و لهم این مقولات حاله

بیجر به و استقبالی است و آنچه در جات از انوار و اجرام گویند جمع جرم این مقیاس است و جرم هر یک از

علوی در هر دو طرف یعنی طرف خلف و قدام نه درجه است و از آنچه مریخ که گفته اند هشت درجه است

و بعضی گفته اند نه درجه است و معتمد به قول اول است و از آنچه شمس تا پنج درجه است و از آنچه زهره

از منکسین هشت درجه و از آنچه قمر هر یک از شعاعیتی دوازده درجه و یکی از فضلا این مجموع در

نجمه مخفظ این مقدر سلک نظم کشیده بدانکه جرمهاست پیر لطیطا خ سبعه

در زیب تا آنکه نظر یک و چون کوکب قریب بحد نظر یا شعاع کوکبی با می رسد مجدد از شعاعیتی

قریب رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضع عین نظر او اخوات او در آنچه موضع متحقق شود بقدر

نصف مجموع جرمین هر دو آنرا متصل گویند تا بینج آنکه آغاز اتصال اثبات بود و چون بعد میان هما

بقدر نصف جرم بعد الجرمین المتصلین شود آنچه را قوت للاتصال گویند تا بینج آنکه آغاز

قوت اتصالی بود و چون بعد میان هما هم مربع شد آنرا اتمام للاتصال گویند تا بینج آنکه غایت

قوت اتصالی بود مثلا هر گاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد میان هما بجهات و شش درجه

و نیم رسید یعنی قمر از ناظر هشت سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس

ماند آغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسید یعنی شش درجه که نصف جرم اقل

الجرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز قوت اتصال ایشان بود و چون به شصت درجه رسید که حد

تسدیس است غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم در باب نظرات سایر کواکب قیاس توان

کرد پس حاجت بتکثر امثله نباشد و بعضی گفته اند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم

در کتاب کفایه التعلیم مذکور است که معلوم کنی جرم آفتاب را از مقدار زمان طلوع او از ابتدای صبح و غروب او تا انتقال شفق و آن تقریبا پانزده درجه است

۱۸۴

برده شود آغاز اتصال بود چه درین وقت نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چنین تا بود

نصف جرمین شود آغاز قوت اتصال بود چه در این هنگام نور هر یک بمرکز آن دیگر واصل

شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول اول است و لهذا متقدمان این را اتصال گفته و چون از آن درگذرد — شده باشد؟

یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد منصرف شود و چنین تا بقدر

نصف جرم بعد بحرم شود آغاز قوت انصراف بود و آن را هر آینه قوی للانصراف خوانند

و چون بقدر بعد نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود و آن را البعید التام للانصراف

گویند و چون کوکبی به برجی انتها کند و در حالی انتهای متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر

بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود تا در آن برج باشد آن را وحشی السیر گویند چه در انتهای کوکب

مثل شخصی باشد که بملجای در آید و هیچکس را نه بیند للاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این

در منع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان احوال و پیش آمدن مصائب نقص و اگر

چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی آن را البعید

للاتصال گویند و اگر بعد از آن انتقال بکوکب دیگر متصل نشود تا در آن برج بود آن را

خالی السیر گویند نه بعید للاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین

حالها او را درین احوال سیما در وحشت سیر وحشت و خالی است و در برج قوس بیش

زیرا که اضعف برجی غریب است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه بهت میان هبوط

دو بیت او و چون کوکبی محفوظ باشد از خطوط خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را

دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک در سیمای محفوظ باشند دفع قوتین گویند

و اگر کوکبی از سیمای حظ کوکبی دیگر باشد و متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را دفع

طبیعت خوانند و اگر در انتهای هر یک در حظ آن دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این

در وضع دلیل بود بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال یا هبوط

کوکبی دیگر باشد و متصل شود آن را انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط دیگری باشد انکار

در وحشی السیر و خالی السیر و بعید للاتصال

دفع قوت و قوتین
و دفع طبیعت و طبیعتین
و انکار و انکارین

الطرفین باشد و این دال باشد بر هر چند آنچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف
شود از کوکبی دیگر و هنوز آن انصراف تمام نباشد و متصل شود بکوکب ثالث شود این اتصال بمنزلهٔ
اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را نقل نور
گویند و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر هر کوکب بکوکب ثالث
متصل شود این اتصال بمنزلهٔ اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث و او را جمع نور گویند و نشاید
که زیاده از دو کوکب باشد و اگر از دو ... این جمعیت بر سر زحل شود و اگر کوکب در حال رجعت یا احتراق
یا در حضیض و بال و هبوط بود و کوکب دیگر با او متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف
رد کند او را رد گویند و ... را این ضعیف بکبار کوکب را دو ... مثل رجوع طالع
در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب
در برجی باشند چنانکه سبک رو آن در اول برج بود و میانه رو در میان آن برج و گران رو
در آخر آن برج چون سبک رو خواهد که بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کند اول متصل کند
این را منع نور خوانند و گویند در این حالت ... ضعف ممنوع و اگر سبک رو
در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج میانه رو خواهد که بگران رو
متصل شود پس از آن سبک رو رجوع کند و بگران رو متصل کند و از او در گذشته
بمیانه رو نیز بپیوندد و اتصال کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند این را اعتراض گویند
و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک رو در اول برجی باشد و میانه رو
در میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد در این حال میانه
رو بگران رو متصل شود و از او در گذرد هر آینه گران رو قطع نور سبک رو از میانه رو
کند باشد یا آنکه سبک رو در میانه برجی باشد و گران رو در آخر برج و میان رو در اول برج
... راجع شود و سبک رو خواهد که بگران رو بپیوندد و میانه رو راجع بازگشته متصل
بگران رو شود و قطع نور سبک رو از گران رو کند این هر حال را قطع نور گویند و این

دلیل بر قطع امید کند

دلیل قطع امید است و چون کوکب در درجهٔ هبوط یا وبال بود و بر برج منتقل گردد که بکوکبی محظوظ

یا در انتهای برج باشد این حال را نقمت گویند و اگر این کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی

و باز با یکدیگر متصل گردند این یکی را نقمت گویند و این هر دو دلیل نحوست است و چون دو کوکب

یا چون کوکبی در میانهٔ انصراف کوکبی و اتصال کوکبی دیگر منحصر بود بجرم یا بشعاع یا کوکبی در برجی

او بود و دیگری در برج ازدهم آن را حصار گویند اما قوت کواکب بر سه نوع است اول ذاتی

دلیل آنست که کوکب در خط بیش از خطوط خمسه بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت

و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عوض متصل و متصل گردد و همچنین از قوای ذاتی است

بودن کوکب در نطاقی که بیت آن را صعود در افلاک و استعلا گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکه

و شمالی العرض بودن ... صاعد بود و دیگر چون که در بین روز در بحر تحت در آید و بودن کوکب

در قوای ذاتی دلیل معالی امور ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست

مانند آن و نوع دوم عرضی است دلیل آن است که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشد

مثل آنکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل للاوتاد یا آنکه ناظر بطالع باشد یا در حیز باشد یا در فرح خود

یا غیر اینها در قوت موضعی ... که ... و بودن کوکب در این حال و در این وضع دلیل اعتلا امور

عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم مجازی است دلیل آنست که

کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا آنکه در برجی باشد که هر کوکب سعدی که آراسته نموده دلیل

و عرضی باشند محیط باشند بآن کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در درجه آن برج باشد و دیگری

در جوار او هم و این دو وضع هر آینه از قبیل حصار باشد پس آن کوکب را در این حال محصور

یا مضغوط مابین السعدین گویند و معنی آن این است که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوع است

ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و نحوستی و تمثیل هر یک عکس آن است که در انواع

قوی مذکور شد کل لنظیره لعد هذا باید دانست که قوت و ضعف کوکب از آنچه اکابر

این فن فرموده اند صد و هفتاد و چهار صنف است و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام

قوای کواکب بیست و نه

قوی حالی که از جستن او بود چنان بود که کوکب محظوظ صح صح

نه عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها صح صح

... ضعفها ... ضعف ... ضعف ... صح

دو لیلیت المنجمین با حسن وجوه جمع کرده‌اند پس ما آنها را بعبارتی مختصر درین موضع این کتاب

ثبت نمائیم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که

قوت و ضعف کوکب را بحسب تأثیر سه قسم کرده‌اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یکی ازین

اقسام را در سه مرتبه نهاده‌اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه عقلیه میان این اقسام نه قسم

نهد پس شهادات و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یک تا نه بود یعنی آنچه حقیر اثر

ادنی مراتب است او را یک بهره بود یعنی یک شهادت و همچنین بیفزاید یک یک بهره تا

منتهی شود بآنچه عظیم اثر اعلی مراتب است و او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای

قسم اول سی و یک است از آنجمله پنج عظیم اثر اعلی مراتب اوّل خانه دوّم درجه سیم شرف [illegible]

یعنی بودن کوکب در اقوی بیوت از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و

سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه مشتری از کوکبان ناظر باشند و کمال

ابتراز اتفاق بود یا بوجود این خاصه درحظی از حظوظ ذاتیه چون برج و [illegible]

و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط چون کوکب در یکی ازین بیوت بود بیشتر

گیرند اما این ضعیف است چه هیچ عرض با ذات معارضه نتواند کرد که چهارم تصمیم یعنی بودن

کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گفته‌اند و تصمیم عظیم‌تر از

همه قویتر بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و آنهنگام کوکب را در زیر جامه آفتاب تا نی خوانند

و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد پنجم جرم ثابته سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیارات

ثابت درجه ممر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه

پنج و شش عظیم اثر اوسط مراتب اوّل برج شرف دوّم استقامت سیم صعود یعنی فلک

آن کوکب از فلک آفتاب [illegible] چهارم دستوریه پنجم طلب ششم طریقه نیره یعنی بودن کوکب

در ما بین درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت

پنج و هفت عظیم اثر ادنی مراتب اوّل تشریق علو بر اوج تغریب سفلی را [illegible] اقبال

البروج للابراز
زبود ام تج

(۵)
بعضی گویند هر درجه مجری کوکبی مثل درجه
مجری کلی ثابته باشد و درجه مجری جزوی
بود از مدار عروض حرکت جرم کوکب در دور

صاحب کوکبه التعلیم گوید اگر کوکبی با آفتاب مقارن

باشد و با آفتاب مستقیم ... هر چند صورت ...

... استعلا در کوکب موجود بود ...

[illegible]

... سیم وتد طالع چهارم وتد عاشر پنجم عدم عرض ششم در زوال ... هفتم در زوال وتد ... هشتم حیز نهم دفع قوت

دهم دفع طبیعت یازدهم قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خانه خویش ... دوازدهم ...

یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض سیزدهم ... یعنی آنکه کوکب

... در قران کوکب دیگر مستقیم ... از هر کره که اگر ... از آنکه دیگری میل او در جهت

و این اگر ... نصف قطر حامل و تدویر هر کدام که است ... چهاردهم

... سعود پانزدهم ... شانزدهم ... هفدهم ظهور یعنی ... شعاع نباشد هجدهم تمام نور

نوزدهم ... نور بیستم استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه ...

... اصناف ... و ... میانه ... مراتب اول ...

دوم ... سیم حد سعد چهارم مثلثه اول پنجم صعود در فلک اوج ششم صعود در فلک تدویر

هفتم صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار ... ارتفاع او روز بروز می‌افزاید

هشتم بودن کوکب فوق الارض نهم بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در برج مؤنث

دهم بری از نحوس و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه ... میانه ... مراتب

اول استعلا یعنی بودن کوکب در ... دیگری دوم ربع ... سیم عرض ... چهارم زیادتی نور پنجم

زیادتی عدد و ... کوکب ... زیادتی نور در ... بود از

تربیع اول ... او را با آفتاب ... در گذشته بود ... ششم زیادتی ... هفتم زیادتی ... هشتم

زیادتی حساب ... کوکب ... زیادتی حساب در ...

بود ... نهم ... دهم مثلثه اول سعد یازدهم ربع مذکر مذکر را و ربع مؤنث

مؤنث را ... دوازدهم ... چهاردهم مثلثه ثانیه پانزدهم ... و بهره هر یکی ازین اصناف

درین مرتبه ... میانه ... مراتب اول بیت ... دوم بیت ... سیم بیت قوت

چهارم بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را پنجم بیت سعد ششم مثلثه ثانیه سعد هفتم نصرت یعنی قوت

... خداوند هر خانه ناظر کوکب ... در آن خانه ... دلیل عاقبه ... هشتم ... شرف

[illegible]

هر کوکب که در خانه خود صاحب شرف آن خانه را یابد او را الوث کند چنانکه مریخ را
در حمل و در این باب نظر شرط نیست نهم استقامت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود
هر آینه از کوکبی که صاحب مثلثه آن برج است استقامت خواهد بود و در این باب نیز نظر شرط
دهم لعنت یازدهم ممکن شادی سیزدهم از دهم حصار میانه دوازدهم سعد سیزدهم تعیین کوکب نهاری در روز و کوکب شعاع
ولیلی در شب و این قوت خاص آفتاب راست چهاردهم تیامن از آفتاب یعنی در نصف ایمانی از فلک
پانزدهم در ساعات خود شانزدهم از وجوه هفدهم هفتم بهره و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار
ازین اصناف و نقاط ثلاثه سیم باشد است پنج حصر آنکه مراتب اول وجه سعد دوم نیز بهر سعد سیم
اثنی عشریه سعد چهارم نصیر بیره پنجم درجه مظلمه زحل را فقط که متناسب و بهره هر یک
ازین اصناف در این مرتبه سه بهر و هشت حصیر اثر او وسط مراتب اول در دو کمان سعد
دوم او در رجان سعد سیم اهند بهر سعد چهارم درجه مذکر مذکر را درجه مونث مونث را
پنجم نصف فی عدد از جای ششم برج موافق مزاج هفتم برج موافق جوهر و این بهره از منسوبات
برج و کوکب در باب سابق مبین شده است باطالع تولد مخفف و بهره هر یک ازین
اصناف در این مرتبه دو بهر و پنج حصر اثر او مذمرا مراتب اول نیم بهر و این خاص کست
به نیرین و در دیگر کواکب چنان نیست که بر روز در نیم بهر آفتاب باشد و در شب در نیم بهر ماه دوم
برج شمالی سیم برج وسط و اما که موقف تری و دشمن کواکب حد حظ و موضع کنیم با استقامت

الکواکب	[illegible]	[illegible]	میانه حال	دشمنان
شمس	شح ر	له	[illegible]	ل
قمر	سه ر	ل	ح ه	ل
زحل	ه ر	سه ر	ح ه	ه
مشتری	ح سه ر	ه	ل	ه
مریخ	ر سه ه	ه	له	ح ه
زهره	ل ر	ح سه ر	ه	ح ر
عطارد	سه ه			

ازین فن را شنید بهر و جدول است چهارم برج
مستقیم الطلوع پنجم ولایت و این خاص است به نیرین
چنانکه در روز ولایت آفتاب را بود و در شب قمر را
و بهره هر یکی ازین اصناف در این مرتبه یک بهر آن
اصناف ضعف قسم اول است و نحوست ازین جمله هشت تعلق
در اصلا مراتب اول رابع سیم درجه هبوط سیم احراق

و صد آن از هر طرف شش درجه بود ۲ کسوف آفتاب را ۳ خسوف ماه را ۴ کسوف کواکب را

یعنی مستور شدن [illegible] ۷ جرم ثابته نحس بهمان شرح که در ثابته سعد گفتیم و بهره هر یکی ازین اصناف

درین مرتبه به نسبت شش عظیم اثر او سط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت ۳ [illegible]

طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلکی یعنی

فلک کوکب از فلک آفتاب منحط بود [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف

درین مرتبه هشت بود و نسبت [illegible] عظیم اثر او [illegible] مراتب ۱ تغریب جلوس را و تشریق سعود را

۲ دوری از منطقه ۳ منتهای فلک یعنی درجه [illegible] از طالع ۴ درجه رابع ۵ [illegible] ۶ نقطه حضیض

اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ [illegible] یعنی بودن کوکب در [illegible] شعاع [illegible] تحت الارض

انکشاف [illegible] ۹ [illegible] بیرون [illegible] ۱۰ [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۲ قطع نور

منع نور ۱۳ انتکاث ۱۴ اعراض ۱۵ عقده [illegible] ۱۶ [illegible] آفتاب بطلوع [illegible]

قبل از [illegible] ماه بطلوع [illegible] بعد از او ۱۷ حد نحس ۱۸ [illegible] یعنی ضرر زحل مشتری و ضرر

مشتری [illegible] و ضرر آفتاب [illegible] زهره [illegible] و ضرر قمر و مریخ

[illegible] این شروط [illegible] کوکب [illegible] کوکب [illegible] و برعکس [illegible] زحل در حوت

یا مشتری در دلو ۱۹ درجه ثابته نحس ۲۰ درجه [illegible] از [illegible] مریخ در [illegible]

در درجه طالع [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] الا اضعاف [illegible]

ششم [illegible] ۱ اقامت ۲ رجعت ۳ بطو سیر ۴ هبوط

در فلک [illegible] ۵ هبوط در فلک تدویر ۶ هبوط [illegible] یعنی در جنوب معدل [illegible]

[illegible] ۷ [illegible] کوکب در [illegible] ۸ برج [illegible]

[illegible] ۹ [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین

مرتبه [illegible] ۱ [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible]

خواه عقده راس و خواه عقده ذنب لیکن عقده ذنب انحس است منه ره

[illegible] منه ره

نقصان قدر داین هر حد وقتیکه کوکب در نطاق اول و چهارم بود آنرا نقصان

نور در قدر وقتی بود همین ترتیب دوم و اول است نقصان عدد و نقصان حساب

واین هر دو وقتی بود که کوکب صاعد بود از تدویر آنرا نقصان حساب و در قدر وقتی بود که انحطاط

نقصان سیر ۱ درجه پر منتسبات بخش ربع مذکر مونث ۱۱ و ربع مونث مذکر را

خلاف مکث ۱۲ و حشت سیر خلاء سیر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه

پنجست و ده میانه اثر او نه مراتب [illegible] ایت تریج ایت ضعف

[illegible] مونث را و [illegible] مونث مذکر را [illegible] بخش ضعف چهار اوند خانه [illegible]

یعنی بودن کواکب نهاری در خانه کواکب لیلی و عکس این [illegible] میانه [illegible] بخش [illegible]

[illegible] بود از آفتاب [illegible] رجوع [illegible] از فلک و بهره هر یکی ازین

اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف [illegible] ضعفها [illegible] هژده است پنج

[illegible] اثر [illegible] مراتب ۱ [illegible] بخش [illegible] بخش [illegible] بخش [illegible] درجه

[illegible] را [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه است و [illegible]

مراتب [illegible] بخش [illegible] بخش [illegible] بخش [illegible] درجه

مذکر را و درجه مذکر مونث [illegible] [illegible] در رجوع [illegible] [illegible] کواکب

در [illegible] از طالع برج [illegible] برج [illegible] و بهره هر یکی ازین [illegible]

اصناف درین مرتبه [illegible] اند مراتب برج [illegible] برج [illegible]

برج [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی [illegible] در قوت

و ضعف [illegible] مراتب [illegible] احکام [illegible] هیچ [illegible] قوت و ضعف او

با هم آمیخته [illegible] هیچ کوکبی نباشد در هیچ [illegible] قوت او [illegible] نباشد [illegible] ضعف

[illegible] پس [illegible] احکام [illegible] شرط است [illegible] ضعف و قوت کواکب

[illegible] ضبط کنند [illegible] از آن [illegible] قوت و ضعف [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible]

استنباط و استخراج نمایند بحسب آن مقدار از قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی و از آن کنند

مستحکم و معتمد علیه باشد والله خیر الموفقین و الحاکمین آمین

بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات

از واجبات است بحث اول معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت استعمال مستحق

اختیار باید بدانند که بعضی ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم است یکی آنچه در وقت

وقت ضروری باشد و آنچه در مستقبل وقت ضروری باشد محذورات اختیار از اوضاع علویات

تعریف م لا احد اختیار رهبری از اکابر اختیار را بنوعی که گفته اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده

و الاختیار هو طلب الوقت المختار و ملایمته لغرض المطلوب و صاحب الطالع اختیار محمود

اعتراضات

و حضرت امام المدققین فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمة در اختیارات علائیه بر این حد

که گفته اند چه آن را مردود داشته و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارت است از گزیدن

وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن وقت

در وی طلب کنند و بعضی در حواشی شرح بیست باب اصطرلاب آورده که تعریف امام مخصوص است

بآنکه در هر زمانی ممکن است که وقتی یافت شود که مناسبت آن با مقصود علی السویه باشد و خود مزیت م

چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از آن وقت نباشد بر حسب منجم از اوقات

که مناسب امر مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب بود اما فایده اختیار

مبنی بر مقدمه ایست که بطلمیوس حکیم در اول ابن مقصود گفته است در ثمرة الفکر و در کلمه هشتم

ایراد نموده و حضرت استاد المهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمة در شرح این کلمه فرموده

هر طالع که همه دلایل او مسعود و قوی بود انکس را که صاحب این طالع بود نظیری نبود در همه سعادات

و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس و ضعیف بود انکس را که صاحب آن طالع بود در کمالات و خیرات حظی نبود و

در شقاوت و شرور نظیر نبود و این هر دو با عز موجود است یا نادر الوجود پس اگر طالع را

دلایل ... هر دو صنف باشد ولیکن از یک نوع دلایل حیز دیده هر کار که بر آن قرار گرداند

توأم آن دو لابد خواهند و چنین اختیار کنند چه شخصی که آتش را طالع باشد و طالع تحویل خاصه

در آن اختیار در نظر آورند و هر یک را اقوامی باشد پس اگر هر دو مولود در طرف سعادت متساوی باشند

و سعادت اختیار موافق آن شخص باشد اجتماع آن شخص با آن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف

سعادت متفاوت بود و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده همچنان باشد اولی الا اگر در طرف

سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار متساوی مقدار تفاوت بود از آن اختیار اثری زیادت و نقصان محسوس

نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگرچه استعمال اختیار در آن امر صورت شود در اصطلاح ایشان صحیح

آن اختیار را فایده نفس الامر حاصل نباشد و بر این قیاس باید که اگر یک مولود در طرفی بود

و دیگر مولود در دیگر طرف یا در هر دو طرف کوشش باشد انتهی کلامه پس بنابراین که محقق فی نفسه

مشکل می شود با آنکه شخص در کوشش وقت مشغول [illegible] شود و اثر سعادت باید یا در سعادت وقت

مراعی استشکال نماید و اثر کوشش باید یا اثر اختیار و لهذا در [illegible] در [illegible] متساوی

شود و همچنین وارد نباید سخن کسی که گوید اگر ولادت اصلی [illegible] مسعود است سعادت اختیار تکمیل

حاصل شود و اگر ولادت اصلی [illegible] منحوس است سعادت اختیار مانع [illegible] حاصل آن معرفت

استعمال مستحق اختیار نباشد است [illegible] هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه

باشد در آن شغل حاجت به اختیار نیست زیرا که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد حالات

بر آن جاری شود و امور عادی قائم مقام امور طبیعی باشد کما قالت العادة طبیعة ثانیه

شان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل نیست الا در [illegible] دیگر که هر [illegible]

مستحق و محتاج اختیار است [illegible] اختیار باید که [illegible] صاحب [illegible]

که شغل معروض منسوب با وی باشد مثلا اگر زراعت منسوب است برحل [illegible] منسوب است

[illegible] و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثلا اگر خانه نهم منسوب الیه

سفر است و خانه چهارم منسوب الیه زراعت است [illegible] صاحب این خانه و ایشان همه باید مستوی

صالح الحال باشند و ضروریات اختیار در [illegible] وقت [illegible] همین است [illegible]

و بعضی هشت گفته‌اند موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در رساله که نظم کرده

و هو هذا اختیار هر چه خواهی هشت شرط آوری بجای تا بود کار تو نیکو وین همی دان بی‌غرض

حال سعد باید حال برج و صاحبش حال طالع و صاحبش بیت الغرض صاحب غرض و

رعایت حال قمر و متعلقات او و در این اسم دون کواکب دیگر بنا بر آن است که قمر اقرب اجرام است

بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی بیشتر باشد و آنکه اسرع سیر است

پس نسبت او بتغیرات عالم عنصری بیشتر خواهد بود است اگر بیشتر و تیزتر قمر از [illegible] است

انوار کواکب دیگر را ممزوج کند از آن امتزاج بسبب حدوث حوادث میگردد کما قال بتوسط

لان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و هو المؤدی من الاجرام العلویة الی

الاجرام السفلیة اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنا بر آن است که طالع را دلیل

جان گرفته‌اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و حفظ بدن عقلا و سمعا از [illegible]

لازم است اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه شغل [illegible] ظاهر است و محتاج به بیان نیست

نیست و جمیع این هشت جز و صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی

کواکب اند و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک از این جز نوع غیر صلاح حال آن دیگر است پس در

صلاح هر یک جدا جدا در آمدن می‌فرماید و صلاح حال بیوت آن است که از جرم یا شعاع

نحسی خالی باشد و سعدی بجرم یا شعاع ناظر باشد و صلاح حال کواکب آن است که مسعود بنظر

سعود و مع هذا السعود دیگر مثل آنکه قوی ذاته و عرضی است همه یا بعضی از رسته باشد و صلاح حال بیوت

آن است و کواکب بیان برین که مذکور شد معلوم شود یعنی فساد حال بیوت آن است که از

جرم یا شعاع سعدی خالی باشد و نحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد و فساد حال کواکب آن است

که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت کونی و مع هذا الضعف دیگر همه یا بعضی مستولی باشد و اگر صاحب

بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیر که منحوس نباشد از ادای [illegible] زایل کند صلاح قمر فایده ندهد

[illegible] اسد [illegible] و صاحب بیت قمر [illegible] ظاهر است حسن عمل [illegible] تمت است

و جمعی گویند هر چند خانه غرض و خداوندش منحوس بود صلاحیت سایر دلایل فایده نرسانند

و بعضی از اصحاب تجربه درین باب مثالها ایراد نموده‌اند که اگر صلاح حال قمر در اختیارات

دلیل ابتدای امور است منسوخ دلالت کننده آن چه فهم در ابتدا [illegible] نباشد پس که صلاح

این چنانکه [illegible] از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا باشد با [illegible] طالع دلیل مبدا امور است

و عاشر دلیل [illegible] و اگر مصلح نیز منسوخ لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود چندانکه ضرر [illegible]

جایز [illegible] آنکه آنچه فهم در ابتدا [illegible] شد و در انتها بصلاح باز آید و ضرر ذات

موضع اختیار عند ضیق الوقت همین است که مذکور شد الا امور که رعایت این سبب

کمال اختیار بود بسیار است و بعضی از آنجمله یک جزو الیق و اقید است اختیار نموده

می فرماید در اختیارات نهاری اولیه [illegible] آنکه بود که طالع و برج قمر نهاری بود و در

اختیارات لیلی برج لیلی و برج نهاری و لیلی قبل ازین در باب [illegible] ذکر رفته الا

محذورات اختیار بسیار است و آنچه جمهور بر آن متفق‌اند آنست که می باید قمر تحت الشعاع

و محترق نشده کید و ذنب و در طریقه محترقه و محصور بین النحسین و خالی السیر و [illegible]

نباشد و خلاسیر او اعم است از آنکه منصرف از نحسی یا از سعدی الا آنکه انصراف

او از نحس اشد است و بعضی نظر عداوت [illegible] قمر و همچنین نظر عداوت قمر

با نحوس و سقوط او از طالع و وقوع او در وبال و در اول برج و در حدود نحس است

و بطوء سیر و هبوط او در جنوب از جمله محذورات شمرده‌اند و [illegible] باید که [illegible]

در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میانه نور و ظلمت پس هرگاه حلول این

در طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکب‌اند هرآینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات

باعث عوارض نگردد [illegible] در مدارس معتبره این فن منع همین در باب [illegible]

رسیده [illegible] رحمه الله سبب آن از ابوالمظفر حکیم [illegible] ماه در غایت رطوبت

پس تاثیرات [illegible] در روی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغیرات [illegible]

ببب [illegible]

سبب آنکه مشتری اگرچه مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر آورده

که چون آنکه هست شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این روایت شنیدم که از قول حکیمان که هر

در مهمی که هست نیر اعظم به طالع اندر ضرر است این کار را جهان از آنکه سبب با خطر است که اندر

درج طالع بهر رو در چون است به هر تقدیر مستحب وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات

جایز نداشته مگر در اختیارات کاری که پنهان و دولتی که مطلوب نیز خفا بود این قید در باب

آفتاب نیز جز در دولت را بقمر است که کوکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل منع وقوع

قمر در طالع کرده اند قید کرده اند الا در بیع و شرا زیرا که در بیع و شرا سرعت و تجدید مطلوب است

که قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشراء و البیع اذا کان مسعودا

و در امور مخصوصه بامارت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قراء و استعمال سموم

و مهلکات باید که قمر منحوس نیز گفته اند چنانکه از اوتاد معتبره و بیوت معهوده زایل باشد و حصول

مطلوب خلل پذیر شود و حسن آنکه هست که در دو اختیار با هم نیز به سبب اعداد خصومت

و در اموری که مطلوب شهرت شد نیز باید که شمس که اشهر کواکب است فوق الارض نیز باشد تا شهرت آنچه امر کامل شمس

فی وسط النهار نیز و همچنین باید که قمر منظور و متصل بکوکبی نیز که شغل معروض بر آن کوکب است

است نیز و چنین این حکم خاص نیست بامور مطلوبه الشهرت بلکه عام است در جمیع امور از آنجهت

که اتصال با دیگر احکام [illegible] باید که [illegible] در هر شغلی برج طالع و موضع قمر و کوکبی که

قمر متصل باو نیز باید مناسب آن شغل نیز و بعد از تقریر این اصول مشغول شده با مثله

میفرماید مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه آتشی باید و سرطان و عقرب

و حوت است چه اول اشرف بروج است و خانه کوکب [illegible] ملوک است و ثالث خانه مریخ که

کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف است و اسد هر چند خانه

آفتاب است لا کن صورت دال بر تسلط و توحش پس مختار علما اختیار او نیز و اینجا

باید که ما آفتاب نیز با مشتری منظور محبت تا صاحب اختیار منظور عنایت و شفقت ایشان باشد

یا آنکه بزرگ مشتری و مستعد گفته و اگر برای دیدن طلب علم بود باید صاحب عاشر و ثانی از
نحوس بری باشد و یکدیگر متصل بنظر مودت و اگر برای طلب حاجت بود باید طالع برج
اسد بود و قمر در بیت ثانیه متصل و مشرف بسعد و اگر صاعد و زاید النور بود نور
ع نور باشد و از برای جلوس بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید و برج ثابت اند (تمکین)
ثبات در این امر محمود است و بهتر از اول خانه آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانی
مریخ که کوکب امرا و سلاطین است باید که یکی از هر خانه مشتری که مشتری سعد اکبر است
و بطی السیر و بیوت او غیر منقلب و مجد او بیکی از معانی [illegible] است عقرب را
درین امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و کمونت و شر از آن مریخ که صاحب عقرب است و اینها
باید طالع درین اختیار از بروج ثابته و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری از نحوس و [illegible] قمر
باید زاید النور باشد و ناظر با آفتاب بنظر مودت که آفتاب کوکب ملوک است و اگر درین
حال آفتاب در [illegible] ارتفاع بیوت است [illegible] و اشاعه بود خاصه که [illegible] درین
هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتدای تعلیم و همچنین ابتدای کتابت قمر در برج آبی باید
زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است به برج آبی که مدرک کلیات است و ناظر بود
که کوکب ادیبان و کاتبان است با مشتری که کوکب علما و قضات است بنظر مودت یا متصل
مشفق و مهربان باشد و اولی آنکه بود این که کوکب نیز در [illegible] با یکدیگر متصل باشند
و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند که اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان
متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید قمر در خانه زهره و متصل باشد با آن و دیگری ناظر
مودت و طالع برج هوائی بود که حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای
سفر باید که قمر در برج ارضی بود [illegible] منقلب باشد [illegible] تا آنکه سفر زود بمنزل رسد
و نشاید که برج ثابت باشد خصوص عقرب که دلیل [illegible] مشقت و خوف راه بود و حدیث
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] والقمر فی العقرب درین باب [illegible] باید

که آنانکه ح

ولتعلیق مولد آهن بابت سنیدن مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که یکی از امرای
سلطان مسعود غزنوی که به موجب فرمان متوجه آذربایجان شد و چون بر کنار رسید و قمر در جوزا
بود قصد که از فصد رگ دستش کشیده شده در همان ایام رشته حیات او منقطع گشت و بیرکت کرده اند
و ملاقات آهن بعضوی که قمر در برج آن عضو بود مصلحت نباشد و نسبت هر عضوی در منسوبات بروج مذکور
شده و برج هر عضوی قیاس توان کرد هر کاه که حاجت به حجامت کنند باید که بر ترتیب ... سنجر

از آنرا م

واحمد عبدالجلیل ح

و یکی از علمای محقق گفته است ثابت بر برج در فصد شرط کرده است و بعضی دیگر برج مذکر شرط کرده اند
و حذر باید که از آنکه نحسین با قمر در طالع باشند که اگر چنین بود موضع جراحت ناسور شود و زخم گیرد
و آنچه حذر باید که از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر بود خطر بود و در حجامت باید که
موضع قمر و طالع برج هوائی باشند و متصل بقمر السعدین و حذر باید که از حلول قمر در ثور و از
کون نحسی در ثالثه یا ثامن بپرهیزند و همه ادویه و وقوع قمر در تحت الشعاع آفتاب نیز بپرهیزند و در مسهل خوردن
باید که قمر ناقص النور و در برج آبی و فوق الارض و ... السعدین شرط که متصل تحت الارض باشد و خورد
باید که از آنکه قمر در اسد بود یا متصل بنحس بطلیموس انفصال از زحل ... عارض شود و از اتصال
مشتری ... و حمل و ... ضعیف ... در قی و ... قمر در حمل ... در ...
... و ... و بطلیموس بر برج آتشی ... شرط ... فوق الارض
و در ... باید که قمر ناقص النور و در برج آتشی ... آنچه در فصد گفتیم با متصل
بر زهره که کوکب سعد و ... مشتری که کوکب شرعی ... سلام است و اگر مشتری در ... وقت
بشرق و فوق الارض احسن ... قمر در ... متعلق ... شست
و در این حال ملاقات آهن با عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم با متصل بر حمل
بر مصلحت این است زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن زخم و در بریده ... شدن
قمر در برج آتشی باید ... و اگر طالع نیز از این برج ... بهتر ... خداوند
... خداوند طالع اتصال ... و اگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که قمر

زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرق بود و آنچه باید که طالع و صاحبش بری از النحوس بود و در چهار
پای خریدن گوسفند چنانکه گوید که قمر در برج ثابته باید و محمد ایوب در برج ذو جسدین جایز
داشته و حق آنست که در برجی باید بر صورت ذوات الاظلاف بود و بقیه چهارپای سواری
و بارکشی بنیه آخرین قوس بهتر است و آنچه باید که قمر متصل بکوکب مستقیم بود و اوتاد و
بدر سالم و صاحبش صالح الحال بود و در برج معوج الطلوع منصرف از نحوس و در مطلق
شری بر عکس بیع باید قمر زاید النور و الحساب بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و
در زراعت گفته اند قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات
باستعانت آب و خاک است و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبی است بنابر آنکه آنجا
که هبوط قمر و خانه مریخ است و آنچه باید که قمر متصل بسعد بود یا بر تسدیس و تثلیث زحل
بجهة مناسبت و آنچه باید که طالع برج ذو جسدین بود و خداوندش حال در برج منقلب
ناظر بطالع و مبرا از نحوس و حذر باید که از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد
تخم بود و نظر نحوس بصاحب طالع هم از جمله محذورات شمرده اند زیرا که آن علامت
آفت زرع و کشت بود و در اجارت اراضی قمر در برج تراب باید و مصور بالسعدین
بشرط آنکه ناظر حاضرین و آنچه باید که قمر ناظر بمالک خانه خود بود و در ابواب قنوات قمر
تحت الارض باید در برج آبی و اولی آنکه در ثالث یا سادس بود یا ناظر بسعد سیما مشتری و
صلاح حال زحل و نظر مودت قمر باو و درین امر از جمله شرایط است و در درخت
نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا درخت استوار و ثابت پذیر بود و طالع
نیز باید که ازین بروج بود و آنچه باید که قمر متصل بسعدی بود که آن سعد در طالع یا عاشر یا شرف
خود بود و باید که رخش صالح الحال بود و حذر باید که از اتصال کوکبی که در هبوط بود و در بنا
نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی بود ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی
المنقلب و سقط مودت متصل بود بکوکبی که در شرف بود تا آن بنا مبارک و میمون شود یا در برج

در مطلق بیع باید قمر ناقص النور و الحساب بود

و قمر متصل به نحسی بری منظر شود تا خوف قطع طریق نبود در قفا و سپاهیان قافله متفق

و متفق باشند و از ایشان امداد و اعانت برسد و اگر با قبایل [illegible] متصل بود هم شاید

و اولی آنکه بود خداوند خانه قمر متصل بسعدی بری و مسعود و طالع وقت در این اختیار برج منقلب

باید مسعود متصل بسعود بهترین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود خداوند طالع از

طالع ساقط بود این همه دلیل سختی و عسرت بود و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید با کشتی

مناسبت و میمون باشد برج خاکی جایز داشته‌اند بسبب مقصود و خوف غرق و چنانکه در سفر بحر گفتیم

قمر باید موضع برج منقلب بیشتر باشد چه بدین سبب از نحوس و باید متصل باشد از سعود بود تا سبب سلامت

بلکه سعود بود بهتر تا سعی در هر نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه بود و حذر باید نمود از

انقلاب قمر برخلاف و کوکب [illegible] سهم بود و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب سهم بطالع

این همه دلیل شکستن کشتی و غرق ماندن مکان او بود و از برای دخول بلد قمر در برج ثابت

باید اگر مطلوب [illegible] وقت بود در طالع بلد و الا برج ذو جسدین و باید متصل بسعود بود

تحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول بلد اختفا بود و رابع نباید خداوند

خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر از اتفاقات حسنه بود و از برای

پوشیدن نو پوشیدن باید قمر در برج منقلب یا ذو جسدین بود زیرا انقلاب باعث استبدال بود

در لباس همه کس را آن رغبت نیست لیکن [illegible] برج ذو جسدین اولیست تا بدل لباس

ایشان از لباس [illegible] و باید قمر در این اختیار متصل بزهره بود که کوکب زینت و زینت آرایش است

و حذر باید نمود از بودن قمر در برج ثابت [illegible] شاید مخصوصا اسد که در این امر بسیار

مذموم است چه ثابت ترین بروج است بسبب کثرت مطالع و قرب سمت الراس و آن صورت اسد

دال است بر توحش و تسلط و گویند هر که در حال وقوع قمر در اسد [illegible] لباس نو کند آن لباس

در سر [illegible] بلکه مبتلا باقی [illegible] بود قمر در برج حال مقابله یا مقارنه آفتاب

مشغول [illegible] لکنه لا [illegible] سر در گریبان [illegible] کما [illegible] اختیارات [illegible] و از

نکاح قمر در برج ثابت باید خلاف کوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که در این امر دوام و ثبات
مطلوب و مرغوب است غیر نصف اول عقرب هبوط قمر در آنجا در غایت قوت است و بعضی
تا آخر برج عقرب را مکروه داشتند یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد اکبر است
متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر بمشتری ناظر باشد [illegible] اختیار بیشتر بعضی
گفته مخصوصا که قمر زاید النور باشد و ثبت که در حمل و سرطان و جدی و دلو موضع زحل و ذنب
نباشد اینها همه سبب نفرت و تفریق گشته و در زفاف باید که قمر در برج ثابت نباشد و در
ثابت دوام خوف طلاق و فراق باشد بغیر از عقرب که عقرب خانه مریخ و هبوط قمر است
و این سبب ناسازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت که
سنبله را بر صورت جاریه بکر تصور کرده‌اند و لهذا او را عذرا گویند و جوزا را بر صورت دو کودک
متعانق و صاحب روضة المنجمین گوید این اختیار بنا بر آنست که زن ثیبه باشد و اگر بکر
بود ازاله بکارتش در توقف افتد و اینکه باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق
و محبت است ستاره زهره سلیم و صالح الحال باشد و در استحکام قمر در برج آبی یا آتشی باید که ملائم
نسبت آب و آتش است متصل بیکی از سعدین باعث آسایش و جاذب گشته و در نوره کشیدن باید
که قمر در برج آبی بود متصل بآفتاب یا کوکبی محترق یا [illegible] و در سر تراشیدن
باید که قمر در برج جسدین باشد الا سنبله و کوشیار در برج آبی جایز داشته و باید متصل بود
بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید
زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدان است چنانکه در طبایع کواکب
مذکور شده و همچنین بر نشستن سلاح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زاید النور
هم جایز بود و اینکه باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش دافع رطوبت است یا در برج هوائی
بنا بر مناسبت طبیعت هم بر جوزا زیرا که جوزا متعلق است بدست و حلول قمر در برج عضو
باعث توجه رطوبت بدن بدان عضو و این مقتضی نقص مواد است پس با حصول رطوبات

و نقص مواد این

هر آینه فوق الارض و صاحب حد و عرض و افلاک تا آن بنا رفیع و مرتفع شود و در ضمن کوکب
عمارت است باید در این اختیار قوی حال بعد برج و اینکه باید طالع یا موضع صاحب طالع
برج ارضی بود و بدر رابع صالح الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل بد حال در بیت
رابع و سقوط خداوند خانه و قرار قمر و اینکه منحوس بودن صاحب طالع تجنب [illegible]
نحوس از جمله محذورات است و در بناهای زیر زمین باید قمر متصل بکوکبی باشد تحت الارض
و ما انطالیوس [illegible] در جنوب و بطلمیوس در بنای بلاد و قری وقوع ثابته را بر برج [illegible]
در اوتاد طالع [illegible] که است و بودن سعد یا ثابته را بر برج [illegible] در بیت عاشر از
جمله محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت قتل و تسلط آن ملک بر ملک علامت
قتل [illegible] بود باید مع هذا پس در این وقت این مسائل مقولات [illegible] بر ده ختم کرده گوییم
از برای [illegible] کردن قمر در یکی از خانه‌های مشتری باید متصل بکوکبی که [illegible] مقصد
[illegible] برج [illegible] قمر یا مشتری بعقده راس و قران [illegible] با کف الخضیب [illegible]
نصف النهار در این باب مشهور و معروف است این قدر مختصر ایراد نمود و ما الحاق کردیم
در معرفت اختیارات اینجا که نهایت در اینکه از این [illegible] موضع است والله خیر الموفقین
والحکم الحکیم قد تمت و کملت تشریح هذه الابواب بعون الملک الوهاب للاستشاره للاخوان
والاحباب فی المسئله التی تجری مجری [illegible] حجة مناسبة و هی استقصاء الکتاب والحمد لله الذی
هو رب الارباب و مسبب الاسباب والصلوة علی خیر خلقه محمد صاحب الوحی والکتاب
وآله خیر آل واصحابه خیر اصحاب   وقع الفراغ عن تسویده [illegible] رجب المرجب

سنه ۱۲۰۱

[illegible] ابن [illegible] در [illegible]

فی [illegible] ذی [illegible] العبد [illegible] ابن [illegible] سنه [illegible]

[illegible] تمام کردن و در [illegible] اشعار انوار
استنباط طلب [illegible] نتواند نمود
سنه [illegible]



[illegible]

David Eugene Smith



